

وَبِنَا آتَيْنَا صِدْقًا لَكَ حِكْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا آيَاتٍ مُبِينًا
اِحمد لله والمنة له نسخة عجيبة وصحيحة عربية
مستعمل بر قواعد صرفية حاوي بر مسائل عربية
كجينة فوايد صرف في خيره جواهر شرف مؤسوم

بازار ادا الصرف

المجتبى بالخاصية الموسومة

بازار ادا الصرف

مصنف مولانا عبد الكريم قلاتي والي

تصحیح شدہ مولوی عبدالعزیز صاحب قاسمی

بفرمائش مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجر ان کتب، شاہی بازار، شکار پور، سندھ

جملہ حقوق محفوظ بحوالہ ناشران

مولوی محمد عظیم اینڈ سنز، تاجر ان کتب

ادارہ اشاعت کتب

شاہی بازار، شکار پور، سندھ

رَبَّنَا إِنَّا أَمَّا لَدَيْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمِيرٍ أَشَدَّ رَأْفَةً

الحمد لله والمنة كنه عجبیه و صحیفه غریبه شمل بر قواعد صرفیه طوی بر سائل عربیه
گنجینه فواید صرف فخریه جواهر شریفه موسوم

بایستاد الصرف

(الدعشوی بالکاشیة الموسومت)

بایستاد الصرف

مُصَنَّفٌ مَوْلَانَا عَبْدِ الْكَرِيمِ غَفَرُ لَهُ ثَلَاثٌ وَآلَةٌ

تَصْبِيحٌ شَدِيدٌ مَوْلَى عَبْدِ الْعَزِيزِ حَسَنًا قَاسِمِي

بِقَوْلِ الشَّرِيفِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كَتَبَ شَاهِي بازار شكابور سنه

جمله حقوق محفوظ بحق ناشران

عمد کرم مولوی محمد عظیم ابن بدست در بازار شکابور
اداره اشاعت کتب هی محمد عظیم ابن بدست در بازار شکابور
شاهی بازار شکابور سنه

بدانکه چون طالب العلم شروع کند در علم از علوم او را دانستن اول چهار چیز ضروری است اول تعریف علم دوم
 موضوع العلم سوم غرض العلم چهارم واضع العلم تعریف علم الصرف الصوف علم باصول يعرف بها احوال
 الکتبه الثالث من حیث اصل بناء و رد و بدل موضوع الصرف کلمات لغت عرب من حیث بناء و اشتقاق و
 اعلال و تعلیل و رد و بدل و حرف و غیره غرض الصرف نگه داشتن ذهن از خطا در صیغه یعنی میانه ذهن عن
 الخطای الصیغه واضع الصرف مسلم بن هروی یا حضرت علی کرم الله وجهه معنی مطلق الموضوع الموضوع ما یصح فی عن عود
 الذاتیة کبدن الانسان للطلب صرف در لغت بچند معانی مستعمل است زویم و واژگون کردن رنگ که شراک نعلین بدان
 رنگ کنند و گردانیدن یک صیغه بسوی صیغه مختلفه و گردانیدن هر چیز و خالص هر چیز لغت در لغت زبان بولی گویند در اصطلاح
 ما یعبو به کل قوم عن اغراضه و اصطلاح در لغت جمع شدن کارا گویند و اصطلاح در اصطلاح اتفاق قوم مخصوص
 علی امر مخصوص لفظ در لغت انداختن چیزی از دهان چنانچه عرب گویند اکت التمرق و لفظت نواها در اصطلاح سخن گفتن
 برابر معنی مفرد باشد یا مرکب و معنی باشد یا همگانه کلمه در لغت جرح کردن را گویند در اصطلاح الکتبه لفظ وضع یعنی مفرد
 یعنی کلمه لفظ است موضوع برای معنی مفرد و مناسبت در معنی لغوی اصطلاح ضروری باشد پس چنانکه جرح انسان را زخم می کنند بچنین سخن
 سخت دشنام مردم را جرح می کنند چنانکه حضرت علی کرم الله وجهه فرموده (شعر) اجوات لسان لها التیام و دلا یلتام طرح
 اللسان (بیت) جرح باینزه برگردد بر دار و دونه جمیع زبان از دست آورد (اسیات) آمده ماضی یعنی در مضارع چند جا و وقت
 عطفش بر مضارع بعد موصوف ابتداء جعفر آمد یعنی اندر چهار و خربوز نام رد حماره چنانکه مقوله است رایث جعفر اعلی
 جعفر فی جعفر یا کل جعفره خند ریس بر دو معنی آمده که کامیاب ز گندی که نه بدان دیگر بدان که نه شراب - ویدم
 مرد جعفر را بر خرد زهر که میخورد خربوزه را جعفرش را چند معنی گفته اند که جانما و ماده بد خوئی پیرزن لے در لیا صیغه در لغت
 زرد بونه انداختن را گویند در اصطلاح هیئت حاصله من ترکیب حروف و حركات و سکنت حروف زو اند که در اسماء و افعال
 آیند و نشانی اسماء و افعال باشد این اند یعنی اگر چیزی زائد شود در این حروف زائد آیند گویند که شاگردی از استاد پرسید که کدام حرف
 زائد آید استاد در جواب گفت سلتمو نیها شاگرد خاموش شد شاید که استاد ناراض شده است پس دوم روز گفت یا استاد حرف
 زائد کدام آید گفت الیوم تنساها شاگرد خاموش شد بعد سوم روز گفت حرف زائد کدام آید در جواب گفت
 هویت السماء پس شاگرد معلوم کرد که حرف زائد یا زده اند که در جمله الیوم تنساها اند حرف چهار (بیت) با و تا و کاف
 و لام و او و من و مذ و خلا و پ و ب و حاشا و من و عدا و فی و عن و الی حتی علی و بنی آن باشد که ماند بر قرار و معرب آن باشد که گرد بار بار
 تنوین در لغت نون کردن کلمه را گویند و در اصطلاح نون ساکنه تتبع حركات الاخرة الکتبه (بیت) تنادین پنج اند
 لے پر غرض مؤثر نم، تنکن، تقابل، عوض، و تنگیه پنجم شد لے یا غار و اگر بپوش داری بر یاد داره

حضرت استاذنا محمد عبد العزیز صاحب، نقل کننده، شاگرد حضور بخش، قلات والہ

منه أَضْرَبَ والمؤنث منه ضَرَبِي وفعل التعجب منه مَا أَضْرَبِيهٗ وَأَضْرَبِيهٗ بِهِ وَضَرَبَ -

باب اول صرف كير فعل ماضى معلوم ثلاثى مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضَرَبَ	زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضَرَبَا	زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبُوا	زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتْ	زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبَتَا	زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْنَ	زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم ثلاثی مجرد
ضَرَبْتِ	زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِمَا	زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُمْ	زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِ	زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتِمَا	زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُنَّ	زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم
ضَرَبْتُ	زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم
ضَرَبْنَا	زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الذمیر مشترک فعل ماضی معلوم

باب اول صرف كير فعل ماضى مجهول ثلاثى مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضُرِبَ	زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
ضُرِبَا	زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبُوا	زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتْ	زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی مجهول
ضُرِبَتَا	زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبتین فعل ماضی مجهول
ضُرِبْنَ	زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی مجهول

زده شدی تو یک مرد، در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	ضَرَبْتُ
زده شدید شما همه مردان، در زمان گذشته صیغه تثنيه مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمْ
زده شدی تو یک زن، در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتِ
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه تثنيه مؤنث مخاطبتین، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه زنان، در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُنَّ
زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک، فعل ماضی مجهول	ضَرَبْتُ
زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان، یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی مجهول	ضَرَبْنَا

باب اول صرف کبیر فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

میزند یا خواهد زد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	يَضْرِبُ
میزنند یا خواهند زد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین، فعل مضارع معلوم	يَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند زد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین	يَضْرِبُونَ
میزند یا خواهد زد، آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه	تَضْرِبُ
میزنند یا خواهند زد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبتین	تَضْرِبَانِ
میزنند یا خواهند زد، آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات	يَضْرِبْنَ
میزنی یا خواهی زد، تو یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب	تَضْرِبُ
میزنید، یا خواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مذکر مخاطبین	تَضْرِبَانِ
میزنید، یا خواهید زد، شما همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین	تَضْرِبُونَ
میزنی یا خواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه	تَضْرِبِينَ
میزنید یا خواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنيه مؤنث مخاطبتین	تَضْرِبَانِ
میزنید یا خواهید زد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات	تَضْرِبْنَ
میزنم یا خواهی زد من یک مرد یا یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل مضارع معلوم	أَضْرِبُ
میزنیم یا خواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل مضارع معلوم، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	نَضْرِبُ

باب اول صرف کبیر فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

زده میشود، یا زده خواهد شد آن یک مرد، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل مضارع مجهول ثلاثی مجرد	يُضْرَبُ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل مضارع مجهول	يُضْرَبَانِ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه مردان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین	يُضْرَبُونَ
زده میشود یا زده خواهد شد آن یک زن، در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه	تُضْرَبُ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن دو زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبتین	تُضْرَبَانِ
زده میشوند یا زده خواهند شد آن همه زنان، در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات	يُضْرَبْنَ
زده میشود یا زده خواهد شد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب	تُضْرَبُ
زده میشود یا زده خواهد شد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین	تُضْرَبَانِ
زده میشود یا زده خواهد شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین	تُضْرَبُونَ
زده میشود یا زده خواهد شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنث مخاطبه	تُضْرَبِينَ
زده میشود یا زده خواهد شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین	تُضْرَبَانِ
زده میشود یا زده خواهد شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات	تُضْرَبْنَ
زده می شوم یا زده خواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد منکلم مشترک	أُضْرَبُ
زده می شوم یا زده خواهم شد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع منکلم مع الغیر مشترک	نُضْرَبُ

باب اول صرف کبیر اسم فاعل ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

یک مرد زنده، صیغه واحد مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	ضَارِبٌ
دو مردان زندگان، صیغه تشبیه مذکر اسم فاعل، ثلاثی مجرد	ضَارِبَانِ
همه مردان زندگان، صیغه جمع مذکر سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَارِبُونَ
ضَرَابٌ - ضَرَبٌ - ضَرَبَاءٌ - ضَرَبَانٌ - ضَرَابٌ - ضَرُوبٌ - آضْرَابٌ -	ضَرَبَةٌ
همه مردان زندگان صیغه جمع مذکر کسر اسم فاعل، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	
یک زن زنده، صیغه واحد مؤنث، اسم فاعل، ثلاثی مجرد	ضَارِبَةٌ
دو زنان زندگان، صیغه تشبیه مؤنث اسم فاعل ثلاثی مجرد	ضَارِبَتَانِ

صَارِبَاتٌ	همه زنان زندگان، صیغه جمع مؤنث سالم، اسم فاعل ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
صَوَارِبٌ	همه زنان زندگان، صیغه جمع مؤنث کسر اسم فاعل ثلاثی مجرد
صَوِيرِبٌ	یک مرد اندک زنده، صیغه واحده مذکر مصغر اسم فاعل ثلاثی مجرد
صَوِيرِبَةٌ	یک زن اندک زنده، صیغه واحده مؤنثه مصغر اسم فاعل ثلاثی مجرد

باب اول صرف کبیر اسم مفعول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مَضْرُوبٌ	یک مرد زده شده، صیغه واحده مذکر اسم مفعول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
مَضْرُوبَانِ	دو مردان زده شدگان، صیغه تثنيه مذکر اسم مفعول
مَضْرُوبُونَ	همه مردان زده شدگان، صیغه جمع مذکر سالم اسم مفعول
مَضْرُوبَةٌ	یک زن زده شده، صیغه واحده مؤنثه اسم مفعول
مَضْرُوبَاتِنِ	دو زنان زده شدگان، صیغه تثنيه مؤنث اسم مفعول
مَضْرُوبَاتٌ	همه زنان زده شدگان، صیغه جمع مؤنث سالم اسم مفعول
مَضَارِبٌ	همه مردان یا همه زنان زده شدگان، صیغه جمع کسر مشترک اسم مفعول
مُضَيَّرِبٌ	یک مرد اندک زده شده، صیغه واحده مذکر مصغر اسم مفعول
مُضَيَّرِبَةٌ	یک زن اندک زده شده، صیغه واحده مؤنثه مصغر اسم مفعول

اسم مبالغه ثلاثی مجرد صحیح

فَعَالٌ	عَفَّاءٌ	واحد مذکر اسم مبالغه معنی بسیار بخشنده
فَعُولٌ	عَفُودٌ	فَعُولٌ
فَعَالَةٌ	عَلَامَةٌ	فَعُولٌ
فَعْلَانٌ	رَحْمَانٌ	فَعِيلٌ
		قَدُوسٌ
		صَبُورٌ
		شَكُورٌ
		رَحِيحٌ

بدانکه اکثر در صیغه مبالغه مذکر مؤنث یکساں آید چنانچه عَلَامَةٌ برائے مذکر و مؤنث یکساں آید

صفت مشبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چون الشَّرَفُ بزرگ شدن

یک مرد با عزت، صیغه واحد مذکر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	شَرِيفٌ
دو مردان با عزت، صیغه تثنیه مذکر صفت مشبه الی	شَرِيفَانِ
همه مردان با عزت، صیغه جمع مذکر سالم صفت مشبه الی	شَرِيفُونَ
شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ - شَرَفَانٌ	شَرَفَاءُ
همه مردان با عزت، صیغه جمع مکسر صفت مشبه ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	شَرِيفَةٌ
یک زن با عزت، صیغه واحد مؤنث صفت مشبه الی	شَرِيفَتَانِ
دو زنان با عزت، صیغه تثنیه مؤنث، صفت مشبه الی	شَرِيفَاتُ
همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث سالم صفت مشبه الی	شَرِيفٌ
همه زنان با عزت، صیغه جمع مؤنث مکسر صفت مشبه الی	شَرِيفٌ
یک مرد یک بانداک عزت صیغه واحد مذکر مصغر صفت مشبه الی	شَرِيفَةٌ
یک زن یک بانداک عزت صیغه واحد مؤنث مصغر صفت مشبه الی	

باب اول صرف کبیر فعل مستقبل معلوم مؤکد بلا تا کید نون ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

ضرور ضرور خواهد زد آن یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر غائب فعل مستقبل معلوم مؤکد ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَيَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهند زد آن دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهند زد آن همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبُنَّ
ضرور ضرور خواهد زد آن یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث غایبه فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهند زد آن دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهند زد آن همه زنان در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غایبات فعل مستقبل معلوم الی	لَيَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی زد تو یک مرد در زمان آینده صیغه واحد مذکر مخاطب فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی بید ز دشما دو مردان در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ
ضرور ضرور خواهی بید ز دشما همه مردان در زمان آینده صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی زد تو یک زن در زمان آینده صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
ضرور ضرور خواهی بید ز دشما دو زنان در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل مستقبل معلوم الی	لَتَضْرِبَانِ

نه زنده آن دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَمْ تَضْرِبَا
نه زنده آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبْنَ
نه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبْ
نه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبُوا
نه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبِي
نه زدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده معلوم الیه	لَمْ تَضْرِبْنَ
نه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل جده معلوم الیه	لَمْ أَضْرِبْ
نه زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل جده معلوم الیه	لَمْ نَضْرِبْ

باب اول صرف کبیره فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

نه زده شدن آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل جده مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَمْ يُضْرَبْ
نه زده شدن آن دو مردان، در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین، فعل جده مجهول الیه	لَمْ يُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین، فعل جده مجهول الیه	لَمْ يُضْرَبُوا
نه زده شدن آن یک زن، در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غائبه، فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدن آن دوزنان، در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدن آن همه زنان، در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْنَ
نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْ
نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبُوا
نه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبِي
نه زده شدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبَا
نه زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل جده مجهول الیه	لَمْ تُضْرَبْنَ
نه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک، فعل جده مجهول الیه	لَمْ أَضْرَبْ

لَمْ نُضَرِّبْ زده شدیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مع الغیر مشترک فعل جحد مجهول

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

لَا یَضْرِبُ	نمیزند یا نخواهد زد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم ثلاثی مجرد
لَا یَضْرِبَانِ	نمیزند یا نخواهند زد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا یَضْرِبُونَ	نمیزند یا نخواهند زد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ	نمیزند یا نخواهد زد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نمیزند یا نخواهند زد آن دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ	نمیزند یا نخواهند زد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُ	نمیزی یا نخواهی زد تو یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نمیزی یا نخواهید زد شما دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبُونَ	نمیزی یا نخواهید زد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبِينَ	نمیزی یا نخواهی زد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبَانِ	نمیزی یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل نفی معلوم
لَا تَضْرِبْنَ	نمیزی یا نخواهید زد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل نفی معلوم
لَا أَضْرِبُ	نمیزم یا نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم
لَا نَضْرِبُ	نمیزیم یا نخواهیم زد ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان یا همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نفی معلوم

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول ثلاثی مجردی صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

لَا یَضْرِبُ	زده نشود یا زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول ثلاثی مجرد
لَا یَضْرِبَانِ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن دو مردان در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا یَضْرِبُونَ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبُ	زده نمیشود یا زده نخواهد شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی مجهول
لَا تَضْرِبَانِ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول
لَا یَضْرِبْنَ	زده نمیشوند یا زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی مجهول

زده نمی شوی یا زده نخواهی شد آن یک مرد در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَا تَضْرِبُ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو مرد در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تَضْرِبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی مجهول	لَا تَضْرِبُونَ
زده نمی شوی یا زده نخواهی شد تو یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَا تَضْرِبِينَ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان حال یا استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل نفی مجهول	لَا تَضْرِبَانِ
زده نمیشوید یا زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی مجهول	لَا تَضْرِبْنَ
زده نمیشوم یا زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان حال یا استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَا أُضْرِبُ
زده نمیشویم یا زده نخواهیم شد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان حال یا استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَا نُضْرِبُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

هرگز نخواهد زد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه تکبید ثلاثی مجرد	لَنْ يَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبُوا
هرگز نخواهد زد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهند زد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث غائبتین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهند زد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نفی معلوم	لَنْ يَضْرِبْنَ
هرگز نخواهی زد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز نخواهید زد شما دو مرد در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبُوا
هرگز نخواهی زد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبِي
هرگز نخواهید زد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز نخواهید زد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نفی معلوم	لَنْ تَضْرِبْنَ
هرگز نخواهم زد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نفی معلوم	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز نخواهیم زد ما دو مرد یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر	لَنْ نُضْرِبَ

مشترک فعل نفی معلوم مؤکد بلن ناصبه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ لَفِعْلُ

باب اول صرف کبیر فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه تاکیدیه ثلاثی مجرد از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

هرگز زده نخواهد شد آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه	لَنْ یَضْرِبَ
هرگز زده نخواهند شد آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبَا
هرگز زده نخواهند شد آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبُوا
هرگز زده نخواهد شد آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز زده نخواهند شد آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مؤنث غائبین فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهند شد آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نفی مجهول	لَنْ یَضْرِبْنَ
هرگز زده نخواهی شد تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَ
هرگز زده نخواهید شد شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهید شد شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطب فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبُوا
هرگز زده نخواهی شد تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبِ
هرگز زده نخواهید شد شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مخاطبیتین فعل ماضی نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبَا
هرگز زده نخواهید شد شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی نفی مجهول	لَنْ تَضْرِبْنَ
هرگز زده نخواهم شد من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک فعل نفی مجهول	لَنْ أُضْرِبَ
هرگز زده نخواهیم شد ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لَنْ نَضْرِبَ

فعل نفی مجهول مؤکد بلن ناصبه، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

باب اول صرف کبیر فعل امر حاضر معلوم بلام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

زن تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مخاطب فعل امر حاضر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	اَضْرِبْ
زنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبَا
زنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبُوا
زن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبِ
زنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تنبیه مؤنث مخاطبیتین فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبَا
زنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم	اَضْرِبْنَ

امر حاضر معلوم بے لام مؤكد بنون تاكيد ثقيله ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- ضرور ضرور بزین تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین، فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما دو زناں در زمان استقبال صیغه تثنیه مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور ضرور بزینید شما همه زناں در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر معلوم الی

إِضْرِبَنَّ
إِضْرِبَانِ
إِضْرِبُوكُمْ
إِضْرِبِيَنَّ
إِضْرِبِيَانِ
إِضْرِبِيَنَّ

امر حاضر معلوم بے لام مؤكد بنون تاكيد خفيفه ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- ضرور بزین تو یک مرد در زمان استقبال، صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور بزینید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر معلوم الی
- ضرور بزین تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر معلوم الی

إِضْرِبَنَّ
إِضْرِبُوكُمْ
إِضْرِبِيَنَّ

امر حاضر مجهول باللام ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- باید که زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما دو زناں در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که زده شوید شما همه زناں در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل امر حاضر مجهول الی

لِتُضْرَبَنَّ
لِتُضْرَبَا
لِتُضْرَبُوا
لِتُضْرَبِيَنَّ
لِتُضْرَبَا
لِتُضْرَبَنَّ

امر حاضر مجهول باللام مؤكد بنون تاكيد ثقيله ثلاثي مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو مرداں در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی
- باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه مرداں در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل امر حاضر مجهول الی

لِتُضْرَبَنَّ
لِتُضْرَبَانِ
لِتُضْرَبَنَّ

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور زده شوید شما دو زن در زمان استقبال صیغه ثنیه مؤنثه مخاطبتین فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور زده شوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل امر حاضر مجهول

امر حاضر مجهول بالام مؤکد بنون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبتین فعل امر حاضر مجهول

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زده شوی تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل امر حاضر مجهول

امر غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِيَضْرِبَ

باید که بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم ثلاثی مجرد

لِيَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه ثنیه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبُوا

باید که بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَ

باید که بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَا

باید که بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه ثنیه مؤنثه غائبتین فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبَنَّ

باید که بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل امر غائب معلوم

لَاَضْرِبَ

باید که بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَ

باید که بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه زنان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب معلوم

امر غائب معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور بزنند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه ثنیه مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائب فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَنَّ

باید که ضرور ضرور بزند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غائبه فعل امر غائب معلوم

لِتَضْرِبَانِ

باید که ضرور ضرور بزنند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه ثنیه مؤنثه غائبتین فعل امر غائب معلوم

باید که ضرور ضرور بزنند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم الی	لَا ضَرْبَنَّ
باید که ضرور ضرور بزنیم دو مرد یا دو زن یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مشترک مع الغیر فعل امر الی	لِيَضْرِبَنَّ

امر غائب معلوم مؤکد بتون تاکید خفیه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور بزنند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور بزنند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب معلوم الی	لِيَضْرِبُنَّ
باید که ضرور بزنند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب معلوم الی	لَتَضْرِبَنَّ
باید که ضرور بزنم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب معلوم الی	لَا ضَرْبَنَّ
باید که ضرور بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر الی	لَتَضْرِبَنَّ

امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام ثلاثی مجرد الی	لِيَضْرَبَ
باید که زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبَا
باید که زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبُوا
باید که زده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنث غائبه فعل امر غائب مجهول الی	لَتَضْرَبَ
باید که زده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تثنيه مؤنث غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لَتَضْرَبَا
باید که زده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرَبَنَّ
باید که زده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول الی	لَا ضَرْبَ
باید که زده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر غائب الی	لَتَضْرَبَ

امر غائب مجهول بالام مؤکد یا تون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور ضرور زده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تثنيه مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرِبَنَّ
باید که ضرور ضرور زده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول الی	لِيَضْرِبَنَّ

باید که ضرور زرده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد	لِتَضَرَّبَنَّ
باید که ضرور زرده شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غایبتین فعل امر غائب مجهول	لِتَضَرَّبَانِ
باید که ضرور زرده شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل امر غائب مجهول	لِيَضْرَبْنَ
باید که ضرور زرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک	لِتَضَرَّبَنَّ

امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید تخفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

باید که ضرور زرده شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر غائب فعل امر غائب مجهول بالام مؤکد بانون تاکید تخفیفه	لِيَضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل امر غائب مجهول	لِيَضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل امر غائب مجهول	لِتَضَرَّبَنَّ
باید که ضرور زرده شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحده متکلم مشترک فعل امر غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
باید که ضرور زرده شویم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل امر	لِتَضَرَّبَنَّ

نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَا تَضْرِبْ
مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَا
مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبُوا
مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبِي
مزنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَا
مزنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر معلوم مؤکد بنون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز هرگز مزنید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَانِ
هرگز هرگز مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ

- هرگز هرگز مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم موكد بنون تاكيد ثقيله لا تَضْرِبَنَّ
- هرگز هرگز مزنید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشنيه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم لا تَضْرِبَانِ
- هرگز هرگز مزنید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم لا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر معلوم موكد بنون تاكيد تخفيفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز مزن تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر معلوم لا تَضْرِبَنَّ
- هرگز مزنید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر معلوم لا تَضْرِبُوا
- هرگز مزن تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر معلوم لا تَضْرِبِي

نهی حاضر مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبَنَّ
- زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشنيه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبَانِ
- زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبُوا
- زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبِي
- زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشنيه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر معلوم لا تَضْرِبَانِ
- زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر معلوم لا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر مجهول موكد بنون تاكيد ثقيله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحده مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبَنَّ
- هرگز هرگز زده مشوید شما دو مردان در زمان استقبال صیغه تشنيه مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبَانِ
- هرگز هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبُوا
- هرگز هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبِي
- هرگز هرگز زده مشوید شما دو زنان در زمان استقبال صیغه تشنيه مؤنث مخاطبتین فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبَانِ
- هرگز هرگز زده مشوید شما همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل نهی حاضر مجهول لا تَضْرِبْنَ

نهی حاضر مجهول مؤکد بنون تاکید تخفیف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز زده مشو تو یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر مخاطب فعل نهی حاضر مجهول مؤکد بنون تاکید تخفیف ال
- هرگز زده مشوید شما همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل نهی حاضر مجهول ال
- هرگز زده مشو تو یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل نهی حاضر مجهول ال

نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم ثلاثی مجرد ال
- نه زند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم ال
- نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم ال
- نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نهی غائب معلوم ال
- نه زند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب معلوم ال
- نه زند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب معلوم ال
- نه زخم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم معلوم ال
- نه زخم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم معلوم ال

نهی غائب معلوم مؤکد بانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

- هرگز هرگز نه زند آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم مؤکد بانون تاکید ثقیله ال
- هرگز هرگز نه زند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم ال
- هرگز هرگز نه زند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم ال
- هرگز هرگز نه زند آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل نهی غائب معلوم ال
- هرگز هرگز نه زند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب معلوم ال
- هرگز هرگز نه زند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غایبات فعل نهی غائب معلوم ال
- هرگز هرگز نه زخم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی غائب معلوم ال
- هرگز هرگز نه زخم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی ال

نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز نه زندان یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب معلوم موکد بانون تاکید خفیفه	لَا يَضْرِبَنَّ
هرگز نه زندان همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب معلوم	لَا يَضْرِبُوا
هرگز نه زندان یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب معلوم	لَا تَضْرِبَنَّ
هرگز نه زن من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم	لَا أَضْرِبَنَّ
هرگز نه زیم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر فعل نهی متکلم	لَا نَضْرِبَنَّ

نهی غائب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول ثلاثی مجرد	لَا يُضْرَبُ
زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبَانِ
زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبُوا
زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبُ
زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبْنَ
زده نشوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم	لَا أَضْرَبُ
زده نشویم ماد و مردان یا دوزنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل نهی متکلم	لَا نَضْرَبُ

نهی غائب مجهول موکد بانون تاکید ثقیله ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول موکد بانون تاکید ثقیله	لَا يُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده نه شوند آن دو مردان در زمان استقبال صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبُوا
هرگز هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَنَّ
هرگز هرگز زده نه شوند آن دو زنان در زمان استقبال صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل نهی غائب مجهول	لَا تُضْرَبَانِ
هرگز هرگز زده نه شوند آن همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع مؤنث غائبات فعل نهی غائب مجهول	لَا يُضْرَبْنَ

هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم الی	لَا أُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک الی	لَا نُضَرُّ بِنِّ

نهی غائب مجهول مؤکد بانون تاکید خفیفه ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

هرگز زده نه شود آن یک مرد در زمان استقبال صیغه واحد مذکر غائب فعل نهی غائب مجهول مؤکد بانون تاکید خفیفه الی	لَا يُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوند آن همه مردان در زمان استقبال صیغه جمع مذکر غائبین فعل نهی غائب مجهول الی	لَا يُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شود آن یک زن در زمان استقبال صیغه واحد مؤنثه غائبه فعل نهی غائب مجهول الی	لَا تُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوم من یک مرد یا یک زن در زمان استقبال صیغه واحد متکلم مشترک فعل نهی متکلم مجهول الی	لَا أُضَرُّ بِنِّ
هرگز زده نه شوم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان استقبال صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک الی	لَا نُضَرُّ بِنِّ

اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک جا یا یک وقت زدن صیغه واحد اسم ظرف ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَضْرِبٌ
دو جا یا دو وقت زدن صیغه تشبیه اسم ظرف ثلاثی مجرد الی	مَضْرِبَانِ
همه جا یا همه وقت زدن صیغه جمع مکسر اسم ظرف ثلاثی مجرد الی	مَضَارِبٌ
یک جا یا یک وقت اندک زدن صیغه واحد مصغرا اسم ظرف ثلاثی مجرد الی	مُضْرِبٌ

صرف کبیر اسم آل صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک آل زدن صیغه واحد اسم صغری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَضْرِبٌ
دو آل زدن صیغه تشبیه اسم آل صغری ثلاثی مجرد الی	مَضْرِبَانِ
همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آل صغری ثلاثی مجرد الی	مَضَارِبٌ
یک آل اندک زدن صیغه واحد مصغرا اسم آل صغری ثلاثی مجرد الی	مُضْرِبٌ

اسم آل وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک آل زدن صیغه واحد اسم آل وسطی ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مِضْرِبَةٌ
دو آل زدن صیغه تشبیه اسم وسطی ثلاثی مجرد الی	مِضْرِبَتَانِ

همه آلات زدن، صیغه جمع مکسر اسم آله وسطی ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
 مَضَارِبٌ
 یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله وسطی، ثلاثی مجرد، صحیح
 مُضَيَّرِيَةٌ

اسم آله کبری ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک آله زدن صیغه واحد اسم آله کبری، ثلاثی مجرد، صحیح از باب الف
 مَضْرَابٌ
 دو آله زدن صیغه تثنیه اسم آله کبری ثلاثی مجرد، صحیح از باب الف
 مَضْرَابَانِ
 همه آلات زدن صیغه جمع مکسر اسم آله کبری ثلاثی مجرد الف
 مَضَارِيبُ
 یک آله اندک زدن صیغه واحد مصغر اسم آله کبری ثلاثی مجرد الف
 مُضَيَّرِيَةٌ

اسم تفضیل المذکر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک مرد بسیار زنده صیغه واحد مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَبُ
 دو مردان بسیار زندگان صیغه تثنیه مذکر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَبَانِ
 همه مردان بسیار زندگان صیغه جمع مذکر سالم اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَابُونَ
 همه مردان بسیار زندگان صیغه جمع مذکر مکسر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْرَابٌ
 یک مرد کم بهترک زنده صیغه واحد مذکر مصغر اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 أَضْيَرِبُ

اسم تفضیل المؤنث ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 مَضْرِبِيٌّ
 دو زنان بسیار زندگان صیغه تثنیه مؤنثه اسم تفضیل ثلاثی مجرد الف
 مَضْرِبِيَّانِ
 همه زنان بسیار زندگان صیغه جمع مؤنثه سالم اسم تفضیل الف
 مَضْرِبِيَّاتُ
 همه زنان بسیار زندگان صیغه جمع مکسر اسم تفضیل الف
 مَضْرِبٌ
 یک زن بسیار زنده صیغه واحد مؤنثه مصغره اسم تفضیل الف
 مَضْرِبِيٌّ

فعل التعجب ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 مَا أَضْرَبِيَهُ
 چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 أَضْرَبِيَهُ
 چه خوش زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب الف
 وَضْرَبِيَهُ

فوائد عجیبہ ملحقہ "بارشاد الصّرف" برائے طلباء نو آموز

فرق در میان ہمزہ والف و الف ہمیشہ ساکن بے ضغطہ زبان بر آید چون ماو لا و آنکہ حرکت قبول نمیکند و یا ساکن با ضغطہ زبان بر آید اگرچہ بصورت الف نوشتہ نشود چنانچہ در الحمد و اقراء ہمزہ اند و لیکن بعض مردمان الف گویند این مجازاً است حرکت در لغت جنبش را گویند و در اصطلاح زیر بز پیش را گویند، چرا کہ وقت تلفظ حرف متحرک لب انسان در حرکت می آید اعراب در لغت ظاہر کردن را گویند و در اصطلاح آن حرکت کہ در آخر معرب آید از سبب دخول عامل، فرق در میان اعراب حرکت و اعراب خاص حرکت کہ در معرب آید، حرکت عام چہ در آخر باشد یا در اول و غیرہ، مجہول رفع، نصب، جر، آن حرکات کہ در آخر معرب آید، خاص ست و فتح، ضم، کسر، مہم ست مبنی یا معرب را آید در آخر باشد چہ در اول، چہ در وسط، و بعضی فتح و کسر و ضمہ خاص کردہ اند کہ بر آخر مبنی آید و بعضی استعمال بجائے یکدیگر آرنند عامل در لغت کارکنندہ را گویند و در اصطلاح ماہر فتح و نصب، جر، و جزم، قانون در لغت مسطر کتاب را گویند و در اصطلاح قاعدہ کلیہ کہ شامل باشند ہمہ جزئیات خود را۔

فرق میان منصرف غیر منصرف منصرف آنکہ ہر سہ اعراب تنوین قبول کنند چون زید، جاء زیداً و دآیت نہاید و مَدْرُتٌ بِزَيْدٍ و غیر منصرف آنکہ ہر سہ اعراب و تنوین را قبول نکنند چون صَوَادِبٌ و در اصطلاح آنکہ دو سبب از اسباب منع صرف در بود، او را منع صرف ہم گویند،

معلوم در لغت دانستہ شدہ را گویند، چونکہ فعل معلوم را فاعل معلوم باشند ازین سبب فعل معلوم گویند و در اصطلاح آن فعل کہ اسناد فعل بسوئے کنندہ حقیقی باشد چنانچہ ضَرْبٌ زَيْدٌ و مجہول در لغت گم کردہ باشد را گویند و در اصطلاح فعل مجہول آنکہ نسبت فعل بسوئے فاعل یعنی کنندہ کار نہ باشد بلکہ بسوئے مفعول فعل باشد چون ضَرْبٌ زَيْدٌ یعنی ضرب بر زید واقع شدہ است باقی کنندہ گم است، پس چونکہ فاعل او گم است، مجہول گم کردہ فاعل۔

ضمیر در لغت از پوشیدہ را گویند، چونکہ ضمیر بجائے اسم ظاہر ضمیر داشتند، گویا کہ اسم را پوشیدہ کردند ازین سبب مضمرات را کنایہ گویند و ضمیر در اصطلاح آن کہ بجائے غائب مخاطب متکلم گویند،

بدانکہ فعل حدث است ادر احدث یعنی پیدا کنندہ باید پس کنندہ او را فاعل گویند پس او مذکر باشد یا مؤنث و ہر یکے مفرد باشد یاثنیہ یا جمع و ہر یکے غائب یا مخاطب یا متکلم باشد پس این فاعل ہر ذہ شدند چہ ارساقط شدند باقی چہ ارساقط ماندند پس گاہے فاعل کہ اسم ظاہر باشد چون ضَرْبٌ زَيْدٌ گاہے ضمیر بارز باشد چون ضَرْبٌ زَيْدٌ کہ ضَرْبٌ فعل است فاعل ضمیر بارز و گاہے ضمیر مستتر پوشیدہ باشد چون ضَرْبٌ زَيْدٌ ضَرْبٌ فاعل ضمیر مستتر کہ هو است، کہ می گردد بسوئے زید،

فرق در میان اسم فاعل و فاعل فعل یا ضمیر فاعل، اسم ضمیر آنکہ مشتق باشد چون ضاربٌ فاعل و ضمیر فاعل ہمیشہ جامد یا ضمیر باشد کہ قیام نسبت فعل بدان باشد چون ضَرْبٌ زَيْدٌ و ضَرْبٌ +

رَمَاتٍ يَتَسَّرُ وَلَا تَعَسَّرُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند ضَرْبًا اسم مصدر بود، چون خواستند، که صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بنا کنند حرف اول را بر حال خود گذاشتند ثانی را فتح داده، تنوین ممکن علامت اهمیت را حذف کرده، آخرش بنی بر فتح ساختند تا از ضَرْبًا، ضَرْبٌ شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند، ضَرْبٌ صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بود، چون خواستند، که صیغه تنبیه مذکر غائبین بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند، ضَرْبٌ بضمه ما قبل در آخرش آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند، ضَرْبٌ صیغه واحد مذکر غائب بود چون خواستند، که صیغه واحد مؤنثه غائبه بنا کنند تا ساکنه محض علامت تانیث در آخرش آوردند تا از ضَرْبٌ، ضَرْبًا شد، ضَرْبًا را از ضَرْبٌ بنا کردند الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ما قبل در آخرش در آوردند تا از ضَرْبٌ

له قوله ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند اختلاف است در میان بصرین و کوفین، بصرین می گویند، که مصدر اصل است و فعل فرع زیرا که معنی لغوی مصدر جائے صادر شدن است، و این معنی بر مصدر وقتی صادق می آید که ازان اشتقاق کرده آید ماسوائے این دلیل، اوله و یحیر بیان کرده اند و کوفیان می گویند، که فعل اصل است و مصدر فرع زیرا که اصالت فعل در تعلیل مسلم است، پس در اشتقاق نیز فعل را اصل گفتن لازم آمد، تا هر یک از اصل و فرع شے واحد گردد، بصریون دفع می کنند، و این لزوم را مسلم نمی دارند، بنا برین یَعْدُ تَعْدُ تَعْدُ تَعْدُ در تعلیل فرع آید و در اشتقاق فرع مے نیستند، بلکه بالاتفاق هر چهار صیغه از ماضی خود یعنی اند، پس ضروریست که هر چه اصل شد از جهت دیگر نیز اصل شود، پس تطابق ندبین برای قرار یافت، که مصدر فرع فعل است در تعلیل و اصل مے است در اشتقاق فعلی و لهذا مصنف گفته است که ضَرْبٌ رَا از ضَرْبًا بنا کردند ۱۲

له قوله تنوین ممکن الایقید ممکن احتراز کرد از باقی تنوینات و آن تنوین ترفم است که در آخر فعل آید، کقول الشاعر (مصرع) فقولی ان اصبت لقد اصابن - که در اصل لقتا اصاب بود، و تنوین چون سبب که معنی آن اسکت سکوت است، و تنوین عوض، چنانچه در لفظ یومئذ و حیثئذ که در اصل یوما فا کان کذا و حین اذ اکان کذا بود، یعنی این تنوین جمله کان کذا است که مضاف الیه اذ اشد است و تنوین تعالی که در مسلمات عوض فون مسلمین آمده است، و تنوین ممکن را ممکن ازین جهت گویند، که معنی ممکن قادر شدن است و اسمی که برای تنوین ممکن داخل می شود، معرب می باشد، پس گویا که اسم عمل را قادر می کند بر خود و عامل قدرت باید بر عمل کردن در آن اسم معرب ممکن -

له قوله ضَرْبًا شد سحلی چنانچه در ضَرْبًا قبل از الف میم زیاده کردند، تا ضَرْبٌ وقتی که در مے اشباع کرده شود با تشبیه خود ملتبس نه شود، چینی با یستی که قبل از الف ضَرْبًا نیز میم آوردندی، تا با او احدش وقتی که اشباع کرده شود ملتبس نه شود.

جواب: در صیغه غیر غایب اشباع جائز نیست. پس حاجت میم در ضَرْبًا نماند، زیرا که خوف التباس، نماند ۱۳
له معنی علامت تانیث را بقیده محض دفع کرد، و هم فاعل بودن تا رسا کنه برائے فعل. سوال: چون تا ضَرْبٌ علامت تانیث است باید که مانند سائے ضَرْبًا ممتحرک باشد.
جواب: تائے که علامت تانیث است، در آخر اسم ممتحرک بود، و در فعل ساکن، زیرا که فعل دال است بر حدث و زمان و نسبت الی فاعل با وجود این سه امور در فعل نوع ثقل است در معنی، و آن ثقل مقتضی است خفت لفظی را، بخلاف اسم که در معنی آن زمان و نسبت الی فاعل ناخود نیست پس ثقل معنوی که مقتضی خفت لفظی است، در در مے پدید آمده است که بجا آن نادر ساکن کرده شود، لهذا در فعل ساکن کردند، و در اسم ممتحرک -
ط قانون: هر تائے تانیث در فعل همیشه ساکن و در اسم همیشه ممتحرک باشد و عکس اذ انک + از قانون شاه جالی است.

صَوَّبَتْ تَأْتِي، صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بِنَا کردند، نون مفتوح علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل در آخرش در آوردند
تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ تَأْتِي شد پس اجتماع دو علامت تانیث شد این چنین منکره بود، لهذا تائیه وحدت را حذف
کرد، ما قبلش را ساکن کردند، تا که لازم نیاید توالی اربع حرکات، تا از صَوَّبَتْ تَأْتِي، صَوَّبَتْ تَأْتِي شد
قانون: اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است و در اسم وقتی که از یک جنس باشد
قانون: اجتماع اربع حرکات متوالیات در یک کلمه و حکم ممنوع است،
صَوَّبَتْ رَا از صَوَّبَتْ بِنَا کردند، تائیه مفتوح علامت واحد مذکر مخاطب و ضمیر فاعل بسکون ما قبل در آخرش
در آوردند، تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ تَأْتِي شد صَوَّبَتْ تَأْتِي را از صَوَّبَتْ بِنَا کردند، الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل در آخرش
در آورده، میم مفتوحه، بضمه ما قبل در میان تاء، والف آوردند تا از صَوَّبَتْ، صَوَّبَتْ تَأْتِي شد

له قوله صَوَّبَتْ تَأْتِي شد اگر گفته شود که توالی اربع حرکات ممنوع است، چنانچه مصنف قریباً ذکر خواهد کرد، پس چو در این جائے یک از حذف یا سکون اختیار
نکردند، مخطور لازم نیاید، چو ایش این که توالی اربع حرکات اصلی است، و این با حرکت تاء معارضی است که بجاظ الف آمده است که او تقاضا انفتاح ما قبل خود
می کند و حرکت معارضی در حکم سکون است، پس توالی اربع حرکات اصلی نگرددید. سوال: اگر حرکت تاء در حکم سکون است، والف تماماً ساکن باشد
پس اجتماع ساکنین شد پس چو اینکه از حذف یا تحریک اینها اختیار کردند، تا اجتماع ساکنین رفع شود. جواب: اجتماع ساکنین که ناجاز است ملازمت
سکون هر دو ظاهر است، و این جائے سکون تاء حکمی است، چو اگر بظاهر محرب است، لهذا مخطور مذکور لازم نیاید ۱۲
له قوله تالازم مذکور سؤال: علیته نیز منکره بود، زیرا که در آن نیز توالی اربع حرکات شد، والا باید که صَوَّبَتْ نیز بر حال ماند که زیاده از آن منکره نیست.
جواب: علیته در اصل علامت بود، الف برائے تخفیف حذف کردند، پس آن الف، بعد از حذف نیز ملحوظ است، لهذا توالی اربع حرکات لازم نیاید، زیرا
که الف ساکن است، اگر گفته شود، چنانچه در این جائے باعتبار کردن محذوف مخطور لازم می آید. رضوخ نیز تا مندرضا اعتبار کرده مخطور رفع گردد، گویم الف
در علیته برائے خفت حذف کرده اند، پس اعتبار کردن آن بعید نیست، بخلاف تائیه ساکن که آن محذوف شده است، بسبب اجتماع دو علامت
تانیث پس بر تقدیر اعتبار آن اشکال لازم خواهد آمد، لهذا آمد سکون فاء که چنانچه در آخر کرده شده است،

له قوله مطلقاً الا مراد از مطلقاً تعمیم علامت تانیث است یعنی متعمده الجنس باشد یا مختلفه الجنس اجتماع هر دو در فعل ممنوع است مثال مختلفه الجنس
چون صَوَّبَتْ تَأْتِي و مثال متعمده الجنس در فعل شده است ۱۲
له قوله از یک جنس الا احتراذ است از مختلفه الجنس که اجتماع آن در اسم ممنوع نیست، مثال متعمده الجنس چون صَابَرَاتٌ و مختلف الجنس چون صَوَّبَتْ تَأْتِي
زیرا که یائے بدل از الف صَوَّبَتْ است که غیر جنس تا است ۱۲

له قوله حکم دو یعنی دو کلمه را بسبب کمال اتصال حکم یک کلمه داده باشند، چون نون فَوَّجٌ را که خود اتصال لفظی هم دارد معنوی نیز از این جهت هر
دو را حکم یک کلمه داده شود ۱۲
له بسکون ما قبل الا تالازم نیاید توالی اربع حرکات ۱۲
له قوله میم مفتوحه بضمه ما قبل الا سؤال: با درون الف میغه تثنیه میشود پس آوردن میم میان تاء والف چه فائده دارد؟
جواب: اگر میم نمی آوردند طبقس می گردد میغه تثنیه با واحد خود، و وقتی زود واحد شاعری کرده شود، چنانچه در قول شاعر فاناك ضامن بالذوق
حقاً توفی کل نفس ما حسنتا، پس اکنون اگر میان الف و تاء میم بافته شود میغه تثنیه باشد اگر میم نه باشد میغه واحد باشد، والف اشباع باشد اما وجه تسمیه
میم دو وجه نیاردن حرف دیگر میان تاء والف رعایت لفظاً است، میم تثنیه است همیشه تثنیه کم و تثنیه فعل بر یک منطاند، و مفتوح نمودن میم از جهت الف است
که او مفتوح بودن ما قبل خودی خواهد، وجه معنوی بودن ما قبل میم این است که میم حرف شفوی است و ضمیه شفوی است و میم تقاضا می کند که حرکت ما قبل
او نیز شفوی باشد، لهذا ما قبل او مفتوح کردند، و مفتوح نگذاشتند دلیل برای که ضمیه شفوی است این است که داد بالاتفاق شفوی است داد
مرکب است از ضمینین. اگر کل شفوی باشد، جز او نیز شفوی باشد، پس از این ظاهر شد که ضمیه نیز شفوی است طریقه معلوم نمودن خروج حروف این
است که هر حرفی که خروج او معلوم کردنی است آن را ساکن کنند، و در ما قبل آن همزه مفتوحه بیارند، پس از ا، ال، امر معلوم می شود که مطلق است
و لام وسطی و میم شفوی ۱۲

عه مثال حقیقه یک کلمه صَوَّبَتْ و یَغْوِبُ پس صَوَّبَتْ و یَغْوِبُ خوانند شد
عه مثال حکما یک کلمه صَوَّبَتْ که در حقیقت ن جلا کلمه، علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است پس صَوَّبَتْ خوانده شود ۱۲

یک حرف از حروف آتین مفتوحه بسکون فاکلمه در اولش در آورده، ماقبل آخر را کسره داده و ضممه اعرابی در آخرش آوردند تا از حَرْب، یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، اَضْرِبُ، تَضْرِبُ شدند یَضْرِبَانِ را از یَضْرِبُ بنا کردند؛ الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره، عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند؛ تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونَ شدند، یَضْرِبُونَ را از یَضْرِبُ بنا کردند، و او ساکنه علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بضمه ماقبل و نون مفتوحه عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند؛ تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُونَ شدند، تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبُ بنا کردند؛ الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل و نون مکسوره عوض ضممه که در واحد بود، در آخرش در آورند؛ تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبَانَ شدند، یَضْرِبُونَ را از تَضْرِبُ بنا کردند؛ نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آخرش در آورده تا را با بیا بدل کردند تا از تَضْرِبُ، یَضْرِبُونَ شدند تَضْرِبَانِ تَضْرِبُونَ

له قوله از حروف آتین الی سوال :- بر زیادتی ماضی برائے چیست ؟

جواب :- برائے این که در معنی ماضی و مضارع اختلاف است زیرا که ماضی دلالت می کند بر زمان سابق، و مضارع بر زمان لاحق پس واجب آمد که در الفاظ هر دو نیز اختلاف باشد، تا دلالت کند اختلاف لفظی بر اختلاف معنی پس حروف مذکورده برائے تحصیل اختلاف لفظی است در میان هر دو،

سوال :- اختلاف لفظی چنانچه بر زیادتی پیدا شده است، هم چنین بجزف حرفی از حروف ماضی نیز پیدا شد پس آن را برای چرا اختیار کردند ؟
جواب :- اختلاف مضارع با ماضی بجزف حرف از حروف ماضی ممکن نبود، زیرا که بجزف حرف کلمه از بنائے صالح خود ناقص شده و آن بجزف ضرورت جائز نیست.

له قوله بسکون فارکلمه الی سوال :- فار کلمه را چرا ساکن کردند ؟

جواب :- برائے که یختم از توالی اربع حرکات،

سوال :- دفع توالی اربع حرکات با ساکن عین کلمه یا لام کلمه نیز می شد؛ پس اسکان فاکلمه بکدام جهت ترجیح یافت ؟

جواب :- توالی اربع حرکات از حروف آتین لازم آمده است، پس اسکان فاکلمه که قریب است بوسه از عین کلمه اولی باشد.

له قوله در اولش الی سوال :- بر زیادتی حروف آتین در آخر ماضی نیز ممکن بود، پس در آخر چرا نه کردند ؟

جواب :- اگر در آخر ماضی کردند مضارع با ماضی خود متمسک شده، زیرا که بر زیادتی تائے متحرکه بر مخاطب و مخاطبه و واحد متکلم و بر زیادتی نون جامع مؤنث غائبات متمسک می شد، و بر زیادتی با در آخر ماضی متمسک نمی شد؛ اما سه را بر اخوات شے محمول کردند،

له قوله عوض ضممه الی بیان که ضممه لام برائے مناسبت و اداست. نه ضممه اعراب، چه و سه در آخر بود، و لام در جمع حکم توسط پیدا کرده ۱۲ نوادر -

له قوله ضمیر فاعل الی بیان که الف در تشبیه و واد، در جمع و یائے در واحده مخاطبه، و هم چنین نون در یَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ ضمیر فاعل اند بخلاف هاء صیغتها که ضمیر فاعل در آنها گاهی ستر و گاهی ظاهر بود، الا هر دو صیغه متکلم، و واحد مخاطب که فاعلش همیشه ضمیر مستمر باشد، و لهذا افعل ناید و ففعل زیاده و ففعل ناید درست نیست ۱۲ نوادر -

له قوله عوض ضممه الی بیان که نون تشبیه و جمع عوض ضممه اعرابی است که در مفرد بود، و وجه تخصیص نون اعرابی عوض ضممه، و حرکت اعرابی آن سمت که در اصل در زیادتی و تصرف حروف علت بوده اند؛ چون زیادتی حروف علت در این جائے بسبب موجود بودن حروف علت دیگر فاعل پیدا می کرد، لهذا نون را که مناسبت نام با حرف دارد، و در آخر اسمائے ممکنه بلباس تون، تابع اعراب واقع می شود؛ و چون کسره میان فتنه و ضممه متوسط است، هم چنان که تشبیه میان واحد و جمع لهذا نون جمع را مکسور نمودند، و چون جمع باعتبار کثرت معنی نسبت و واحد و تشبیه ثقیل است، و دفع خفیف لهذا نون جمع مفتوح ساختند تا ثقل زایل شود ۱۲

را از واحد خود مثل یَضْرِبَانِ وَ یَضْرِبُونَ بنامی کنند تَضْرِبِینَ را از تَضْرِبُ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث و ضمیر فاعل نزد بعضی بکسره ماقبل نون مفتوحه عوض ضمه که در واحد بود، در آخرش در آورند تا از تَضْرِبُ، تَضْرِبِینَ شد تَضْرِبَانِ را از تَضْرِبِینَ بنا کردند یا ساکنه علامت تانیث را حذف کرده بجایش الف علامت تشبیه و ضمیر فاعل بفتح ماقبل در آورده، فتح نون را بکسره بدل کردند تا از تَضْرِبِینَ، تَضْرِبَانِ شد تَضْرِبِینَ را از تَضْرِبِینَ بنا کردند یا - و نون واحد را حذف کرده، بجایش نون مفتوحه علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بسکون ماقبل در آورند تا از تَضْرِبِینَ، تَضْرِبِینَ شد یَضْرِبُ تَضْرِبُ، اَضْرِبُ، تَضْرِبُ را از یَضْرِبُ، تَضْرِبُ، اَضْرِبُ تَضْرِبُ بنا کردند یَضْرِبُ (الی اخره)، فعل مضارع معلوم بود، چون خواستند که فعل مضارع مجهول بنا کنند حرف اول را ضمه و ماقبل آخر را فتح دادند تا از یَضْرِبُ (الی اخره) یَضْرِبُ (الی اخره) شد،

قانون :- در هر مضارع مجهول حرف اول ضمه و ماقبل آخر را فتح میدهند و جو با بشرطیکه در مضارع معلوم

- ۱۱ قول از تَضْرِبُ الی از تَضْرِبُ واحد مذکر مخاطب بنا کردند، زیرا که صیغه واحد مذکر مخاطب اصل است، برائے واحد مؤنثه مخاطبه ۱۲
- ۱۲ قول علامت تانیث الفیه نظر، زیرا که برای اجتماع دو علامت تانیث، خواه به شد یک تانے دوم یائے، و اجتماع دو علامت تانیث در فعل مطلقاً ممنوع است، کما مر ۱۲
- ۱۳ قول نزد بعضی الی متعلق است بضمیر فاعل، پس ازین عبارت فهمیده می شود، که فاعلیت یائے ساکنه نزد بعضی است لیکن این غیر صحیح است زیرا که فاعلیت و ساکنه نزد جمهور مسلم است، چنانچه فاعلیت الف یَضْرِبَانِ دو و یَضْرِبُونَ نزد ایشان مسلم است الا خلطش که یائے علامت خطاب می گوید مجهول آن را علامت خطاب نیز می گویند، زیرا که اجتماع برای تقدیر دو علامت خطاب خواهد شد، میان تا که حرف خطاب است و میان یا ۱۲
- ۱۴ قول علامت تانیث را الی بکسر ضمیر فاعل را حذف کردند، که شے دلالت می کند بر وحدت فاعل و مقصود از بنائے تشبیه تعدد فاعل است منافات و ضد برائے تعدد و کثرت ظاهر است ۱۲
- ۱۵ قول علامت تشبیه الی سوال ۱- اگر الف تَضْرِبَانِ باقی صیغهای مضارع و م چنین و او یَضْرِبُونَ و تَضْرِبُونَ و اما در علامت تشبیه و جمع اند و مثل الف تشبیه فاعل و او و جمع و ساکنه پس چرا بدخول جواز و نون صاحب متغیر نمی شوند، چنانچه در یک فاعل بدخول جاره و ناصبه متغیر می شود ۱۲
- جواب ۱- الف و او و در اشتقاق علامت تشبیه و جمع است، نه ضمیر فاعل و الف و او تشبیه و جمع مضارع، چنانچه علامت تشبیه و جمع است هم چنین ضمیر فاعل نیز است و ضمیر متغیر نمی شود، لهذا الف و او اشتقاق که ضما کره بودند متغیر شوند، و الف و او مضارع که ضما کره بودند از تغیر و انقلاب سلامت مانند ۱۲
- ۱۶ قول بفتح ماقبل الی و فتحه که بجائے یائے ساکنه الف آوردند، برائے مناسبت الف لام کلمه را مفتوح ساختند، زیرا که اگر مفتوح نمی کردند، الف الف نمی مانند ۱۲
- ۱۷ قول بدل کردند الی تا موافق شود بنائے نون اعرابی، با باقی فونات اعرابیه را که در آخر تشبیه آمده است ۱۲
- ۱۸ قول حرف اول را الی حرف مضارعت را ۱۲
- ۱۹ ماقبل آخر الی عین کلمه را فتح دادند ۱۲
- ۲۰ قول در هر مضارع مجهول الی برائے بنائے مضارع مجهول از معلوم در جمیع ابواب همین یک قاعده است که حرف اول را ضمه داده شود، اگر پیشتر در معلوم ضمه نه باشد، و ماقبل آخر را فتح داده شود، اگر پیشتر در معلوم مفتوح نه باشد ۱۲
- ۲۱ سوال :- نون اعرابی را در تشبیه کسره ازین دادند، که کسره میان فتح و ضمه متوسط است، چنانچه تشبیه میان واحد و جمع متوسط است، و در جمع فتح ازین اختیار کردند، که در جمع باعتبار کثرت معنی ثقل است و فتح خفیف است، پس در تَضْرِبِینَ که ثقل هم چون جمع در و ساکنه نیامده نون اعرابی کدام وجه مفتوح نمودند؟
- جواب :- از حرکات ثلاثه و سکون اگر سکون اختیار کردند، التفائے ساینین شد، و اگر ضمه و کسره آوردند ثقل شد، زیرا که یائے پیشتر در و ساکنه موجود است، لهذا فتح که اخف الحركات است اختیار کردند ۱۲

در آوردند اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب ضربه شد ضراب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده، عین کلمه را مشدود و مفتوحه ساخته، بعده الف علامت جمع مذکر مکسر در آوردند تا از ضارب، ضراب شد ضروب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کردند تا از ضارب، ضرب شد ضروب را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده، عین و لام کلمه را فتح داده الف ممدوده علامت جمع مذکر در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے منع صرف تا از ضارب، ضرباء شد ضربان را از ضارب بنا کردند حرف اول را ضمه داده، ثانی را حذف کرده، عین کلمه را ساکن کرده، الف نون مزیدتان علامت جمع مذکر مکسر بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند تا از ضارب، ضربان شد

له قوله بر تاء که آخر کلمه ای باید داشت که قبل لوق تا که آخر کلمه بود، اعراب بر تاء جاری بود اکنون چونکه تاء بدو متصل گردید، آخر کلمه تا شد ازین جهت اعراب نیز بر تاء جاری و لام کلمه حرف با منی ماند، زیرا که در وسط آمده، و وسط کلمه یعنی می شد زیرا که مظهر اعراب آخر کلمه است نه وسط و بنائے بر رفع بلحاظ خفت است ۱۲
 له قوله ضراب الودوم از اوزان کم فاعل ضروب بوزن فعال و اوزان کم فاعل برای وزن بسیار آمده چنانچه زواجر و غیث و قتراء و جهال و علاء
 و این وزن در جمع فاعل معنی اصل است، چنانچه در شرح رضی تفسیر نموده است اما در شرح فصول کبری نوشته است که این جمع در ناقص وادسه باشد، خواه یا لی قبیل است، چنانچه غتراء و ستراء و جمع غازی و ستاری ۱۳

له قوله حروف اول الوله فار کلمه را ۱۲
 له قوله ثانی را الوله الف ضارب را حذف کرده ۱۲

له قوله مفتوح ساختند بر تاء مناسبت و موافقت الف علامت جمع مذکر مکسر که بدو متصل کردنی است ۱۲
 له قوله ضروب الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروب است بوزن فَعْلَلٌ و اوزان جمع کم فاعل بوزن فَعْلَلٌ نیز بسیار آمده، شیخ رضی در شرح ثانیه گفته است که غالب در فاعل و صفت فَعْلَلٌ است، مثل شَهْدٌ و غَيْبٌ و مَوْتٌ و كَفَّةٌ است که وزن فَعْلَلٌ و فَعْلَلٌ در اصل دو اند در جمع فاعل و صفت و نیز گفته است که تَقْوَلُ فِي نَاقِصٍ غَايِرٌ عَرَبِيٌّ وَ صَاغِرٌ عَرَبِيٌّ ۱۳

له قوله ضروب الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروب است، بوزن فَعْلَلٌ بسکون مین کلمه شیخ رضی گفته است که جمع وصفی بوزن فَعْلَلٌ بضم مین بسیار آمده است، چنانچه بَوَلٌ و شَرَحٌ بعدو تخفیف کرده شده است در و بسکون مین کلمه نزد بنی تیم پس معلوم شد که ضروب بسکون مین کلمه چنانچه در متن است مذمب بنی تیم است نه جهود ۱۴

له قوله ضرباء مشدود از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضروباء بوزن فَعْلَلٌ است شیخ رضی گفته در شرح کافی که آورده می شود جمع مکسر فاعل وصفی بوزن فَعْلَلٌ چون جَمَلَةٌ و شَعْرَاءٌ برائے مشابعت و بعضی مثل کَرِيمٌ و كَرِيمَاءٌ پس فَعْلَلٌ نیست در اصل درین باب بلکه برائے تشبیه هر دو بیاب و بحر چنانچه گذشت و اکثر جمعیت فَعْلَلٌ در این باب و غیره همان وقت است که دلالت کند بر خصیلت مدح یا ذم چنانچه جَمَلَةٌ و جَمَلَاءٌ و شَعْرَاءٌ ۱۳

له قوله ضربان الودوم از اوزان جمع مکسر کم فاعل ضربان است بوزن فَعْلَلَانٌ شیخ رضی گفته است و آمده است جمع فاعل وصفی بوزن فَعْلَلَانٌ نیز چون شَبْتَانٌ و دَعْيَانٌ برائے تشبیه دادن فاعل وصفی بفاعل ای چون شَجْوَانٌ ۱۲
 له قوله حرف اول الوله فاعله را ضمه دادند ۱۲

له قوله ثانی را الوله حرفی که ثانی بود در و اعراب را حذف کردند و آن الف فاعل بود ۱۲

له قوله الف نون مزیدتان الوله هر دو را یک جا زیاد نمودند ۱۲
 له قوله بفتح ماقبل الوله فتح ماقبل الف برائے مناسبت الف ۱۲

له قوله در آخرش الوله در آخرش الوله که قبل و نون مزیدتان ضروب شده است آوردند ۱۲

له قوله آخر کلمه است الوله بماء جمع حروف کلمه نه بلحاظ حروف اصلی مے زیرا که بلحاظ حروف اصلی آخر مے لام کلمه است که آن با اتصال الف نون مزیدتان در وسط شده است و چونکه وسط کلمه جائے اعراب نیست یعنی مشدود مظهر اعراب حرف اخیر است و حرف اخیر این جانون است لهذا اعراب نیز بر نون جاری کرده است ۱۲

ضَوَابِّ رَا از ضَارِبٌ بنا کردند، حرف اول را کسره داده ثانی را حذف کرده، سویم جائے الف علامت جمع مذکر مکسر بفتح ما قبل در آوردند، تا از ضَارِبٌ، ضَوَابِّ شد، ضَوُوبٌ را از ضَارِبٌ بنا کردند، حرف اول را ضمّه داده ثانی را حذف کرده سویم جائے واو ساکن علامت جمع مذکر مکسر بضمّه ما قبل در آوردند، تا از ضَارِبٌ، ضَوُوبٌ شد، ضَارِبَةٌ رَا از ضَارِبٌ بنا کردند، ضَارِبٌ صیغۀ واحد مذکر اسم فاعل بود چون خواستند که صیغۀ واحد مؤنثه اسم فاعل بنا کنند، تا متحرک علامت تانیث بفتح ما قبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبٌ، ضَارِبَةٌ شد، ضَارِبَتَانِ رَا از ضَارِبَةٌ بنا کردند، الف علامت تثنیه بفتح ما قبل نون مکسوره عوض ضمّه یا تنوین یا هر دو که در واحد بود آخرش در آوردند، تا از ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ شد، ضَارِبَاتٌ رَا از ضَارِبَةٌ بنا کردند، الف و تاء علامت جمع مؤنث سالم بفتح ما قبل در آخرش در آورده اعراب را بر بنا که آخر کلمه است جاری کردند، تا از ضَارِبَةٌ، ضَارِبَاتٌ شد پس اجتماع دو علامت تانیث شد، این چنین منکره بود

۱۴ **قوله ضَوَابِّ** نداءً من ضمّه جمع مکسر اسم فاعل وزن فَعَالٌ است، چنانچه نِيَامٌ و قِيَامٌ و رِعَاءٌ و صِيغَاتٌ نیز برای وزن اند، کما فی الرضی و صاحب فصول کبریّه گفته است، وی آید فَعَالٌ مثل نِيَابٌ اے بکسر فار برائے صفت که بر وزن فاعِلٌ باشد، مثل تَاجِرٌ و كَافِرٌ و قَائِدٌ و ذَا بَرٍّ برائے صفت که بر وزن فَعَالٌ بفتح فاعل باشد، فعل جَوَادٌ و تَوَادُّوا و بَعِثْهُمُ انکه وزن فَعَالٌ بکسر فاعل هر دو برائے تَاجِرٌ و جَوَادٌ مفرد نیست ۱۲

۱۵ **قوله بِنْتُهُ** ما قبل الهمزة علامت جمع مکسر چون که در این جا او است، قبل از لام کلمه در او نمی ماند تا که ما قبل رے مضموم ز کرده شود، لهذا برائے مناسبت و ادب بلیش را اے عین کلمه را مثنی کردند، برضه زیر آن که اگر ما قبل او را مثنی برضه نمی کردند او بقانون جِنَاعَةٌ یا همی گردید و هُوَ بِنْتٌ می شد، و مقسود وزن فَعُولٌ و فَعِيلٌ ۱۲

۱۶ **قوله ضَوُوبٌ** شد الهمزة و ضَوُوبٌ بر وزن فَعُولٌ شد، شیخ رضی گفته است، که جمع کسر اسم فاعل وصفی بر وزن فَعُولٌ نیز می آید، چنانچه شُهُودٌ و حَضْرَةٌ و تَحْوٌ و عِيسٌ می گویند، که این جمع نیز در آن باب است که مصدر آن بر وزن فَعُولٌ آید انهمی، این است هشتم از هشت اوزان جمع کسر اسم فاعل که مصنف در پی آن شده است، اما افعال و فعلی در جمع فاعل چون اَنْبَاءٌ جمع تَاجِرٌ و حَمَلٌ جمع حَامِلٌ و سَاعِلٌ جمع و فَوَاعِلٌ در جمع فاعل چون فَوَارِسٌ جمع فَارِسٌ و بَوَانِلٌ در جمع بانئلی و کِحَاحِلٌ در جمع کاحل پس آن مختص است بفاعل ای یا صفتی که برائے غیر ذی العقول باشد ۱۲

۱۷ **قوله متحرک** الهمزة زیرا که تانیث در اسم دائم متحرک می باشد ۱۲

۱۸ **قوله ما قبل الهمزة** ما قبل الهمزة بر فتح بافتند و جربانی بودن در وسط کلمه و اختیار فتح برائے نخت که مطلوب است، در کلام عرب ۱۲

۱۹ **قوله آخر کلمه است** الهمزة کلمه علیهمه چونکه جز کلمه بود، و کلمه علیهمه نه بود، از بی جهت ضاربه در احکام لفظی کلمه واحد شمرده می شود، و معرب گردانیده می شود باعراب واحد ۱۲

۲۰ **قوله الف** علامت تثنیه الهمزة محض علامت تثنیه است، اما ضمیر تثنیه فاعل در آن دائماً مستتر است کما مر ۱۲

۲۱ **قوله بفتح** ما قبل الهمزة برائے موافقت و تعاضل الف ۱۲

۲۲ **قوله چنانچه** پیشتر مذکور شد، که نون تثنیه فعل و همچنین نون تثنیه فاعل در آن دائماً مکسور می باشد ۱۲

۲۳ **قوله عوض الهمزة** علی اختلاف الاقوال ۱۲

۲۴ **قوله در آخرش** در آوردند الهمزة چنانچه ضمّه و تنوین نیز در آخر کلمه می بودند ۱۲

۲۵ **قوله از ضاربه** الهمزة چنانچه ضاربه بستان تثنیه مؤنث اسم فاعل از واحد مؤنثه شده است زیرا که اصل برائے هم چنین جمع مؤنث اسم فاعل نیز واحد خورسے ضاربه بنا می شود زیرا که برائے هم نیز واحد اصل است ۱۲

۲۶ **قوله علامت** تانیث الهمزة اجتماع دو علامت تانیث شد از یک جنس، این چنین لے اجتماع دو علامت تانیث از یک جنس مستکبر و ممنوع بود ۱۲

۲۷ **قوله منکره** بود الهمزة ممنوع بود چنانچه در قانون بنائے ضَوُوبٌ مذکور شد، که اجتماع دو علامت تانیث مطلقاً ممنوع است و در اسم نختی که از یک جنس باشند ۱۲

لهذا تائے وحدہ را حذف کردند تا از ضاربتات، ضاریات شد، ضواریب، را از ضاریبۃ بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، بعد الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحدہ و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیت و منع صرف تا از ضاریبۃ، ضواریب شد، قانون، هر هده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب و مفتوحه بدل کنند و جو باجه ضروب را از ضاریبۃ بنا کردند، حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحدہ را حذف کردند تا از ضاریبۃ، ضروب شد، ضویرب و ضویربۃ را از ضاریب و ضاریبۃ بنا کردند ضاریب، ضاریبۃ مکبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاریب و ضاریبۃ ضویرب و ضویربۃ شدند، مضروب را از یضوب بنا کردند یضرب فعل مضارع مجحول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از یضوب مضرب شد، بر وزن مفعول و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر معون و مکوم که ایشان هم شازند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از و او و پیدا

۱- قول تائے واحد را حذف کردند تا از ضاریبۃ بنا کردند، حرف اول را بر حال خود گذاشته، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، بعد الف علامت جمع مؤنث کسر در آورده تائے وحدہ و تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند برائے ضدیت و منع صرف تا از ضاریبۃ، ضواریب شد، قانون، هر هده زائده که واقع شود، در مفرد مکبر بدوم جائے وقت بنا کردن جمع اقصی و تصغیر آن را بواجب و مفتوحه بدل کنند و جو باجه ضروب را از ضاریبۃ بنا کردند، حرف اول را ضمه داده ثانی را حذف کرده عین کلمه را مشدود مفتوحه ساخته تائے وحدہ را حذف کردند تا از ضاریبۃ، ضروب شد، ضویرب و ضویربۃ را از ضاریب و ضاریبۃ بنا کردند ضاریب، ضاریبۃ مکبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند حرف اول را ضمه داده، ثانی را بواجب و مفتوحه بدل کرده، سوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورند، تا از ضاریب و ضاریبۃ ضویرب و ضویربۃ شدند، مضروب را از یضوب بنا کردند یضرب فعل مضارع مجحول بود چون خواستند که اسم مفعول بنا کنند یائے حرف مضارعه را حذف کرده، بجایش میم مفتوحه علامت اسم مفعول در آورند عین کلمه را ضمه داده تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از یضوب مضرب شد، بر وزن مفعول و این چنین در کلام عرب نیامده، مگر معون و مکوم که ایشان هم شازند، لهذا ضمه عین کلمه را اشباع نمودند تا که از و او و پیدا

۲- مقصود از حذف دفع اجتماع دو علامت تائیت مع ابقای جمعیته میسر است نه معنی دفع اجتماع پس حذف تائے وحدہ که منافی جمعیت است لازم آمد از حذف تائے جمع ۱۲

۳- قول ثانی را از الی الف فاعله را بواجب و مفتوحه بدل کرده اند ۱۳

۴- قول برائے ضدیت الی متعلق است بتائے وحدہ یعنی حذف کردند بتائے وحدہ برائے ضدیت یعنی یا جمع زیرا که او متقنی است وحدت را و جمع متقنی کثرت است، و وحدت معنی منافی است کثرت را ۱۴

۵- قول برائے منع صرف الی متعلق است بر تنوین تمکن یعنی حذف کردند تنوین تمکن را که مشعر است بر انصراف کلمه و اکنیته یعنی برائے غیر منصرف بودن کلمه ضواریب بر وزن مفعول است و هر کلمه که بر این وزن مفاعل باشد غیر منصرف می باشد ۱۵

۶- قول قانون الی باید دانست که جمله شرائط این قانون شش چیز است وقت وجود آن همه این قانون جاری کرده، یعنی آن حرف را بواجب و مفتوحه بدل کردند شود، شرط اول این که آن حرف ده باشد، ده آن است که حرف ساکن و حرکت ما قبلش موافق او باشد چون اذینا، دم آنگه ده زائده باشد یعنی بمقابلت فاعله یا عین کلمه نه باشد، پس در شرط این قانون جاری نشود زیرا که ده عین کلمه است، سوم آنکه آن ده در مفرد باشد، پس در الف اولی ضاریب و ضاریبۃ قانون مذکور جاری نخواهد شد، زیرا که تصغیر است در مفرد، چهارم این که آن مفرد که در و ای چنین ده موجود است مکبر باشد یعنی آن مفرد چنان کلمه باشد که تصغیرش آده باشد، پس در الف ضاریب ماضی قانون مذکور جاری نخواهد شد زیرا که تصغیر فعل نه می آید، پنجم این که آن ده در دوم جائے باشد، پس خارج شد سوم هائے و غیر ذلک، چون قتل، جناب، مضروب ششم این که از کلمه که مشروط است بر پنج شرائط مذکور بتائے جمع منتهی الجموع که آن را جمع اقصی نیز گویند، کرده شود، یا تصغیرش کرده شود، پس همان وقت آن را بواجب و مفتوحه بدل کرده شود و جو باجه ۱۶

ابیات

حرف ده اگر نه میدانی گویمت یاد کن آسانی ؛ حرف علت بود چو با اسکان حرکت ما قبل موافق داں
 فرق در میان حرف ده و لین - ده آن است که حرف علت ساکن بود، حرکت ما قبلش موافقش بود، چون اذین یا لیس، هم
فائدہ حرف علت ساکن حرکت ما قبلش مخالف باشد، چون خوف و ضعف ۱۷
 مضروب را از یضوب باین بسبب بنا کردند که در حرکات و سکنت تائیت با یک دیگر مناسبت دارند ۱۸

نگرد، اما معنی ثبوتش را منفی گردانید زیرا که عمل او در معنی است، نه در لفظ تا از یَضْرِبُ، یَضْرَبُ الّا یَضْرِبُ لَکَ یَضْرِبُ الّا تشریح تعلیل، لَنْ یَضْرِبَ واصل لَنْ یَضْرِبَ بود، تون و یا قریب المخرج هم آمده تون را یا کرده، دریا ادغام کردند تا از لَنْ یَضْرِبُ، لَنْ یَضْرِبُ شد، لَنْ یَضْرِبُ الّا از یَضْرِبُ و یَضْرِبُ الّا بنا کردند لَنْ ناصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کرد، علامت نصبی ظهور فحاشات شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزی نه شد در دو صیغه زیرا که مبنی اند، و المبنی ما لا یتغیر اخره

بدخول العوامل المختلفة علیه تا از یَضْرِبُ، یَضْرِبُ الّا لَنْ یَضْرِبُ لَنْ یَضْرِبُ الّا شدند

قانون: هر نون ساکن تنوین را در حروف بی ملون ادغام میکنند و جوبا و متحرک را جوازا در حروف بیون بغنه و در را بغیر غنه، قانون: هر نون ساکن و تنوین که واقع شود قبل بار مطلقا آن را بهم بدل می کنند و جوبا قبل از حرف حلقی ظاهر خوانند می شوند و جوبا قبل از الف نمی آیند و در باقی حروف اخفا کرده آید بیت

حرف حلقی شش بود لے نور عین * همزه، ها و حار و خار و عین و غین

حروف اخفاء

تار و ثار و جیم و دال و زائے و سین و شین * صاد و ضاد و طار و ظار و قاف و کاف بین

اَضْرِبُ (الی اخذ)، را از تَضْرِبُ الّا سوی المتکلم بنا کردند تا لے حرف مضارعت را حذف کردند، ما بعدش ساکن ماند چون ابتدا بسکون محال بود، نظر کردند بسوئے عین کلمه، چون عین کلمه مضموم نبود، لهذا همزه وصلی مسوره در اولش در آوردند آخرش را وقف کردند، علامت وقفی سقوط حرکت در یک صیغه و مقرب نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط چیزی نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر اخره بدخول العوامل المختلفة علیه تا از تَضْرِبُ الّا سوی المتکلم اَضْرِبُ شد.

لے قوله در حروف بی ملون، لے یار و لرویم و لام و ووا و نون، مثال نون ساکن که ادغام کرده شود در یا چون لَنْ یَضْرِبُ و مثال را چون مِنْ تَمَّیْهُمُ و مثال یم، چون مِنْ مَّآءٍ و مثال نون چون مِنْ تَمَّیْهِمُ و مثال لام چون مِنْ لَدُنَّا و مثال واو، چون مِنْ وَدَّ یَهْجُرُ و مثال نون تنوین، که ادغام کرده شود، در یا چون ذَافِقٌ یَخْرُجُ و مثال را چون مَقُورٌ رَجِیْظٌ و مثال یم چون رَسُوْلٌ مِنَ اللّٰهِ و مثال لام چون رِجَالٌ لَّا تَلْهَمُهُمْ و مثال واو چون مِنْ جُجُجٍ و اَمَّهْمُ، و مثال نون چون عَاطِلَةٌ تَأْمِیْتُهٗ لے قوله متحرک را جوازا، مثال آن چون اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یَزِجُوْنَ که اگر فتح تون آنگذین را حذف کرده، نون را در لام ادغام کنند جا نراست، لهذا در قرآن عظیم بغیر ادغام آمده است ۱۲-

سوال: - یائے آنگذین که بیشتر ساکن است، پس اگر نون نیز ساکن کرده شود، التغانے ساکنین خواهد شد، و آن ممنوع است

جواب: - التغانے ساکنین آن ممنوع است که ملی غیر صده باشد، و این جا وقت ادغام ملی صده خواهد شد که عبارت است از ده بودن ساکن اول و دهم بودن ثانی مع وحدت کلمه ۱۳

لے قبل با مطلقا الّا نون ساکن که قبل از بار باشد و کلمه نیز واحد باشد چون یَبْنِیْهِ و مثال کلمه متعدد چون مِنْ بَعْدِ و نون تنوین که قبل از بار آمده چون اِنَّا کُنَّا بِنَاتٍ و وقوع نون تنوین قبل از بار در یک کلمه باشد یا در دو کلمه متصور نیست از آنکه تنوین در آخر کلمه می باشد، پس اگر بعد از صے با آید بالضرور در ابتدا کلمه دیگر آید و مراد از قول ما نون مطلقا این که آن نون و بار در یک کلمه باشد، یا در دو کلمه، لیکن این اطلاق و تعمیم بملاحظ نون ساکن است که هر کلمه واحد متصور است نه بملاحظ نون تنوین چرا که در این حالت جز تعدد کلمه صورت دیگر متصور نیست قائم ۱۳

لے قوله قبل از حروف طغنی الّا چون عَمَّهْمُ و مِنْ بَعْدِ، و مِنْ سَابِقِ، و مِنْ خَالِفِ، و مِنْ عَلَیْهِمْ، و مِنْ غَاسِقِ ۱۲

لے قوله و قبل از الف نه می آید، زیرا که الف ساکن می باشد، لهذا اگر نون تنوین یا نون ساکن قبل الف آید، باقی نه خواهند ماند، بلکه نون متحرک کرده شود، یا یکی از الف و نون محذوف خواهد شد ۱۳

قانون: هر امر حاضر معلوم را از فعل مضارع مخاطب معلوم باین طور بنامی کنند که اگر بعد از حذف کردن حرف مضارعه تا بعدش ساکن ماند، همزه وصلی مضموم در اولش در آوردند و چون با بشرطیکه مضارع نیز مضموم العین باشد، و گرنه مکسوره، و اگر تا بعدش متحرک ماند امر، همچون شد بوقف آخر، اِضْرِبَنَّ در اصل اِضْرِبَ بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش مبنی بر فتح شد تا از اِضْرِبَ، اِضْرِبَنَّ شد، اِضْرِبَانَ در اصل اِضْرِبَا بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد اِضْرِبَانَ شد، پس فتح نون را بکسر بدل کردند، برای مشابهت او با نون تشبیه، تا از اِضْرِبَانَ، اِضْرِبَانَ شد، اِضْرِبَنَّ در اصل اِضْرِبُوا بود، چون نون تأکید ثقیله بدو متصل شد اِضْرِبُونَ شد، پس التقاء ساکنین شد، در میان واو و نون مدغم، اول ایشان مده بود، آن را حذف کرده، ضم ما قبلش را باقی گذاشتند، تا که دلالت کند بر حذفیت واو، تا از اِضْرِبُونَ اِضْرِبَنَّ شد

۱۷ قول هر امر حاضر معلوم را باید دانست که وقت بنامه امر حاضر معلوم حذف علامت مضارعت ضروری است، و بعد از حذف آن ما بعدی عالی از دو حالت نه باشد، یا متحرک باشد یا ساکن، اگر متحرک باشد بدون آوردن چیزی در اول محض در آخری وقف کرده شود، چنانچه از تَبِعْتُمْ، بَعَثْتُمْ، وَاذْ تَأْكُلُونَ، اَكْرَمْتُمْ و اگر بعد علامت مضارعت ساکن است نظر کنند، بسوی مین کله، اگر مفتوح یا مکسوره است، همزه وصلی در اولش مکسور بیازند چنانچه از تَهْتَبْتُمْ، اِضْرِبْ وَاذْ تَسْتَمِعُونَ، اِسْتَمِعْتُمْ، و اگر مین کله مضموم باشد، همزه وصلی نیز مضموم بیازند، چنانچه در تَهْتَبْتُمْ، اُتَمِعْتُمْ گویند، پس معلوم شد که حاجت بطرف همزه وصلی همان وقت است، که ما بعد علامت مضارع ساکن است، زیرا که ابتدای سکون محال است، لهذا وقت دفع این محال همزه وصلی حذف کرده می شود، چنانچه در تَهْتَبْتُمْ، اِضْرِبْ، وَاضْرِبْ، وَاضْرِبْ. همزه وصلی خواندن روان نیست، اگر چه در کتابت باقی است، بخلاف همزه امر با افعال که آن قطعی است، در کتابت و قرأت اشبات ده واجب است ۱۲

۱۸ قول اِضْرِبَانَ شد از سوال: نون تأکید ثقیله با صیغه تشبیه لاتی کرده اند و نون تأکید خفیفه با و سه جز لاتی نه کردند؟
جواب: اگر نون تأکید خفیفه با و لاتی کرده، التقاء ساکنین علی غیر مده شده، و الف حذف شده، چنانچه حکم التقاء ساکنین علی غیر مده حذف ساکن اول است اگر مده باشد، پس اِضْرِبَنَّ گردیده، و با واحد خود متبسط شده، پس سبب خوف این التباس نون خفیفه در اول و سه لاتی نه کردند و این مذمب جمهور نحویین است، و استدلال ایشان آن است، که ذکر کردیم بخلاف یونس که نزود و لوق نون خفیفه یا تشبیه جائز است، چنانچه ثقیله نزود همسر جائز است و چونکه استدلال جمهور مبطل مذمب یونس است که با وجود تقاضای قانون حذف الف و الف را باقی میدارد و یونس نیز بنزد جمهور اعتراض می کنند که اگر رعایت قانون ضروری است، باید که نون ثقیله نیز با تشبیه لاتی نه کرده شود، زیرا که در صورت نیز اگر الف حذف کرده خواهد شد، التباس با واحد خواهد شد و اگر الف حذف نه کرده، خواهد شد، خلاف قانون لازم خواهد آمد، و اگر بر آن تفصیل زیادتی معنی تأکید ترک رعایت قانون و جوبی با که نه میدارد، و خفیفه نیز چه باک باشد، و اگر رعایت قانون و جوبی ضرور در هر دو بطریق مساوات است، پس با وجود مساوات دلیل تفرقه چیست، و جواب از طرف جمهور آن است که التقاء ساکنین علی مده آنست که در آن سر امر باشد. امر اولی این که ساکن اول مده، یا یایه تصغیر باشد، دوم آنکه ساکن ثانی مدغم باشد، ثالث آنکه کلمه حقیقه واحد باشد و در اِضْرِبَانَ ثقیله دو امر موجود است محض امر سوم مفقود است، چرا که نون ثقیله کلمه دیگر است مفید معنی تأکید و در اِضْرِبَانَ خفیفه امر اول موجود است، اما دوم دوم مفقود است و گاهی می باشد که اکثر احکام کل میدهند. لهذا در صورت اول بسبب وجود اکثر شرائط علی حده التعداد را حکم علی حده و او نیز در ثانی بسبب وجود اکثر شرائط علی حده غیر مده قرار دادند، و چون حکم علی غیر مده دهسه جاری کرده شود، التباس با واحد خواهد شد، لهذا در ابتداء نون تأکید خفیفه با و لاتی نه کرده شود، تا که منظور مذکور لازم نیاید و باین تفصیل و جرفرق ظاهر گردید، باز یونس مورد نمود، و گفت قاعده لا اکثر حکموا المکل درین جا مسلم نیست، زیرا که التقاء ساکنین علی مده آنست که جمیع شرائط آن یافته شوند، و اگر یکی کم گردید علی غیر مده است. پس اِضْرِبَانَ شد و اِضْرِبَانَ مخفف هر دو در غیر مده بودن مساویته الاقدام اند، پس کمال امر چنان ماند که پیشتر گفتیم یعنی حذف الف یا التقاء مده، مع تقاضای قانون جوبی عدم التقاء را بسبب حصول معنی تأکید یا اعتدال بقلمت شرائط در یکی و کثرت در دیگری پس در امثالی این چنین اعتباری ندارد و همان دلیل که از جانب جمهور ذکر کرده شده است، بعینه دلیل است بر آنست ایشال بر عدم حقوق نون خفیفه با صیغه جمع مؤنث غائبات و مخاطبات چرا که خفیفه فرع ثقیله است و بعد حقوق خفیفه، الف فاصل میان نون همیری و نون تأکید خفیفه بر آنست ایتاح اصل بالضرور آورده خواهد شد، پس باز التباس و منظور مذکور لازم خواهد آمد ۱۲

فتحه داده سوم جایای تصغیر ساکنه آوردند تا از مضرب، مَضْرِبٌ شد مضرب را از یضرب بنا کردند یضرب فعل مضارع معلوم بود، و چون خواستند که اسم آله صغری بنا کنند یای حرف مضارعت را حذف کرده بجایش میم مکسوره علامت اسم آله صغری در آورده، ما قبل آخر افتحه داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش در آوردند تا از یضرب مضرب شد مضربان مثل ضاربان است مضارب را از مضرب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره داده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برای منع صرف تا از مضرب، مضارب شد، مَضْرِبٌ را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتحه داده، سیوم جایای ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسره دادند، تا از مضرب، مَضْرِبٌ شد مضرب بنا کردند تا مضموم که بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تا آخر کلمه است جاری کردند تا از مضرب، مضوبه شد مضوبتان مثل ضاربان است، مضارب را از مضوبه بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره داده، تا ی وحدت تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند برای ضدیت منع صرف تا از مضوبه، مضارب شد مضوبه را از مضوبه بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتحه داده سیوم جایای ساکنه علامت تصغیر در آورده حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد آن را کسره دادند، تا از مضوبه، مضوبه شد مضوب بنا کردند چهارم جائی الف علامت اسم آله کبریه در آوردند تا از مضوب، مضوب شد مضوبان مثل ضاربان است، مضارب را از مضوب بنا کردند حرف اول و ثانی را فتحه داده، سیوم جا الف علامت جمع مکسر در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره داده، الف را بیا بدل کرده تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برای منع صرف، تا از مضوب، مضارب شد،

قانون :- هر الف که حرکت ما قبلش مخالفش شود، آن را بوفق حرکت ما قبل بحرف علت بدل کنند و جایا مَضْرِبٌ را از مضرب بنا کردند حرف اول راضمه و ثانی را فتحه داده سوم جائی ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یای ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسره داده الف را بیا بدل کردند تا از مضوب مَضْرِبٌ شد مضرب را از یضرب بنا کردند حرف مضارعت را حذف کرده، بجایش همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکور در آورده، عین کلمه را فتحه داده تنوین ممکن علامت اسمیت در آخرش مقدر نمودند، برای منع صرف تا از یضرب، مضرب شد، بنائے مضربان، آخر یون مثل بنائے ضاربان و ضاربون

۱- قوله الف را بیا بدل کردند الخ مثال الف بدل شدن، بیا مضرب و فتحه که مضارب بنا کنند سوم جا الف علامت جمع مکسر آوردند آن حرفی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسره دادند پس ما قبل زیر آن را بیا بدل کردند، مثال الف بدل شدن بود چون مضوب را مضوبی چون مجهول مضارب چون مجهول بنا کردند حرف اول راضمه دادند الف را بیا بدل کردند، مضوب شد ۱۲

است اصْطَابُ، مثل مَضَارِبِ اسم آله صغری است اُصْبِیْبٌ مثل مُصْبِیْبِ اسم آله صغری است، مگر درین جاتنوبین مقدره را ظاهر نمودند، ضَرْبِی را از اَضْرَبِ بنا کردند، همزه مفتوحه علامت اسم تفضیل مذکور را حذف کرده، فاکلمه را ضمه داده، عین کلمه را ساکن کرده الف مقصوره علامت اسم تفضیل مؤنث بفتح ما قبل در آخرش در آورده، تنوین تمکن علامت اسمیت در آخرش مقدر نمودند، برائے منع صرف تا از اَضْرَبِ، ضَرْبِی شد ضَرْبِیَّانِ را از ضَرْبِی بنا کردند، الف مقصوره بیائے مفتوحه بدل کرده بعد الف علامت تشبیه و نون مکسوره عوض ضمّه یا تنوین مقدره یا هر دو که در واحد بود، در آخرش در آوردند تا از ضَرْبِی، ضَرْبِیَّانِ شد.

قانون: هر الف مقصوره، سیّوم، جابدل از او یا اصلی که اماله کرده نه شود، وقت بنا کردن تشبیه و جمع مؤنث سالم آن را با او مفتوحه بدل کنند و جوبا و غیرش را بیاد ممدوده اصلی را ثابت دارند و تائینته را با او بدل کنند و جوبا و در غیر ایشان هر دو وجه خواندن جائز است، ضَرْبِیَّاتُ را از ضَرْبِی بنا کردند الف مقصوره را بیائے

له قول قانون الا بالذات اذ این قانون بیان ابدال الف مقصوره ضَرْبِی است، بیا، وقت بنا تئینه و جمع مؤنث سالم. اما بیان حکم الف مقصوره سیوم جایگم زمانه و اصلی آن الف مقصوره یا احکام ممدوده اصلی، خواه تائینته خواه الحاقه، طرد الباب است ۱۲

له قول الف مقصوره الف مقصوره آن است، که بعد آن همزه نه باشد ۱۲

له قول سیوم جابدا اجزای است از اصاعداز سیوم جا، زیرا که حکم آن تحت قوله در غیر حکم ایشان مذکور است ۱۲

له قول بدل از او الف مقصوره که مبدل باشد از یار ۱۲

له قول یار اصلی که اماله کرده نشود الف یعنی بمقابله حرف اصلی باشد. لیکن بسبب فقدان شرائط اماله کرده نه شود، معنی اماله میل دادن فتح بسوئے کسر و الف بسوئے یار پس خارج شد آن اصلی که دران اماله جائز است. مثل اول عصمت که در وقت تشبیه عصمتان. عصمتان زیرا که الف عصمتا سیوم جابدل از او است چرا که در اصل عصمت بود، و بقانون قائل، عصمتا شده است، و مثال ثانی ابی و قتیقه علم کسے باشد، چرا که این الف مقصوره اصلی است، چرا که معنی اصلی درین جا آن است. که بمقابله لام کلمه باشد، نیز بدل از او و یا نباشد، و درین جا چنین است، و نیز اماله کرده نمی شود، پس در وقت تشبیه و جمع الحوائج و الحوائج خوانده خواهد شد ۱۲

له قول و غیرش را بیا یعنی در غیر هر دو قسم مذکور بالا الف مکسوره را بیا بدل کرده شود، مثال غیر اول چون ضَرْبِی و مصطفی اما الف ضَرْبِی پس ازین که نه مبدل از او است چنانچه ازینائے آن معلوم میشود که در سیوم جا است. بلکه چهارم جا واقع است، پس در حالت جمع و تشبیه ضَرْبِیَّانِ و ضَرْبِیَّاتُ خواهد شد اما الف مصطفی پس اگر چه بدل از او است. لیکن در سیوم جا نیست، پس سیوم جابدل از او نه شد، لهذا مصطفیان، مصطفیات خوانده شد مثال غیر ثانی لے غیر آن اصلی که اماله کرده نه شود، چون بلی و تئته که علم کسی باشد، چرا که الف مقصوره بلی اگر چه اصلی است، زیرا که بمقابله لام کلمه است مگر اماله این جائز است. پس خارج شد از قول یا اصلی که اماله کرده نه شود و تشبیه و جمع بیلیان و بلیات آید ۱۲

له قول ممدوده اصلی الامر از اصلی اینکه بمقابله سوف اصلی باشد و بدل از او بیا نیز نه بود، چون قرآن که در حالت تشبیه و جمع قرآنان و قرآوات خواندن واجب است ۱۲

له قول و در غیر ایشان لاله در غیر ممدوده اصلی در غیر ممدوده تائینته هر دو وجه خواندن لے ثابت داشتن و با او بدل نمودن جائز است، مثال غیر ممدوده اصلی کساءان، کساءات. چرا که اگر چه ممدوده لام کلمه است، مگر بدل است از او، که در اصل کساء بود، هم چنین است در کساءان و در اءات زیرا که اگر چه لام کلمه است مگر بدل است از او، که در اصل بود و مثال غیر ممدوده تائینته و اصلی چون حلیاءان و حلیاءات، چرا که این ممدوده نه بمقابله لام کلمه است و نه برائے تائینته. بلکه برائے الحاق عَلَیْتُ بقوطا پس آورده شده است ۱۲

فانذک، همزه که در آخر الف ممدوده می باشد در اصل الف مقصوره بود، و چون الفی دیگر برائے بصوت در ما قبلش آوردند و الف جمع شدند فاعدا است که تئته که در الف جمع شدند ثانی را به همزه بدل کنند، لهذا ثانی را به همزه بدل کردند اکنون ممدوده فی الحقیقه آن همزه است که در آخر است اما چون که درازی آواز با قبلش حاصل شده است لهذا بعضی آن مقصوره را بدل لحاظ همزه و بعضی مجموع هر دو الف ممدوده می گویند فافهم ۱۲

ع فرقی در میان الف مقصوره و الف ممدوده. مقصوره در لغت بند شدن را گویند و در اصطلاح آن الف باشد که بعد او همزه نه باشد، چون موسی ممدوده در لغت دراز شدن را گویند و در اصطلاح آن الف که بعد او همزه باشد، چون اذآجر ۱۲ حضور بخش عقی الله عنه، قلات داله

زائده مطرده باشد در مضارع معلوم او غیر اهل حجاز حرف اتین را بغیر یاء حرکت کسره می دهند جوازاً
و در مضارع معلوم آبی، یابی یاء را نیز

باب چهارم: - بروزن فعل یفعل چون المنع منع کردن،

باب پنجم: - بروزن فعل یفعل چون الحسب گمان بردن،

باب ششم: - بروزن فعل یفعل چون الشرف بزرگ شدن، صرف کبیر صفت مشبه شریف

شرفیان، شرفیون، شرفاء، شرفان، شراف، شروف، شروف، اشراف، اشرفاء، اشرفه، شرفیه
شرفیتان، شرفیات، شرافت، شریف، شرفیه، شریف را از شرف بنا کردند یاء حرف مضارع را

حذف کرده فاکلمه را فتح داده عین کلمه را کسره داده، سیوم جایائ ساکنه علامت صفت مشبه در آورده تنوین ممکن
علامت اسمیت در آخرش در آورند تا از شرف، شریف شد، بنائ شرفیان، شرفیون مثل بنائ

ضاریان و ضاریون است، شرفاء را از شریف بنا کردند حرف اول را ضممه داده، عین کلمه را فتح داده
یائ واحد را حذف کرده، الف ممدوده علامت جمع مذکر کسره بفتح ماقبل در آخرش در آورده تنوین ممکن

علامت اسمیت را حذف کرده، برای منع صرف تا از شریف، شرفاء شد شرفان را از شریف بنا کردند
حرف اول را ضممه داده، عین کلمه را ساکن کرده یائ واحد را حذف کرده، الف نون مزیدتان علامت جمع

مذکر کسره بفتح ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر نون که آخر کلمه است جاری کردند، تا از شریف، شرفان
شد، بنائ شرفان مثل بنائ شرفان است، مگردین جا فاکلمه را کسره دادند، شراف را از شریف

بنا کردند، فاکلمه را کسره، عین کلمه را فتح داده، یائ واحد را حذف کرده بجایش الف علامت جمع
مذکر کسره در آورند تا از شریف، شراف شد، شروف را از شریف بنا کردند، فاعین کلمه را ضممه داده،

یائ واحد را حذف کرده، و بجایش واو ساکن علامت جمع مذکر کسره در آورند تا از شریف، شروف
شد، بنائ شروف مثل بنائ شروف است، مگردین جائی یائ واحد چه بی نیای آورند شروف

اشراف را از شریف بنا کردند همزه مفتوحه بسکون فاکلمه در اولش در آورده عین کلمه را فتح داده،
یائ واحد را حذف کرده بجایش الف علامت جمع مذکر کسره در آورند اشراف شد اشرفاء

را از شریف بنا کردند

له قوله تائ زائده مطرده الاء در باب تفاعل و تفاعل و تفاعل و تائ ای سر باب زائده مطرده از بی گویند که زائده است و بجائ حروف از
حروف اصلی نیست، و نیز مطرده است له قیاسی است، پس هر باب مجرد که در باب تفاعل و تفاعل جاری کرد شود ضرور است که در
اول او تائ زائده ضرور بیاید ۱۲

باید دانست که صفت مشبه بیک وزن فاعلیست گاهی بروزن فعل هم آید چون حسن حسان حنون و هم چنین این خاصه نیست که نقطه شرفی
یشرف را آید علیو یفعلو هم آید چون علیو علیمان، علیون، حکیمو، حکیمان، حکیمون آید ۱۲

همزه مفتوح بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، الف ممدوده علامت جمع مذکر مکسر بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے منع صرف اشرفاً شد اشرفه را از شریف بنا کردند، همزه مفتوحه بسکون فار کلمه در اولش در آورده، یائے واحدة را حذف کرده، تائے متحرک بفتحه ماقبل در آخرش در آورده اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، اشرفه شد، شریفه را از شریف بنا کردند، تائے متحرک علامت تانیث بفتحه ماقبل در آخرش در آورده، اعراب را بر تاء که آخر کلمه است جاری کردند، شریفه شد، بنائے شریفتان و شریفات مثل بنائے صَادِبَتَانِ وَضَارِبَاتٌ است، شرایف را از شریفه بنا کردند، سیوم جا الف علامت جمع مؤنث مکسر بفتحه ماقبل در آورده، حرفی که بعد از الف علامت جمع مؤنث مکسر شد، آن را کسره داند، تائے وحده و تنوین ممکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے ضدیت منع صرف تا از شریفه، شرایف شد، پس یائے واقع شد بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تا از شرایف، شرایف شد، قانون: هر حرف علت که واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کنند و جو با، زائده را مطلقاً و اصلی را بشرط تقدم حرف علت بر الف مفاعل.

شریف، شریفه را از شریف و شریفه بنا کردند، و شریفه صیغه کبر آن بودند، چون خواستند که صیغه مصغر آن بنا کنند، حرف اول را ضمه و ثانی را فتنه داده، سیوم جائے یائے ساکنه علامت تصغیر در آورده، حرفی که بعد از یائے ساکنه علامت تصغیر شد، آن را کسره دادند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند، پس دو حرف از یک جنس بهم آمده، اول ساکن، ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند، تا از شریف و شریفه شریف و شریفه شدند.

ختم شد ثلاثی مجرد و شروع شد ثلاثی مزید فیه

له قوله بعد از الف مفاعل الی بوقت وزن صوری آن که حرف علت متقابله مفاعل گردد ۱۲
له قوله زائده را مطلقاً الی مطلقاً حرف علت اگر زائده است به همزه بدل کرده شود، مطلقاً قبل از الف مفاعل حرف علت باشد یا نه باشد و مثال الف چون در رسالت، مسائل دیانے چون در شریفه، شرافت و او چون در عجبونمة، عماش چون در زائده حرف علت بر الف مفاعل شرط نیست، لهذا در دریں هر سه امثله مین مفاعل را به همزه بدل کرده شد است ۱۲
له قوله و اصلی را بشرط تقدم حرف علت الی حرف علت مذکور اگر اصلی است نه زائده، پس آن را همان وقت به همزه وصل بدل کرده شود، که قبل از الف مفاعل نیز حرف علت باشد، بخلاف الجنس چون بواضع یا موافق الجنس باشد چون قوائل و اگر قبل از الف حرف علت نه باشد ابدال حرف علت مین مفاعل به همزه روانه بود، چون مقاول و میثاق و مثال الف درین جا منقول نیست ۱۲
دفاشده، وزن بر سه قسم است صرفی و صوری و عروضی وزن صرفی تقابل حرکات و سکنات باشد بصورهما بلحاظ زائده و اصلی چون شرایف بوزن مفاعل و از صوری تقابل حرکات سکنات باشد بصورهما بغير لحاظ زائده و اصلی چون شرایف بوزن مفاعل و عروضی تقابل حرکات و سکنات باشد، مطلقاً بغير لحاظ زائده و اصلی چون شریف بوزن فَعُول ۱۲

باب اول

صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب افعال چون الکرآم و بزرگی دادن

يُكْرِمُ، تُكْرِمُ، اُكْرِمُ، تُكْرِمُ را از اَكْرَمَ بنا کردند یک حرف از حروف اتین مضمومه در اولش در آورده
 آخر را کسر داده. ضمّه اعرابی در آخرش در آورده تا از اَكْرَمَ، يَأْكُرِمُ، تَأْكُرِمُ، اُدْكُرِمُ، نَأْكُرِمُ شد
 پس در واحد متکلم دو همزه بهم آمده، این معسکه بود، لهذا همزه ثانی را علی خلاف القیاس حذف کردند و در
 باقی صیغها نیز طرد اللباب تا از يَأْكُرِمُ، تَأْكُرِمُ، اُدْكُرِمُ، نَأْكُرِمُ، يَكْرِمُ، تُكْرِمُ، اُكْرِمُ، تُكْرِمُ شدند
 اَكْرَمَ را از تَكْرِمُ السوئے المتکلم بنا کردند، تا آن حرف مضارع را حذف کردند، ما بعدش متحرک ماند
 امر همون شد بوقف آخر، علامت وقفه سقوط حرکت شد، در یک صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد
 در چهار صیغه و سقوط چیزی نه شد، در یک صیغه زیرا که مبنی است و المبنی ما لا یتغیر الخ تا از تَأْكُرِمُ
 سوئے المتکلم اَكْرَمَ الخ شد

قانون هر همزه زائده که واقع شود، در اول کلمه وصلی باشد یا قطعی، حکم وصلی این که در درج کلام متحرک
 شدن ما بعد بیفتد، و حکم قطعی عکس این است، همزه قطعی هشت قسم است، همزه باب افعال و واحد متکلم

له قول از باب افعال الخ قبل ازین هر چه ابواب ثلاثی مجردند هشت تعبیر آنها ماضی و مضارع هر یک کرده است، و اکنون تعبیر هر باب غیر ثلاثی مجرد بوزن
 مصدر آن ماضی می کند، و هیش آن که معاد را ابواب ثلاثی مجرد در وزن معین نیست، زیرا که سماعی اند و قیاسی، لهذا برای تمیز هر یک از دیگر تعبیر هر
 باب بوزن ماضی و مضارع آن باب می کنند، چنانچه در اول بغتة المعین فی الماضی و کسرها فی الغابور در دروم بفتح اول و ضم ثانی در سیوم بکسر اول
 و فتح ثانی، در چهارم بفتح اول و در پنجم بکسر اول و ششم بضمها. بخلاف غیر ثلاثی مجرد، که معاد آنها قیاسی اند، پس مصدر فَعَلَ یَفْعَلُ بِرِ افْتَعَلَ و افْتَعَلَ
 یَفْتَعِلُ بِرِ افْتَعَلَ آید و اما قدس علیه البواقی - لهذا تعبیر آن نیز با وزن مصدر می کنند و آنچه مصدر تَعَلَّ یَفْعَلُ تَفَعَّلَ آید است، در اول
 تفعیل بود و آنچه در فاعل، یَفْعَلُ، فَعَالَ، و فَعَّلَ آید است، قلیل است و قلیل را انقباضه نیست ۱۲

له قول علی خلاف قیاس الا چه که قیاس آن است که ثانی را با اول بدل کرده شود، چنانچه در قوانین هموز ذکر خواهد کرد ۱۳
 له قول بنا کردند الخ در کردنش بسوئے اصل که تا کوه بود، زیرا که مبنی منزه است که از و چیزی بنا کرده شود، بسوئے اصل زده می شود، اگر از اصل خود
 برگشته باشد، و چون تا کوه را بسوئے اصل زد کردند، همزه قطعی باز آمد، و بعد حذف ثانی مضارعت ابتدا امر به همزه مفتوحه شد، پس امر همول
 شد، بوقف آخر ۱۴

له قول هر همزه زائده الخ برای هر یک از قطعی و وصلی بودن همزه در اول کلمه، و بودن آن در غیر متقابله فاکله شرط است، پس اگر در اول کلمه آید، مگر متبایله فاکله
 کله مثل همزه آید آن را قطعی گفته شود، نه وصلی، پس بقول زائده احتراز شد از هموز الفار ۱۲

له قول وصلی و وصلی را وصلی ازان گویند، که ما بعد را با قبل خود موصول کرده، و خودش را مزدوف می گردد ۱۳

له قول یا قطعی الخ چونکه حذف نمی گردد، و ما قبل خود را از ما بعد خود قطع می کند، ازین جهت آن را قطعی نامند ۱۴

له قول افعال الخ مصدر باشد، خواه ماضی، خواه امر ۱۲

له قول واحد متکلم الخ برای هر باب که باشد از هفت اقسام ۱۳

له یعنی همزه وصلی در دو جا ساقط شود، اول در وسط کلام آید، چون اَلْحَمْدُ، وَالْحَمْدُ، فَاحْتَوِبُ روم متحرک شدن ما بعد چنانچه در اختم
 اگر تا راضا کرده، در صداد انغام کنند، خصم شود، همزه ساقط شود ۱۴ جمله عزیز قاسمی

واسم تفضیل و جمع و اعلام و بنا، و فعل تعجب و استفهام و ما سوائے ایشان وصلی است،
 قانون ہر باب کہ ماضی او چہار حرفی باشد در مضارع معلوم او حرف اتین را حرکت ضمہ می دهند و جو با
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعیل چون التصرف گر داندین
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب مفاعلہ چون المضاربتہ با یک دیگر زدن
 باب چہارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفعّل چون التصرف دست اندازی کردن در کارے
 قانون ہر باب کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرودہ باشد در ماضی مجہول او حرف اول و ثانی را ضمہ و
 ما قبل آخر را کسرہ می دهند و جو با،

قانون ہر باب کہ در اول ماضی او تائے زائدہ مطرودہ باشد در مضارع معلوم او ما قبل آخر را بر حال می
 دارند و جو با و اگر تائے زائدہ مطرودہ نباشد کسرہ می دهند سوائے ابواب ثلاثی مجرور،
 قانون ہر تائے مضارعت کہ داخل شود بر تائے تفعّل یا تفاعل یا تفعّل در مضارع معلوم او حذف
 یکے جائز است،

باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب تفاعل چون التصاربت با یک دیگر زدن

۱۱ قول جمع الہ مثل ہمزہ لفظ اصحاب و اشرف و اعلام مردانند آنها ۱۲

۱۳ قول اعلام الہ مثل ہمزہ لفظ ابرہہ و اسماعیل و اسحق و غیرہا ۱۴

۱۵ قولہ و بنا لہ ہمزہ بنا آن گویند کہ آن کلمہ کہ در آن ہمزہ است جہی باشد و نیز چنان باشد کہ اگر ہمزہ حذف کردہ شود معنی کلمہ فاسد گردد مثل ہمزہ
 اِنَّ وَ اَنَّ وَ اَنْتَ و امثالہا ۱۶

۱۷ قولہ و ما سوائے ایشان وصلی است الا سہ ہر آن ہمزہ کہ زائدہ نیز باشد در اول کلمہ نیز لیکن ہشت قسم مذکور باشد وصلی است چنانچہ ہمزہ مصدر
 و ماضی و امر باشد افعال ثلاثی ۱۸

۱۹ قولہ ماضی او چہار حرفی باشد الا باید دانست کہ فرقیان وقت اطلاق ثلاثی سہ حرف اصلی مراد می دارند بدون زائدہ و وقت اطلاق رباعی گاہے ہر
 چہار اصلی دارند و گاہے تعداد حروف مراد میگیرند، خواه ہر چہار اصلی باشند، یا بعضے اصلی و بعضے زائدہ در این جا عدد چہار حروف مراد است
 پس شامل شد این قانون رباعی مجرد باب افعال و تفعیل و مفاعلہ را و خارج شد آن باب کہ در ماضی او تعداد حروف زائدہ از چہار باشد
 چنانچہ یَتَصَوَّرُ وَ یُکْتَسِبُ و مثال آن کمتر از چہار باشد، چنانچہ در مجرد اصحت ثلاثی، چرا کہ درین ہر دو صورت علامت مضارع مفتوح گردد ۲۰

۲۱ قولہ ہر باب الہ یعنی در بنائے ماضی مجہول باب تفعّل و تفاعل و تفعّل از ماضی معلوم حرف ثانی نیز مضموم گردانیدہ شود ۲۲

۲۳ قولہ ہر باب کہ در اول ماضی او الہ باید دانست کہ ما قبل آخر مضارع معلوم، در بعضے ابواب ثلاثی مجرد مضموم، و در بعضے کسور و در بعضے مفتوح
 میباشد چنانچہ یَتَصَوَّرُ وَ یُکْتَسِبُ و یَحْلُو و در مزیدات سے نیز در بعضے مفتوح و در بعضے کسور، چون یُکَوِّرُ وَ یَتَصَوَّرُ و در رباعی مجرد
 کسور می باشد، و در مزیدات سے نیز در بعضے مفتوح، و در بعضے کسور چون یَتَدَحَّرُ وَ یَعْقُشُ، پس ہا میں قانون ضبط حرکت ما قبل

آخر مضارع معلوم بخوبی واضح گردید، و ہمہ دم انضباط مرفوع گردید، بدین سوال کہ قبل بنائے مضارع معلوم، در ماضی معلوم سے نظر
 کردہ شود، اگر تائے زائدہ مطرودہ در سے موجود است، حرکت ما قبل آخر مضارع معلوم چنان مانند کہ در ماضی معلوم بود، چنانچہ در

تَصَوَّرَ وَ یَتَصَوَّرُ و در تَضَارَبَ وَ یَتَضَارَبُ و در تَدَحَّرَ وَ یَتَدَحَّرُ و اگر در اول ماضی تائے زائدہ
 مطرودہ نہ باشد، ما قبل آخر مضارع معلوم کسور مانند آما، چنانچہ در اَظْمَرَ وَ یَظْمِرُ و در

اِکْتَسَبَ وَ قَسَبَ وَ اَلْحَقَّ اِقْبَلَ آخر مضارع معلوم ابواب ثلاثی مجرد سہای

است، پس ہلے کہ مفتوح کسور است، مفتوح باشد و در کسور کسور و در مضموم

مضموم، پس حاصل این کہ ما قبل آخر مضارع ابواب ثلاثی مجرد سہای است و در

تفعّل و تفاعل و تفعّل مفتوح و در باقی کسور ۱۲

باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فی صحیح از باب اِفتعال چون اَلَا كِتَابٌ بکوشش حاصل نمودن
قانون هر بابی که در اول ماضی او همزه وصلی باشد در ماضی مجهول او حرف اول و ثالث را ضمّه و ما قبل آخر
را کسر می دهند و جو بیا.

قانون هر دو ویای غیر تبدل از همزه که واقع شود، مقابله فاکلمه باب اِفتعال یا تفاعل یا تفعّل آنرا
تا کرده، در تا ادغام می کنند و جو بیا بر اکثر لغت اهل حجاز در اِفتعال و بر بعضی لغت اهل حجاز در تفعّل و
تفاعل مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ داشت.

قانون اگر یکی از سین شین که واقع شود مقابله فاکلمه باب اِفتعال تائے و راجعش فاکلمه کرده جوازاً
جنس را در جنس ادغام می کنند و جو بیا،

قانون اگر یکی از صاد، ضاد، طاء واقع شود، در مقابله فاکلمه اِفتعال تائے و راطا کنند و جو بیا پس اگر
مقابله فاکلمه طاست ادغام واجب است، و اگر ظاست اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه یعنی طاراطا کردن و عکس
و جائز است، و اگر صاد، ضاد باشد اظهار ادغام یک طرفه یعنی طارصاد، ضاد کردن جائز است و عکس او

له قوله هر باب الا باید دانست که طریق بنائے ماضی معلوم بست و دو ابواب از ماضی معلوم در سه قوانین مضبوط است، یکی پیشتر گذشت و آن شش ابواب
ثلاثی مجرد در باعی مجرد و افعال و تفعیل و معامله را شامل و دوم قبیل ازین مذکور گشت و آن تفاعل و تفاعل را شامل است و مضبوط باقی در ابواب
در این قانون بیوم است، یعنی باقی هفت ابواب ثلاثی مزید و دو باب رباعی مزید که در ابتدا هم همزه وصلی می باشد ۱۲

له قوله غیر تبدل از همزه الا حتماً است ازان داد و یا که مبدل باشد از همزه چرا که اگر مبدل باشد بر حال مانند این که تا گردیده در جنس مدغم گردد و ازین
و جبراً اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ گویند ۱۳
له قوله فاکلمه الا مثال او چون اِتَّخَذَ که در اصل اِدَّخَعَ، و اِتَّخَذَ در تَوَعَّدَ و اِتَّخَذَ در تَوَاعَدَ و مثال یا چون اِتَّخَذَ در اِتَّسَرَّ و اِتَّسَرَّ
در تیسر و اتاسر و تیا سر ۱۴

له قوله بر اکثر لغت اهل حجاز الا باید دانست که غیر اهل حجاز ابدال داد و یا سه فاکلمه اِفتعال و تفاعل و تفعّل تا اگر چه از همزه مبدل نه باشد، روان می
دارند، چنانچه اهل حجاز در مبدل از همزه - اما اهل حجاز پس اکثر آنها وقت وجود شرط فقط در اِفتعال ابدال و ادغام واجب می گویند و اقل آنها در تفاعل
و تفاعل فقط و چون بعضی اهل حجاز در اِفتعال و بعضی دیگر در تفاعل و تفاعل قابل بوجوب ابدال و ادغام بود پس صادق اند که مذموب اهل حجاز مطلقاً و بر
ابدال ادغام است، در هر سه ابواب. لهذا در قانون حکم بوجوب ابدال مجملاً ذکر نموده، بعد ازان تفصیل مذموب اکثر و اقل ذکر نموده است ۱۵

له قوله مگر اِتَّخَذَ يَتَّخِذُ شاذ است الا زیرا که اخذ بعد اجرائے و بر اِفتعال اِتَّخَذَ گردید و بقانون ایماناً، ایتخذ شد و چون مستعمل اِتَّخَذَ
است نه ایتخذ معلوم گردید که یا را تا کرده، در تا ادغام کرده اند، لیکن چونکه غیر مبدل بودن داد و یا از همزه شرط است در قانون و آن شرط درین جایز است
شده است لهذا اِتَّخَذَ شاذ گردید، و این شده و ذوقی است که اصلش اخذ گفته شود، و اگر اصلش ایتخذ قرار داده شود، چنانچه مذموب بعضی است - بعد
اجرائے بر اِفتعال و ادغام تا در تا اِتَّخَذَ خواهد گردید، بغیر شذوذ، و ازین جا گویند که اِتَّخَذَ را بخوبی بیان کن که شذوذ هم لازم نه یا مد ۱۶

له قوله فاکلمه کرده الا چنانچه در استم و اشتبه، اشمع و اشبه خوانند ۱۷

له قوله و جو با الای هر گاه تا را جنس فاکلمه شود ادغام واجب است - اما قبل از تخمین نفس تخمینس جائز است نه واجب بعد تخمینس ترک ادغام ممنوع است ۱۸

له قوله ادغام واجب است الا چنانچه در طلب بعد اجرائے بر اِفتعال، اطلب بطلے مشد و واجب است ۱۹

له قوله طار طار کردن الا چنانچه در ظلم، اظلم ۲۰

له قوله عکس او الا یعنی طاراطا کردن جائز است، چنانچه در مثال مذکور اظلم خوانند یا نوا است ۲۱

له قوله صاد کردن الا یعنی در صبر و صبرک بعد اجرائے بر دو اِفتعال، اصطب و اضطرب و اصتبر و اصترب خوانند یا نوا است ۲۲

له قوله و عکس الی صاد، ضاد را طار کردن جائز نیست پس اظبر و اظرب در دو ممنوع است ۲۳

قانون اگر یکے از دال، ذال، زار واقع شود مقابلہ فاکلمہ باب افتعال تائے سے رادال کردہ و جو باد ر
 دال ادغام می کنند و جو با، و ذال مثل ظا و زار مثل صاد و ضاد است،
 قانون اگر تار واقع شود مقابلہ فاکلمہ افتعال اظهار یک طرفه و ادغام دو طرفه جائز است، مگر تار را تار
 کردن اولی است،

قانون اگر یکے از ده حروف مذکور بالا واقع شود، مقابلہ بین کلمہ باب افتعال تائے سے راجنس عین
 کلمہ کرده بجواز ادغام می کنند و جو با، و اگر تار واقع شود، ادغام جائز است و اگر یکے از حروف مذکره واقع
 شود مقابلہ فاکلمہ باب تفاعل یا تفاعل تائے آنها را جنس فاکلمہ کرده بجواز، ادغام می کنند و جو با و اگر
 تا باشد ادغام جائز است،

قانون اگر یکے از یازده حروف مذکورہ و راونون بعد از لام تعریف واقع شود، لام راجنس ایشان کرده،
 و جو با، ادغام می کنند و جو با، و اگر یکے از ایشان بعد از لام ساکن غیر تعریف واقع شود، لام راجنس ایشان

۱۰ قولہ دال کردہ الی چنانچہ در ادتخو، اذتخو واجب است ۱۲
 ۱۱ قولہ ذال مثل ظا را الی اظهار و ادغام دو طرفه یعنی دال را ذال رادال کردن جائز است پس در اذتخو - اذتخو - اذتخو - اذتخو جائز است ۲
 ۱۲ قولہ ذال مثل صاد و ضاد است، لے اظهار هر دو و ادغام یک طرفه یعنی دال را ذال کردن جائز است و لکے یعنی زا، رادال کردن جائز نیست، چنانچہ در
 اذتخو، اذتخو، اذتخو، اذتخو جائز است ۱۳
 ۱۳ قولہ ادغام دو طرفه الی چنانچہ در اثبتت - اثبتت - اثبتت جائز است ۱۲
 ۱۴ قولہ مگر تار را الی زیرا کہ اربع زائده حاصل بہتر است از مکس اما اثبتت، و اثبتت جائز است ۱۲
 ۱۵ قولہ مذکورہ بالا الی ثار، دال، ذال، زار، سین، شین، صاد، ضاد، طا، ظار ۱۲
 ۱۶ فوراً بجواز الی الی ابدال تائے باین کلمہ جائز است نہ واجب ۱۲
 ۱۷ و جو با الی بعد ابدال ادغام واجب است، چنانچہ در اختمت، خصم دور اکتظو، کظم دور انصتو، نصتو خواهد گردید ۱۲
 ۱۸ قولہ و اگر تار واقع شود الی چنانچہ در قتل، اقتتل و قتل جائز است ۱۲
 ۱۹ قولہ کلمہ باب تفاعل الی چنانچہ تائے افتعال جنس با بعد می گردید وقت وقوع حروف مذکورہ موقع میں افتعال ہم چنین تائے تفاعل
 و تفاعل نیز جنس با بعد خود می گردید وقت وقوع حروف مذکورہ موقع قائے ہر دو ۱۲
 ۲۰ قولہ جنس فاکلمہ کردہ الی چنانچہ سکتا سکتا سکتا سکتا تار دال در اول و دال در ثانی کردہ حرکتش را مطلق کردہ ادغام کردہ شود، بسبب تعدد ابتدا بسکون
 ہمزہ وصلی در اول آوردہ شود و اذتخو، و اذتخو خواندہ شود، ہم چنین در سکتا سکتا و سکتا سکتا، اذتخو و سکتا سکتا، اذتخو و سکتا سکتا
 خواندہ شود ۱۲
 ۲۱ قولہ یازده حروف مذکورہ الی من تائے کہ یازدهم است در ذکر ۱۲
 ۲۲ قولہ راونون الی کہ جملہ بیزہ حروف خواهد گردید ۱۲
 ۲۳ قولہ بعد از لام تعریف الی بعد لایمیکہ نگہ را معرفہ گرداند یا بر معرفہ تر زمین کلام آید ۱۲
 ۲۴ قولہ و جو با الی لام ساکن کہ قبل از بیزہ حروف آمدہ است یا لام تعریف باشد یا غیر لام تعریف، اگر لام تعریف است، ابدال سے با جنس با بعد نیز
 واجب است و ادغام نیز چنانچہ الی الی خواندن واجب است، و ہمیں حکم باقی اشہاء و نیست ۱۲
 ۲۵ قولہ ساکن غیر تعریف الی لے لے قبل از حروف مذکورہ واقع شدہ است لام تعریف نیست، جائز است کہ جنس با بعد کردہ شود، و بعد جنس ادغام واجب
 است لیکن جواز جنس در غیر راست، چہ کہ لام ساکن اگر با قبل را افتادہ است ابدال سے براونیز ادغام اولی در ثانیہ ہر دو واجب است، مثل جوانے در بلج سؤل
 بسؤلت جائز است اگر بموجب سماع قرأت بل سؤلت باید خواند، و مثل وجوبی چون حقل دیت و دنی جملتا ۱۲
 سوال، حکم قانون مذکورہ در قول باری تعالی بل ذان ابدال ادغام ہر دو واجب باید بود، حالانکہ ہر دو متضخ اند و ہمیشہ چیست ؟
 جواب، در میان لام، و لار بل ذان سکتہ است و سکوت آن فرض است - قانون مذکورہ وجوبی بود، پس رعایت فرض مقدم است بر وجوب قنبرہ و مذکورہ ۱۲

کرده جواز ادغام نمی کنند و جوبا، سوائے رار چیرا که درین جا واجب است،
 باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب انْفَعَال چون اَلْوَصْرَافُ گردیدن
 باب هشتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اسْتِنْفَعَال چون اَلِاسْتِخْرَاجُ طلب خروج کردن
 باب نهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْاِحْمِرَادُ سرخ شدن
 تَعْلِيلٌ لَمْ يُجْمَرْ لَمْ يُجْمَرْ، لَمْ يُجْمَرْ لَمْ يُجْمَرْ، لَمْ يُجْمَرْ لَمْ يُجْمَرْ، لَمْ يُجْمَرْ لَمْ يُجْمَرْ، لَمْ يُجْمَرْ لَمْ يُجْمَرْ
 بنا کردند، لم جازمه محذیه در اولش در آوردند، آخرش را بجزم کرد، علامت جزمی سقوط حرکات شد
 در پنج پنج صیغه، و سقوط نونات اعرابیه شد، در هفت هفت صیغه، و سقوط چیزی نه شد، در دو دو
 صیغه، که مبنی اند، پس التکاء ساکنین شد، میان هر دو رادربنج پنج صیغه، بعضی صرفیاں راے ثانی را
 حرکت فتح می دهند، لان الفتح اخف الحركات، لَمْ يُجْمَرْ لَمْ يُجْمَرْ می خوانند، و بعضی صرفیاں
 راے ثانی را حرکت کسره می دهند، لان الساكن اذا حرك حرك بالكسر، لَمْ يُجْمَرْ لَمْ يُجْمَرْ
 و بعضی صرفیاں تک ادغام می کنند اِنَّه الاصل و رار اولی را حرکت اصلیه می دهند، لَمْ يُجْمَرْ
 لَمْ يُجْمَرْ می خوانند، و امر و نهی همیں طور است،

باب دهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْاِحْمِرَادُ بسیار سرخ شد
 باب یازدهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْاِحْمِرَادُ شتافتن،
 باب دوازدهم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْاِحْمِرَادُ کوز پشت
 شدن، ختم شد مزیدات و شروع شد رباعی

باب اول، صرف صغیر رباعی مجرد، صحیح از باب فَعْلَلَةٌ چون اَلدَّخْرَجَةُ سنگ غلطابیدن
 باب اول، صرف صغیر رباعی مجرد، صحیح از باب تَفَعَّلٌ چون اَلتَّخْرِبُ غلطیدن سنگ
 باب دوم، صرف صغیر رباعی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْحَرَبُ انبوه شدن شتران بر آب
 باب سوم، صرف صغیر رباعی مزید فیہ صحیح از باب اِفْعَال چون اَلْقَشْعَرُ ابر بر خاستن موئے بر تن،
 ختم شد ابواب صحیح، و شروع شد مثال وادی،

باب اول، صرف صغیر ثلاثی مجرد، مثال وادی، بوزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون اَلْوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالْمِيْعَادُ
 وعده کردن،

تعلیل، عِدَّةٌ در اصل وَعْدٌ بود، کسره بر او ثقیل بود، نقل کرده ما بعد را داده، و او را حذف کرده،

اے قولہ عِدَّةٌ اَلْوَعْدُ لفظ عِدَّةٌ دارومی شود، که بگوید مثال وادی است، حال آنکه فکر و ادنیست بلکه مفقود الف است و یہ تعلیل ظاهر شد کہ در اصل وَعْدٌ بود آن بار
 مثال وادی است ۱۲ اے قولہ ثقیل بود الا زیرا کہ وادرب است از ضم و ضمیر از هر حرکات ثقیل است و کسره از فتح ثقیل است ۱۳

عوضش تائے متحرکه بفتح ما قبل در آخرش در آورده، اعراب را برزناکه آخر کلمه است جاری کردند عِدَّةً شُدْ
قانون، هر واو که واقع شود مقابل فاکلمه مصدر یک بوزن فَعْلٌ یا فِعْلَةٌ باشد بشرطیکه مضارع معلومش
نیز معلل باشد کسر اش را نقل کرده بابعاد داده، آن را حذف کرده، عوضش تائے متحرکه در آخرش در آورند
و جوباً، بکلیه اقامت، و آن این است،

قانون - در مصدر هر حرفیکه بجز التقاء تنوینی بیفتد عوضش تائے متحرکه در آخرش در آید و جوباً مگر لغت و مانه شاذ اند
تعلیل مَبْعَادٌ در اصل مَوْعَادٌ بود، و او ساکن منظر ماقبلش مکسور، آن و او را بیابدل کردند مَبْعَادٌ شُدْ،
قانون - هر و او ساکن منظر غیر واقع مقابل فاکلمه باب افتعال ماقبلش مکسور، آن و او را بیابدل کنند و جوباً
بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد،

تعلیل - وَعَدَّتْ در اصل وَعَدَّتْ بود، دال و ما قریب المخرج بهم آمد، دال را تا کرده، در تا ادغام
کردند وَعَدَّتْ شُدْ

قانون - هر دال ساکن که مابعدش تائے متحرکه غیر تائے افتعال باشد آن را تا کرده در تا ادغام نمی کنند و جوباً،
قانون - هر و مضموم یا مکسور که واقع شود در اول کلمه، و ابعدهش دیگر و او متحرکه نباشد یا مضموم که مقابل

۱۴ قوله قانون التعلیل عِدَّةً کسر امرا واقع شدند، یکے حذف، دوم نقل حرکت هـ؛ بابعاد سوم آوردن تا عوض و او محذوف، و این قانون برائے امر اولین
است و امر سوم لے الحاق در آخر بکلیه اقامت است، چنانچه در قانون مذکور است، پس قوله بکلیه اقامت متعلق است بقوله عوضش تائے
۱۵ قوله بکلیه اقامت التعلیل التعلیل اقامت، قانون اقامت است. لے بقا نون که جاری شده است در اقامت برائے الحاق تاء در آخر عوض حرف محذوف
چرا که اقامت در اصل اقواما بود، و او متحرک، ماقبلش حرف میم ساکن، حرکت و او نقل کرده با قبل دادند. و او را بالف بدل کردند و التقاء
ساکنین طے غیره یکے را حذف کردند ۱۲

۱۶ قوله در مصدر التعلیل عام است که آن حرف که در اول مصدر باشد، چنانچه در وَعَدَّتْ یا در وَسَطٌ مصدر باشد، چنانچه در اقواماً ۱۲

۱۷ قوله التقاء تنوینی التقاء تنوینی است که ساکن ثانی نون تنوین باشد ۱۲

۱۸ قوله شاذ اند التعلیل چرا که در اصل لَعْنٌ و مِأْتٌ بودند، پس بقانون قَالَ و بَاءٌ، لَعْنٌ و مِأْتٌ شد و بسبب التقاء ساکنین لَعْنٌ و مِأْتٌ باید گردید
پس الحاق تائے در آخر هر دو شاذ گردید، چرا که ساکن دوم نون تنوین است، و از قانون اقامت بطور مضموم مخالف و قید تنوین معلوم شد، که اگر ساکن
دوم تنوین باشد، حذف حرف بغیر تقویین تا گردد ۱۲

۱۹ قوله مَبْعَادٌ التعلیل لفظ مَبْعَادٌ و او می باشد که شمال یائی است، پس چگون و او می گفته شود، و بر تعلیل ظاهر شد که شمال و او می است و التباس بعد
تعلیل گردیده است ۱۲

۲۰ قوله ساکن التعلیل است از متحرک که سلامت خواهد ماند ۱۲

۲۱ قوله منظر التعلیل است از اجزاء ۱۲

۲۲ قوله غیر واقع بقابل فاکلمه باب افتعال التعلیل است از مثل اِنْتَقَدَ که در اصل اِنْتَقَدَ بود ۱۲

۲۳ قوله بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد التعلیل است از اَوْدَعَتْ که در اصل اَوْدَعَتْ بود، و او را یا کرده - اَوْدَعَتْ نه خوانند چرا که اجتماع تنوین
موجود است، و آن متعاضی نقل حرکت اولی است. سوئے ماقبل و ادغام اولی در ثانی، لهذا رعایت این قانون و جوبی تقدم داشته شد بر تعطیل ۱۲

۲۴ قوله تائے متحرک التعلیل است از مثل وَعَدَّتْ تا که مابعدش تائے نیست، و از مثل وَعَدَّتْ که تا متحرک نیست ۱۲

۲۵ قوله غیر تائے افتعال التعلیل است از او یککه فاکلمه باب افتعال باشد، چرا که در می صورت اگر چه مابعد دال ساکن است لیکن وجوب تائے دال
شده در ادغام خواهد شد، چنانچه پیشتر گذشت ۱۲

۲۶ قوله قانون التعلیل سوم است بقانون اِعْتَدَ و بسبب عدم وجوب تعلیل در وَعَدَّتْ ذکر تعلیل در تنوین آورده، فافهم ۱۲

عین کلمه باشد، همزه می شود جوازاً،

تعلیل - یَعِدُّ الّذی در اصل یُوْعِدُّ الّذی بود، و او واقع شود، بعد از فتح علامت مضارع و قبل کسر آن و او را حذف کردند یَعِدُّ الّذی شد،

قانون - هر باب مثال واوی بر وزن مَنَعَ یَمْنَعُ یا که ماضی او نیافته شده باشد، یا مضارع معلومش بر وزن یَفْعَلُ باشد، در مضارع معلوم او فاکلمه را حذف کنند و جوباً، و از باب فَعَلَ یَفْعَلُ در دو باب و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَخَلَ یَدْخُلُ نیز،

تعلیل - اَدَاعِدُ در اصل و دَاعِدُ بود، و او متحرک در اول کلمه بهم آمدند، اولی را به همزه بدل کردند اَدَاعِدُ شد، قانون - دو واو متحرک که جمع شوند، در اول کلمه، و او اولی را به همزه بدل کنند و جوباً،

قانون - هر باب مثال واوی از باب عَلِمَ یَعْلَمُ که غیر محذوف الف باشد، در مضارع معلوم او سواً اصل و جبه خواندن جائز اند چنانچه در یُوَجَلُّ، یَاَجَلُّ، یَبِیْجَلُّ، یَبِیْجَلُّ خواندن جائز است،

تعلیل - یُوَسِّرُ در اصل یُسِّرُ بود، یائے ساکن منظر ما قبلش مضموم آن را با و بدل کردند یُوَسِّرُ شد قانون - هر یائے ساکن منظر غیر واقع مقابله فاکلمه باب افتعال ما قبلش یا مضموم آن را با و بدل کنند

له قوله همزه می شود جوازاً الّذی وادیکه مضموم بود یا کسور در اول کلمه و بعد شش واو نباشد، یا داو باشد مگر متحرک نباشد، یا داو باشد مضموم و مقابله بین کلمه باشد ابدال می بر همزه جائز است که اول در نفس واد که در اول کلمه باشد، سه احتمال است، مضموم باشد یا کسور یا مفتوح اما احتمال چهارم که سکون است، بسبب ابتداء کلمه ممنوع و دوم این که با بعد تسکین واو باشد، یا غیر واو، پس بر تقدیر غیر واو بر صورت اول و ثانی لای مضمومیت و کسوریت ابدال واو به همزه جائز است چنانچه در وُعِدَّ و شَاخَ اُعِدَّ و شَاخَ اُعِدَّ است، قال الله تعالى وَاذِ الذُّرِّيَّةَ اذْنَتٌ، در صورت ثالث لای فتح ممنوع، چنانچه در وُعِدَّ اُعِدَّ خوانده اند اَنَا حَقٌّ و اَنَا حَقٌّ شاذ است و تقدیر واد از دو حال خالی نه باشد یا داو ثانی متحرک باشد یا ساکن اگر ساکن است، نیز حذف جائز است نه واجب چنانچه در وُدْرِيٌّ اُدْرِيٌّ جائز است و اگر متحرک باشد ابدال واد اولی به همزه واجب است متفقاً الحركت باشد یا مختلفه الحركت، پس قوله ما بعدش در مجاد متحرک نه باشد، اشاره است باینکه اصلاً داو نه باشد یا باشد مگر ساکن باشد این هر چه گذشته حکم واوی بود، که در اول کلمه باشد، اما اگر در وسط باشد، پس محض در صورت همزه ابدال می به همزه جائز است. اما در کسوره مفتوح قاعده جاری نه خواهد شد و مثال منه چنانچه در قَاوُلٌ وَاقَاوُلٌ خواندن جائز است ۱۲

له لای ماضی و مضارع هر دو مفتوح العین باشند، چنانچه در یُوْحِنَعُ، یَحْنَعُ خواندن واجب است ۱۲
له قوله ماضی او نیافته شده باشد الّذی ماضی که تسکین نه باشد این نه همزه بعضی است نزد بعضی قلت استعمال ماضی مراد است مثال می چون یَدٌ و یَدٌ ۱۲
له قوله بر وزن یَفْعَلُ الّذی مضارع کسور العین باشد، و امام است که ماضی مفتوح العین باشد چون وُعِدَّ یَعِدُّ یا کسور چون وُدْرِيٌّ یُدْرِيٌّ حذف فاعله مضارع معلوم هر دو واجب است ۱۲

له قوله هر دو باب الّذی محض در دو ماده یک و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَخَلَ یَدْخُلُ این حذف کسور است ۱۲
له در دو واو متحرک که جمع شدند چون اَدَاعِدُ، اُدْعِيْعُ، اُدْعِيْعُ که در اصل و دَاعِدُ، دُوْعِيْعُ، دُوْعِيْعُ بودند، داین قانون موسوم است بقانون اَدَاعِدُ، اَدَاعِلُ ۱۲

له قوله غیر محذوف الف باشد الّذی احترام است از و سَمِعَ یَسْمَعُ و دَخَلَ یَدْخُلُ که دران هر دو سوائے یک و جبراملی وجهی دیگر جائز نیست ۱۲
له این قانون موسوم است بقانون یُوْحِنَعُ ۱۲
له قوله یائے ساکن الّذی احترام است از یائے متحرک مثل یَائِیُّ ۱۲
له قوله منظر الّذی احترام است از مُسَيِّرٌ ۱۲
له قوله فاکلمه باب افتعال الّذی احترام است از مثل اُتْسِرُ که در اصل اُتْسِرُ بود ۱۲

و جوباً بشرطیکه در جمع اَفْعَلُ، فَعْلَاءٌ و صفتی و فَعْلَى صفتی نباشد، ضمناً با قبلیش را بکسر بدل کنند و جوباً،
 باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الوَعْدُ وَالْعِدَّةُ وَالسَّيْعَادُ
 وعده کردن،

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَجَلُ ترسیدن،

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَضْعُ نهادن،

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَرْمُ اما سیدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْوَسْدُ داغدار شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْفِجَابُ واجب گردانیدن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوْحِيدُ چیزی را واحد گردانیدن

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن مَفَاعَلَتْ چون المَوَاطَبَةُ همیشه گری کردن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَعَّلَ چون التَّوَحُّدُ یکتا شدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن تَفَاعَلَ چون التَّوَارُثُ از یکدیگر میراث یافتن

باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْفِقَادُ افروخته شدن

باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اَلْاِسْتِجَابُ سزاوار شدن

باب هشتم - صرف صغیر ثلاثی مزیدیه مثال واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اَلْاِنْفِقَادُ افروخته شدن

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْرُ وَالْمَبِیْرَةُ قمار باختن

باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَنْحُ پخته شدن میوه در رسیدن

وقت میوه چیدن -

باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْرُ یتیم شدن

باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَبْسُ خشک شدن

باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مجرد مثال یایی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْیَسْرُ آسان شدن

لله قولہ در جمع اَفْعَلُ فَعْلَاءٌ و صفتی اوله در جمع که مشترک است در میان فَعْلَى صفتی چنانچه مذہب بعضی است که بیضی جمع بیضاء نیز آمده است چنانچه
 برائے البیض معلوم است و نزد بعضی جمعیت بیضی برائے بیضاء مسلم نیست، پس بنا بر قول ایشان معنی این عبارت چنین باشد بشرطیکه در اصل صفتی
 که واحد لیه بر وزن فَعْلَاءٌ می باشد نباشد، و بقید صفتی استخراژ شد از جمع اَفْعَلُ فَعْلَاءٌ اِی، چنانچه قانون مذکور در آیه جاری شود و جوباً و هم چنین بقید
 صفتی و فَعْلَى استخراژ کرده از فَعْلَاءٌ اِی چه که در آن نیز اجزاء قانون مذکور واجب است، پس در عید لیه عود خواندن واجب است، و باید دانست
 که فعلی تَفْصِیلاً حکم فعلی اسمی دارد و صفتی ۱۲

لله قولہ و اگر باشد اگر در جمع اَفْعَلُ فَعْلَاءٌ صفتی یا فَعْلَى یا صفتی یا نه مستحب شرکاً مذکور یافته شده و ادر خواهد شد بلکه ضمناً با قبلیش را بکسر بدل کرد
 برائے اتباع یائے - پس در بیضی و حیسی بیضی و حیسی خواندن واجب است و حوکی و یَوْضُ ممنوع ۱۳

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افعال چون الایسارم تو نگر شدن
 باب دوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعیل چون التیسیر آسان کردن
 باب سوم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن مفاعلة چون التیاسرۃ با کس آسان گرفتن،
 باب چهارم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفعّل چون التیسر آسان شدن
 باب پنجم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن تفاعل چون التیامن بجانب راست خانه شدن
 باب ششم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن افتعال چون الایسارم آسان شدن
 باب هفتم - صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ مثال یائی بروزن استفعال چون الاستیسارم میر شدن
 و از باقی نیامده الا قليلا،
 (ختم شد مثال و شروع شد اجوف)

باب اول - صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف و اوی بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون القَوْلُ گفتن
 تعلیل - قَالَ در اصل قَوْلٌ بود، و او متحرک با قبلیش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند تا از قَوْلٌ قَالَ شد
 قانون - هر او، و یا متحرک ب حرکت لازمی که با قبلیش مفتوح باشد از آن یک کلمه بالف مبدل شود و جوبا بشرطیکه
 آن او، و یا مقابله فا کلمه و عین کلمه ناقص در حکم

۱- قول هر او، و یا الف باید دانست که این قانون موسوم است بقانون قَالَ و بَاعَ و علم او، یاد این قانون اجوف یکسال است و ازین جهت
 تعلیم دسه کرده است بود، و یا را ما و فتحه که در او دسه جاری کنند تعبیر دسه بقانون قَالَ کنند، و وقتی که در یائے کنند تعبیر دسه بقانون بَاعَ
 کنند برائے لحاظ و او در اول و رعایت یائے در دوم ۱۲
 ۲- قول متحرک ب حرکت لازمی الف احترام است از متحرک ب حرکت عارضی که بالف بدل نه خواهد شد مثل و او تَوَسَّطَ عَلَانًا بود، بسکون او، همزه ولی سبب
 درج کلام محذوف شد و بسبب التماس ساکنین و نه بود اولین آنها در آخر کلمه و او را کسر دادند، و این کسر چون کله عارضی است برائے
 دفع التماس ساکنین، لهذا و الف نه شد ۱۳
 ۳- قول با قبلیش مفتوح شد الف احترام است از آن او که با قبلیش کسور باشد یا مضموم چرا که اگر کسور باشد یا بر حال ماند، و او بقانون مِتَّعَادٌ یا شود
 اگر مضموم باشد، و او بر حال ماند و یا بقانون یُوَسِّرُ و او گردد ۱۴
 ۴- قول از آن کلمه الف شرط پنجم این که وحدت کلمه باشد، و درین وقت بر سه صادق خواهد آمد، که با قبلیش مفتوح است از آن کلمه ایس یائے سیقول
 الف نه گردد، چرا که عین کلمه دیگر است -
 ۵- قول و عین کلمه ناقص نه باشد الف زیرا که اگر باشد الف نه گردد، و وجهش این که تعلیل نزع تغییر است و محل تغییر آخر کلمه است زیرا که به سبب
 اختلاف عوامل همان مختلف می گردد، پس ابتدای تعلیل از آخر باید کرد، و لهذا صرفیا این تعلیل از آخر می کنند اتصال تعلیل با تعلیل نزد
 ایشان ممنوع است یعنی اگر لام کلمه اولی او گردد - و بعد از آن الف گردد، این چنین، تغیرات در یک حرف ممنوع نیست، و نیز اگر در لام
 کلمه تعلیل کرده می شود، و عین کلمه را از تعلیل خالی گذاشته - در ما قبل عین کلمه تعلیل کرده باشد هم ممنوع نیست، چنانچه بیقی که ضم لام کلمه را انداخته
 فا کلمه را بر تعلیل بعد حذف کرده اند، اما اتصال تعلیل با تعلیل لے بعد تعلیل لام کلمه در عین حقیقی یا حکمی تعلیل کردن نزد ایشان ممنوع است
 لهذا احترام کرده از عین کلمه ناقص چرا که در لام کلمه بیشتر تعلیل شده باشد، پس عین کلمه بر جان خواهد ماند - چنانکه در قَسْوَى و حَطْوَى و او بر حال ماند
 است، چرا که عین کلمه ناقص است، و وجه تعلیم عین کلمه ناقص تحقیقی و حکمی این که بعد تعلیل لام کلمه در عین کلمه حکمی نیز تعلیل را نیست، و مراد از
 عین کلمه این که بعد از لام کلمه باشد، پس و او در اتم عوی نیز عین کلمه حکمی است اگر چه حقیقه لام کلمه است ۱۵
 ۶- قول مقابله فا کلمه نه باشد الف احترام است از قَوَّعَدَ و تَوَّعَدَ و مانند آنها که درین امثله و الف نه شود ۱۶ عبد العزیز قاسمی

عین کلمه ناقص نه باشد و مابعدش نه نمانده که لازم بود تحقق سکون او، و حرف تشبیه و الف جمع مؤنث سالم، و یائے نسبت، و تون تاکید نه باشد، و آن کلمه بر وزن فعلان و فعلی و بمعنی آن کلمه که در آن تعلیل نیست نه باشد،

تعلیل قلن در اصل قولن بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کردند قائلن شد پس التقائے ساکنین شد میان الف لام اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند قلن فتح را بضمه بدل کردند تا که دلالت کند بر حذفیت و او قلن شد

قانون التقائے ساکنین بر دو قسم است علی حده و علی غیر حده، علی حده آن که ساکن مده، یا یائے تصغیر و ساکن ثانی مدغم و وحدت کلمه باشد و ما سوائے او علی غیر حده است

۱۱ که قول ناقص نه باشد و او پیش قبیل ازین مذکور گشت ۱۲

۱۲ که قول مده زانده الی چنانچه بیخاستی دعویا؟ یا در اول دو او در ثانی الف نه گردد پس اگر تحقق وجود آن و او و یا لازم نه باشد، چنانچه در دعویا جمع مذکر که لام الف کرد، بعد محذوف شده و سکون هم لازم نه باشد، چنانچه دعویا وقت التقائے ساکنین در دعویا متحرک می گردد، قانون مبدل بودن بالف این چنین بار شامل است ۱۳

۱۳ که قول حرف تشبیه الا حرا است از دعویا که و او الف نه گردد ۱۴

۱۴ که قول الف جمع مؤنث سالم الی چنانچه در عصوات ابدال مذکور متنی است ۱۵

۱۵ که قول و تون تاکید الی ضعیف باشد، خواه ثقیله چنانچه اخصیج به تشدید تخفیف ۱۶

۱۶ که قول فعلان الی چنانچه سیوان و موتان ۱۷

۱۷ که قول بعضی آن الی چنانچه عورتا یعنی اعوت است - و عین یعنی اعین پس اعوت و اعینج بسبب فقدان شرط قانون از تعلیل خالی ماندند، و عوت و عین بسبب محمولیت بر مرادف خویش ۱۸

۱۸ که قول قانون الی باید دانست که در قلن سر امر واقع شده اند یک تعلیل و او مبدل شدن آن بالف، و آن در قانون قال مذکور شد، دوم حذف الف که این قانون بر سه آن آورده است سیوم مضموم بودن فاکلمه، و قانونش بعد ازین متصلاً مذکور است ۱۹

۱۹ که قول علی حده الی سر قیودا علی اندیکه آنکه ساکن اول مده باشد، لے الف و یائے کسوراً قبلها او او مضموم، یا یائے تصغیر و آن دامن ساکن می باشد چنانچه الف از ملات ازین جهت یائے تصغیر در حکم مده می گویند، پس مراد از مده یائے تصغیر است که بعضی را از ملات مشابه است در لزوم سکون دوم این که ساکن ثانی مدغم باشد سیوم وحدت کلمه لے هر دو از ساکنین در یک کلمه باشد، این چنین نه باشد که یک ساکن ثانی در اول کلمه دیگر پس التقائے ساکنین علی حده چون اخصوت ساکن اول مده است زیرا که و او است ساکن و ما قبلش مضموم ساکن ثانی این را مدغم است و وحدت کلمه نیز موجود است زیرا که کلمه واحد است نه متعدد ۲۰

۲۰ که قول و ما سوائے اولی غیر حده است الی چون قبیل ازین در ماشیه معلوم شد، که بر سه بودن التقائے ساکنین علی حده سه شرط اند و چون هر یا بعضی منتفی شود التقائے ساکنین علی غیر حده خواهد شد، زیرا که انتقال حرکت چنانچه با تقائے جمع اجزائے مده می گردد هم چنین با تقائے بعضی نیز پس جمیع صور علی غیر حده هفت شدند، یک آن که شرط اول منتفی شود فقط، چنانچه بیخضمون، که در اصل بیخضمون بود تا را صا کرده. حرکتش را حذف نموده، در دوم ادغام کردند پس در این جا شرط اول مفقود است زیرا که ساکن اول مده نیست، اخیرین لے مدغم بودن ساکن ثانی و وحدت کلمه موجود است، اما کسور بودن ساکن اول لے فاکلمه که خاست به سبب اصالت کسور در تحریک ساکن، چنانچه در آخر همین قانون مذکور است یا شرط دوم منتفی شود پس اے ثانی مدغم نه باشد چنانچه در قائلن یا محض ثالث مفقود باشد، چنانچه در اخصوتج که در اصل اخصوتجوت بود، زیرا که اخصوتجوت کلمه اینست و تون کلمه دیگر، یا هر دو شرط اولین مفقود باشند، چون مده امر که از حسد بنا کردند تا سے وقت بنائے امر محذوف گردید، و آخر وقت ساکن شد، پس شرط ثالث لے وقت کلمه موجود است اما مده بودن اول و مدغم بودن ملحقود است ثانی و ثالث مفقود باشند، چنانچه اخصوتجوت القوم که اول مده است اما مدغم بودن ثانی و وحدت کلمه مفقود است یا اول و ثالث مفقود باشند، چنانچه لید حوت که در اصل لید حوت بود، و بلوق تون ثقیله، تون اعرابی محذوف شد پس ثانی مدغم است اما شرط اول لے مدودیت ساکن اول و ثالث لے وحدت کلمه مفقود است یا هر سه منتفی باشند، چنانچه در قائل الحقی که نه اولین مده است و نه ثانی مدغم، و نه وحدت کلمه ۲۱

و حکم علی حده خواندن ساکنین است مطلقاً و حکم علی غیر حده خواندن ساکنین است در حالت وقف
 و نه خواندن ساکنین در حالت غیر وقف، پس در حالت غیر وقف اگر ساکن اول مدہ یا نون خفیفه باشد
 حذف کرده می شود، اتفاقاً، سوائے سه جا در اجوف یعنی مصدر باب افعال و استفعال و اسم مفعول چرا
 که درین جا اختلاف است، بعضی صرفیای اولی را حذف می کنند، و بعضی ثانی را، و اگر ساکن اول
 مدہ یا نون خفیفه نه باشد، حرکت داده شود، ساکنی که در آخر کلمه است، و اگر در آخر نه باشد، اول را
 کسر در تحریک ساکن اصل است غیر او به سبب عارضه،

قانون هر دو غیر مکسور، که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد اجوف الف شده، بیفتد فاکلمه او را حرکت ضممه
 می دهند، و جوباً،

تعلیل خفن در اصل خوفن بود، و او متحرک ما قبلش مفتوح و او را بالف بدل کردند، خاقن
 شد، پس التقای ساکنین شد، میان الف و ف، اول ایشان مدہ بود، آن را حذف کردند تا از خاقن
 خفن شد، پس فتح فاکلمه را بکسر بدل کردند، تا که دلالت کند بر کسر عین ماضی خفن شد،
 قانون هر دو مکسور و یائے مطلقاً که در ماضی معلوم ثلاثی مجرد الف شده باشد، بیفتد

۱۱ قول مطلقاً الی در حالت وقف و در حالت غیر وقف، مثل در حالت وقف چون ضالّ در حالت غیر وقف چون ضالّ و مضلّ ۱۲
 ۱۳ قول پس التعلیل است بر خواندن هر دو ساکن، بر تقدیر علی غیر حده، در حالت وقف، براسخه بیان این امر که چون هر دو ساکنین بر حال نمانند ضرورت است
 حذف یکی از آنها یا تحریک آن و آن حذف و تحریک در اول باشد یا در ثانی و نیز حرکتش از حرکات ثلاثی کدام باشد و کدام نه باشد ۱۴
 ۱۵ قول ساکن اول مدہ باشد از چنانچه در قائلن الف که ساکن اول مدہ است ساقط شده است ۱۶
 ۱۷ قول یا نون خفیفه از چنانچه لا یجوزون العقیقون که در اصل لا یجوزون العقیقون بود ۱۸

۱۹ قول اتفاقاً الی نزد جمیع مرثیای ۲۰
 ۲۱ قول سوائے سه جا از چنانچه استقامه که در اصل استقامه بود، و اقامه که در اصل اقامه بود، و مقول که در اصل مقول بود و درین اختلاف
 است بعضی اول را حذف می کنند، زیرا که زائده علامت است و علامت حذف کرده نه می شود، و بعضی ثانی زیرا که زائده است و زائده زیاد تر حقدار
 است و حذف را ۲۲

۲۳ قول در آخر کلمه الی برابر است که ساکن اولی آخر کلمه است - چنانچه در لویا استطحتنا در اصل کذا استطحتنا بود یا ساکن آخر کلمه باشد چنانچه در لویا ۲۴
 ۲۵ قول و غیر او به سبب عارضه الی و آن عارضه هم چون مطلوبیت خفت، چنانچه در فتح احتماً امر یا عمل اقل بر اکثر مثل ضمیر و او دعوات الله که چون در باقی
 صیغها نیز با قبل و او جمع مفوم می باشد - لهذا درین جا براسخه محل اقل بر اکثر ضمیر بر حال داشتند ۲۶
 ۲۷ قول غیر مکسور الی مفتوح باشد، چنانچه در قائلن که او مفتوح الف شده بیفتاده است یا ضمیر چنانچه در طلقن که در اصل طولن و او مفوم الف شده
 بیفتاده است، و باین قیید استناد کرده، از مکسور که عکس دیگر است چنانچه خواهد آمد ۲۸

۲۹ قول هر دو مکسور الی چون خفن که در اصل خوفن بود، بعد حذف الف بقانون قال، خلا که فاکلمه است کسر دادند ۲۹
 ۳۰ قول و یائے مطلقاً الی مفوم می باشد یا مفتوح یا مکسور چون حیثی و یحیی و طیبی که در اصل حیثی و یحیی و طیبی و او بقانون قال الف
 شده بیفتاد، و باراد در اول و یا در ثانی و طاد در ثالث همه فاکلمه اند کسر یافتند ۳۱

۳۲ معنی خواندن آن است که هر دو ساکنین، را بر حال داشته خوانده شود، نه حذف نه حرکت داده شود، چون ضالّ ضویل
 ۳۳ یعنی حکم علی غیر حده سراسر است، یکی اولین حکم آن است که اگر در حالت وقف آیند، هر دو را بر حال داشته خوانده شود، چون العالمین یا نخستین ساکن
 بود، هر گاه وقف کردیم نون هم عاکن شد، به سبب وقف العالمین شد، باقی دو حکم، یکی حذف دوم متحرک کردن البعدی آیند ۳۴

فار کلمه را حرکت کسره می دهند و جو با،

تعلیل قیل در اصل قول بود کسره بر او و ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند، بعد از سلب حرکت ما قبل قول شده، پس واو ساکن مظهر با قبلش مکسور، آن را بیابدل کردند قیل شد، قانون هر واو، و یا مضموم یا مکسور متوسط یا در حکم متوسط، که در اصل سلامت نمانده شد، و در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً، در فعل متصرف باشد، یا در متعلقاتش و بی بجز فعل حقیقی یا علمی از اجوف و تفعلین از ناقص حرکت آن واو، و یا نقل کرده با قبل می دهند و جو با، بشرطی که آن واو، و یا

له قول قانون الواو چه بسبب آمدن این قانون بعد تعلیل قیل بظاهر قانون قیل می شود، لیکن تعلیل بقول، یسبب راسه هر مضارع العین واوی ویانی را نیز شامل است، و نیز باید دانست که قیل در سه امر واقع گردیده است، یکی نقل حرکت بین کلمه بسوی ما قبل، دوم سلب حرکت ما قبل، سوم ابدال واو، یا پس این محض نقل حرکت عین کلمه است بسوی ما قبل، اما سلب حرکت ما قبل قانونش از بی خواهد آمد، و ابدال واو بیار به سبب مکسور بودن ما قبل است له بقانون جیناً چنانچه گفته شد ۱۲

له قول هر واو یا مضموم یا مکسور الواو احتراز است از خوف که نقل نه خواهد شد، بلکه بقانون یقال بالف مبدل شود، پس مثال مضموم چون یطول مثال مکسور چون یطیح و قول، و مثال یلای مضموم چون یمنوب که در اصل ینیب بود، یا مکسور چون یبسیح که در اصل یسیح بود ۱۳

له قول متوسط یا در حکم متوسط الیایه بمقابله بین کلمه باشد، حقیقتاً، چنانچه در یسیح و یقول یا بمقابله بین کلمه باشد، بلکه بمقابله لام کلمه باشد، اما چون که بعد از ال واو یا غیره علامت تثبیت و جمع واقع شده باشد که او حکم آخر کلمه گرفته باشد، و این لام در وسط آمده باشد، چون ذاعنون که در اصل ذاعنون بود، ذاعین که در اصل داعنون بود، پس واو و یا علامت جمع در بی جا پس از لام کلمه آمده اند، و هم چنین رامیون و کرمیون که فاد در اول و یان در ثانی علامت جمع است، و یا واو ضمیر بود چون در تدعون و تدعون و ترمون و ترمین ۱۴

له قول در اصل سلامت نمانده باشد الیایه وقت وجود شرایط مذکوره، تعلیل کرده شود، و ران کلمه، لیکن بشرط آنکه در اصل الی ماضی معلوم آن تعلیل شده باشد، و مجرد ثلاثی مجرد از ناقص که معنی بود، ماضی معلوم بی شرط تعلیل مذکوره نیست، پس مثل عودت مجهول و صغودت و دحیبت مجهول و مصیودت از بی جا خارج شد، زیرا که سلامت مانده اند برائے حمل بر غیر الی یعنی خود ۱۵

له قول در ناقص ثلاثی مجرد مطلقاً الیایه برائے ثلاثی مجرد از ناقص معنی بودن اصل شرط نیست، پس مثال معنی چون یرمیون و غیره معلوم و مثال اصل غیر معنی چون یرمیون که اصل له دخو به سبب غیر مفتوح بودن ما قبل واو بالف مبدل نه شده است و با وجود آن یرمیون، یرمیون خوانند و نقل کردن حرکت واو اولی و ما قبل واجب است ۱۶

له قول در فعل متصرف الواو احتراز است از مثل اقول به و ابیح به، چرا که فعل تعجب غیر متصرف است ۱۷
له قول متعلقات الیایه متعلقات، مثل اسم فاعل و مفعول و صفت مشبهه و صیغه مبالغه مثل رامیون و ذاعنون که در اصل رامیون و ذاعنون بودند، و بسبب قانون وجوبی رامیون و ذاعنون شده ۱۸

له قول بجز فعل حقیقی یا علمی الیایه از فعل حقیقی یا علمی است که در حروف و حرکات و سکات مثل فعل باشد چنانچه قول و یسیح و فعل علمی آن که با خارج بعضی حصه از اول ماضی شکل فعل حاصل کند، چنانچه اخیج و اخیجت بعد حذف آخر و اول و آن در ثانی خین و خینت پیدا شده است لهذا ماضی فعل علمی نپایه شده است و باید دانست که فعل علمی محصور است بباب انفعال و افتعال زیرا که استخروج بعد حذف آن وزن غیر فعل پیدای شود و وزن فعل و فاعله اش اینکه در اینان نقل جائز است نه واجب، و نیز سوائے نقل دو امر دیگر له حذف نام نیز جائز است پس اگر استثنایه در وجه امر اول، له نقل و عدم جواز اخیرین له حذف و اشام معلوم شد ۱۹

له قول بجز از تفعلین از ناقص چرا که در بی با نقل و اثبات هر دو جائز اند ۲۰
له قول بشرطیکه آن واو، یا مبدل از بهره نه باشد الواو احتراز است از قول که در اصل سبیل بود به سبب ضم ما قبل بود مبدل شد و از مستهزبون که در اصل مستهزون و از مستهزبین که در اصل مستهزین بود، پس در مثل ای چنین میباید نقل حرکت داد و یا با قبل ممنوع است ۲۱

بدل از همزه، وضمه وکسره آنها منقول از همزه و ما قبل آنها مفتوح و الف نباشد،
 قانون، در فعل از اجوف نقل حرکت و حذف و اشمام، و در تَفْعَلِین از ناقص حرکت اثبات می
 جائز است.

تعلیل یَقُولُ، تَقُولُ، اَقُولُ، نَقُولُ در اصل یَقُولُ، تَقُولُ، اَقُولُ، نَقُولُ بود ضممه بر او
 نقیل بود، نقل کرده با قبل دادند، تا از یَقُولُ إلى یَقُولُ باشد،

تعلیل یُقَالُ، تُقَالُ، أُقَالُ، نُقَالُ در اصل یُقُولُ، تُقُولُ، أُقُولُ، نُقُولُ بود و او مفتوحه
 ما قبلش حرف صحیح ساکن فتحش را نقل کرده، با قبل داده، و او را بالف بدل کردند، تا از یُقُولُ إلى یُقَالُ باشد،
 قانون بر او، و یار متوسط مفتوح که در اصل سلامت نه مانده باشد، در فعل متصرفه تا متعلقات
 می سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال ما قبلش حرف صحیح ساکن مظهر باشد فتحش را نقل کرده
 با قبل داده، آن را بالف بدل کنند و جو با بشرطیکه آن کلمه ملحق و بمعنی کون و عیب و

۱۱ **له** قوله وضمه وکسره آنها منقول از همزه نباشد إلا احتراز است از یَسُوءُ و یَسُوءُ میجوچ بودند، ضممه همزه را با قبل داده، همزه را حذف
 کردند، چرا که نقل حرکت این داد و یا با قبل را نیست ۱۲

۱۲ **له** قوله و ما قبل آن الف نباشد إلا احتراز است از مَقَاوِلُ و مَبَايِعُ، چرا که الف قابل حرکت نیست پس فعل منع گردید ۱۲

۱۳ **له** قوله و ما قبل آنها مفتوح نباشد إلا احتراز است از طَوِيلٌ و بَيْعٌ چرا که در مثل اینها آن داد و یا بقانون قَالَ الف شوند ۱۲

۱۴ **له** قوله در فعل از اجوف الا پس مثال نقل حرکت چون بیع و قیل و حذف حرکت چون قول و یوم و اشمام بعد نقل حرکت بسوئی ما قبل با این
 طور که کسره فاکر را بسوئی ضم و یار را بسوئی داد و میلان داده شوند ۱۲

۱۵ **له** قوله در تفعلیین از ناقص إلا چنانچه در تَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ و تَدْعُوْنَ هر دو جائز اند ۱۲

۱۶ **له** قوله متوسط الی حقیقه عین کلمه باشد، چنانچه در بِنَاءٌ و بِنَاءٌ و بِنَاءٌ و بِنَاءٌ و بِنَاءٌ ۱۲

۱۷ **له** قوله مفتوح الا زیرا که اگر کسور یا مضموم باشد، قانون در او جاری خواهد شد نه این قانون ۱۲

۱۸ **له** قوله در فعل متصرف باشد إلا احتراز است از ما بیع و ما اقول ۱۲

۱۹ **له** قوله متعلقات می الا مثل ام فاعل دائم مفعول و غیره ۱۲

۲۰ **له** قوله سوائے کلمه اسم که بر وزن افعال چون در قوله متعلقات می ام تفخیل هم آمده بود، لهذا او را استثناء ذکر درین جا این تعلیل جاری نمی شود
 اَقُولُ وَا بَیْعٌ می ماند ۱۲

۲۱ **له** قوله حرف صحیح ساکن الا پس بقوله صحیح احتراز شد، از با یع و قاول چرا که در ما قبل حرف صحیح در می نیست، و بقوله ساکن احتراز شد از قَوْلَ
 و بَیْعَ چرا که حرف ما قبل اگر چه صحیح است، لیکن ساکن نیست ۱۲

۲۲ **له** قوله مظهر باشد إلا احتراز شد از قَوْلَ و بَیْعَ چرا که مدغم است نه مظهر ۱۲

۲۳ **له** قوله ملحق باشد إلا احتراز شد از جَهْوَتٌ چرا که در اصل جَهْوَتٌ ثلاثی مجرد بود، پس برائے الماشیه حَوَجٌ و او قبل از لام کلمه آوردند، تا جَهْوَتًا
 شد پس اگر چه شرائط موجود اند، اما چونکه مقصود فوت خواهد شد، ازین جهت تعلیل ممنوع داشتند، چرا که این چنین ضرورت در شعر می شود، پس
 بعد تعلیل چهار خواهد شد، و مطلوب فوت خواهد شد ۱۲

۲۴ **له** قوله بعضی کون نباشد إلا احتراز است از مانند اَسْوَدَ که اَسَادٌ خواندن ممنوع است ۱۲

۲۵ **له** قوله و عیب نباشد إلا احتراز است از مثل اَعْوَمٌ و اَعْمَتٌ ۱۲

وصیغه آله نباشد

تعلیل قائل در اصل قائل بود، و او واقع شد بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده بود، آن را به همزه بدل کردند، تا از قائل، قائل شد

قانون هر دو و یار که واقع شود بعد از الف فاعل و در اصل سلامت مانده باشد یا مثل او نباشد آن و او، و یار را به همزه بدل کنند و جو یا،

تعلیل قیال در اصل قوال بود، و او واقع شود، بجای عین کلمه در جمع و در مفرد سلامت مانده بود و ما قبلش کسور آن را بیابا بدل کردند، تا از قوال، قیال شد

قانون هر دو که واقع شود در مقابل عین کلمه مصدر یا جمع و در فعل واحد سلامت مانده باشد یا در واحد ساکن در جمع قبل الف باشد ما قبلش کسور آن و او را بیار بدل کردند و جو یا، بشرطیکه لام کلمه معلى نباشد

تعلیل قویله در اصل قویول و قویولت بودند، و او، و یار یک کلمه بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بدل از چیزی نه بود، آن و او را یا کرده، در یار ادغام کردند، تا از قویول و قویولت قویله شد

قانون هر دو، و یار که جمع شود در یک کلمه یا کلمه در سوائے کلمه اسم بر وزن افعال اول ایشان ساکن لازم غیر

۱۱ قول و صیغه آله نباشد الا احتراز شد از مثل مقول و مقولت و مینوال ۱۲

۱۲ قول بعد از الف فاعل الی بعد الف که علامت فاعل است یعنی مقابل عین کلمه فاعل آید ۱۳

۱۳ قول یا اصل او نباشد الا چنانچه غائط که در اصل غایط بود ساقط کرد اصل ساقط بود، و در هر بدون اصل این که نزد بعضی ماضی این هر دو اصل نیامد و نزد بعضی ماضی غائط قلیل آمده است لے غاط مستعمل است ۱۴

۱۴ قول مصدر الی اگر در مقابل عین کلمه مصدر این چنین داد آمده است، پس شرط است که در فعل تعلیل کرده شده باشد و اگر در جمع آمده است شرط است که در واحد آن جمع چنانچه درین جا واحد اسم فاعل است، تعلیل کرده شده باشد در آن داد دوم جائے تعلیل این که داد واقع شده باشد در واحد، لیکن در آنجا ساکن باشد پس در جمع آن و او قبل الف آید و ما قبلش کسور باشد پس آن داد نیز یا خواهد شد، اما کسور ما قبل در هر شرط است نه در آخر اما قوله بشرط که لام کلمه معلى نباشد متعلق است باخبر لا با و لاین، پس در مصدر کسوریت ما قبل و تعلیل فعل شرط است، چنانچه بوجود این شرط قوالاً قیاماً باشد در جمع کسوریت ما قبل و تعلیل در هر واحد شرط است، چنانچه در قوال بر وزن ضرایب قیال شد و جواحن، حیاحن شده است در این ریاضی شده است و اتیان از قسم ثالث اند، بوجود شرائط اینها چنانچه واحد اینها حوحن و دروحن است و او در آن هر دو صیغه واحد آن ساکن است و در جمع قبل الف و بعد کسور واقع شده اند، پس ریاضی و حیاحی خواندن واجب شده قنده شرط اخیر ثالث این که اگر در لام کلمه تعلیل شده باشد پس تعلیل در عین کلمه نیز جائز نخواهد شد چنانچه در بیان مفرد است که در اصل در بیان بود، و او یا گردید بقاعده سیبویه ریاضی و جمعش ریاضی است پس کما سیبویه در آنرا کنون این واحد اگر کسب جمع شرائط مذکور است، اما چونکه لام کلمه معلى است که از یار همزه شد، پس ریاضی نه خواهند خواند، و در الف ساکن است و دیگر این که حرف علت کالعدم است پس گو یا موجود نیست، پس اجتماع اطلاق خواهد شد لهذا ردای بانی خواهد ماند ۱۵

۱۵ قول حکم و الی حکم یک کلمه مثل معاف الیه پس شامل است جمله صیغی زامسلی شده است ۱۶

۱۶ قول اولی الاحتراز است از آنچه مذکور کردیم جا فاعل یا نخواهد شد بلکه آنچه خواهد ماند ۱۷

۱۷ ساکن لازم غیر معلى الی پس بقید ساکن احتراز شد از قویلی واحد مؤنثه صغره اسم تفضیل و ثانی از قوی که یک مبرجوازی است در قوی چرا که چون سکون بقانون علم جائز است و واجب این در هر دو لازم مطلق وقت است که سکون لازم باشد و ثالث احتراز شد از قویلی چرا که و او بدل است الف و این که اصلی است ۱۸

باشد آن واو را یار کرده در یار ادغام می کنند، و جوبا، سوائے واو عین کلمه بعد از یای تصغیر که در کبتر متحرک باشد چرا که آن واو بیابدل کرده شود جوازا،

تعلیل مَقُولٌ در اصل مَقْوُولٌ بود، ضممه بر واو ثقیل بود، نقل کرده بما قبل دادند، تا از مَقْوُولٌ، مَقُولٌ شد، پس التماس ساکنین شد میان هر دو واو، بعضی صرفیاں و او اولی را حذف میکنند، لِانَّ الثَّانِيَةَ عَلَامَةٌ وَالْعَلَامَةُ لَا تُحذفُ، مَقُولٌ شد و بعضی صرفیاں و او ثانی را حذف می کنند لِانَّهَا زَائِدَةٌ وَالزَّائِدَةُ أَحَقُّ بِالْحذفِ، مَقُولٌ شد برون مَقُولٌ،

تعلیل قَوْلِكَ در اصل قُلٌ بود، چون نون ثقیله بدو متصل شد، ما قبلش بنی بر فتح گشت پس واو بیکه محذوف شده بود، باز آمد زیرا که علت حذف او نماند، تا از قُلٌ قَوْلِكَ شد، قانون هر حرف علت که با عشی بیفتد بوقت دور شدن آن باز آید، و جوبا باب دوم برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّوْمُ هَلَاكٌ شَدَن،

باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الخَوْفُ تَرَسِيدٌ
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّوْلُ دَرَا ز شَدَن
(و دیگر ابواب مستعمل شده اند)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیه اجوف واوی برون اِفْعَالٌ چون اَلْقَامَةُ بِاِكْرَدَن

له قوله واو را الی و وجود شرائط در ساکن اول ضروری است، پس اول یا باشد خواه واو باشد، هم چنین واو یا شود، اول باشد یا ثانی چرا که درین خفت است نه در عکس له در بدل کردن یار بود چرا که چهار ضممه جمع خواهند شد، نه آن ثقیل است از چهار کسره که وقت ابدال واو سیب خواهند شد.

له قوله سوائے واو عین کلمه الی در باقی همه جا وقت وجود شرائط قانون مذکور واجب است اما در یک صورت جائز است نه واجب له و ای که در کبتر عین کلمه باشد، و نیز در آن جا متحرک بود یعنی از تعلیل سلامت مانده باشد، و در مصغر بعد از یار تصغیر آید، پس در همین صورت افعال متحرک واو بیابا نیز است، چنانچه تصغیر مَقْوُولٌ اسم آله صغری مَقْيُولٌ است، پس در بی جابر حال داشتن و مَقْيُولَةٌ خواندن جائز است، پس برآید این صورت جواز از غیر شرط اند، بیکه غیر معلل بودن آن واد در کبتر و غیر آمدن آن واو بعد یای تصغیر بعد حرف و غیر سوم وقوع آن واو بمقابله عین کلمه، پس اگر شرط اول، منتفی شود، واو را یار کردن واجب است، چنانچه در تصغیر مَقَالٌ مَقْيُولٌ واجب است و مثال وقوع واو عین کلمه بعد از یای که غیر یار تصغیر باشد، ظاهر شده است و هم چنین اگر واو مذکور مقابل عین کلمه نه باشد، بلکه مقابل لام باشد، نیز تعلیل واجب خواهد شد چنانچه در قوله نقل کرده ام بحسب قانون قبلی ۱۲

له قوله بعضی صرفیاں الا چنانچه در قانون التماس ساکنین بعد از قانون قال این قانون قال بدین سوا مصنف اشاره رفته له اتفاق است، سوائے سجا، بیکه انان اسم مفعول بود ۱۲

له قوله علامت الی پس این بعضی صرفیاں میم مفتوح دواد هر دو در علامت اسم مفعول می شمارند ۱۲

له قوله محذوف شده الی بقانون التماس ساکنین ۱۲

له قوله علت الی زیرا که علت حذف التماس ساکنین علی غیر مدیه بود، چنانچه در قانون قال مذکور شد، اگر التماس ساکنین علی غیر مدیه باشد، مدیه با نون خفیفه باشد، حذف او واجب است، اتفاقاً سوائے سه جا و اکنون آن علت رفت زیرا که نون تاکید فتح ما قبل خود می خواهد، و بعضی یک واو شده، نه متعدد ۱۲

باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّحْوِيلُ گردانیدن
باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون الْمُفَاعَاةُ مُقَابَلَةٌ مقابله کردن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَعَّلُ چون التَّحَوَّلُ برگشتن
باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن تَفَاعَلُ چون التَّنَادُلُ خوردن گرفتن
باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلْتِمَاتُ بیابان طے کردن
باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اِلْتِمَادُ رام شدن
باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اِلْسْتِقَامَةُ اقامت کردن
باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِفْعَلَّ چون اِلْسَوْدَادُ سیاه شدن
باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی بر وزن اِنْعَلَّ چون اِلْسَوْدَادُ سخت سیاه شدن
(ختم شدند ابواب ثلاثی مزید فیہ اجوف واوی و شروع شدند ابواب ثلاثی مجرد اجوف یائی)
باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْبَيْعُ خرید و فروخت کردن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْعَيْظُ غائب شدن
باب سوم صرف ثلاثی مجرد اجوف یائی بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الطَّيْبُ پاکیزه شدن
(وازدیگر نیامده، ختم شدند مجردات اجوف یائی)
باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اَفْعَالُ چون اَلْاِطَارَةُ پرانیدن
باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفْعِيلُ چون التَّطْيِيبُ خوشبو دار شدن
باب سوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن مُفَاعَلَةٌ چون اَلْمُبَايَعَةُ با یکدیگر بیع کردن
باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَعَّلُ چون التَّحْيِيرُ سرگشته شدن
باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن تَفَاعَلُ چون اَلتَّزَايُدُ زیاده شدن
باب ششم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْتَعَلَ چون اِلْتِمَاتُ برگزیدن
باب هفتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْفَعَلَ چون اِلْتِمَادُ بر اندازه شدن
باب هشتم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِسْتَفْعَلَ چون اِلْسْتِفَادَةُ فائده گرفتن
باب نهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِفْعَلَّ چون اِلْبَيْضَانُ سفید شدن
باب دهم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ اجوف یائی بر وزن اِنْعَلَّ چون اِلْبَيْضَانُ بسیار سفید شدن
(وازدیگر نیامده، ختم شدند اجوف شروع شدند ابواب ناقص)

باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص واوی بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ چون الدُّعَاءُ خواندن بیدت
 دعوت اندر میهمانی دعوت است اندر نسب دعوت اندر حرب باشد لے بزرگے با حسب
 تعلیل دُعَاءُ در اصل دُعَاؤُ بود، و او واقع شد، بعد از الف زانده، بر طرف، آن را به همزه بدل کردند
 تا دُعَاءُ شد،
 قانون هر او، و یا که واقع شود بعد الف زانده، بر طرف یا در حکم طرف، آن را به همزه بدل کنند و جویا،
 تعلیل دُعِی در اصل دُعَوُ بود، و او واقع شد در مقابل لام کلمه، و ما قبلش مکسور آن را بیابا بدل
 کردند تا از دُعَوُ، دُعِی شد،
 قانون هر او که واقع شود مقابل لام کلمه و ما قبل او مکسور باشد آن او را بیابا بدل کنند و جویا،
 قانون هر یا که واقع شود در آخر فعل و فتح غیر اعرابی و ما قبلش مکسور باشد، کسر ما قبلش را بفتح بدل
 کرده جواز ایا را بالف بدل کنند و جویا بر لغت بنی طے،
 تعلیل یَدْعُوُ در اصل یَدْعُوُ الی بود، ضممه بر او ثقیل بود، آن را انداختند تا از یَدْعُوُ الی یَدْعُوُ الی شدند،
 قانون هر او، و یا مضموم یا مکسور که واقع شود بمقابل لام کلمه، بعد از ضممه و کسر حرکت آن را حذف می
 کنند، و جویا بشرطیکه در میان کسره و او، و ضممه و یا نه باشد آن

- ۱۲ قوله بر طرف الی بعد الف بلا فاصله آن او یا باشد، لیکن آن او و یاد حقیقت آخر همان کلمه باشد چنانچه دُعَاؤُ پس دُعَاءُ خواندن جائز است ۱۲
- ۱۳ قوله بعد الف زانده الی احتراز است از الفی که بمقابل حرف اصلی باشد چرا که هر او، و یا که واقع شود بعد از الف آن را به همزه بدل کردن ممنوع است چنانچه زای را لاء خواندن منع است ۱۳
- ۱۴ قوله در حکم طرف الی بعد او و یا حرف دیگر باشد پس آن او، و یا حقیقت طرف کلمه باشد نه، اما در حکم باین طور که آن دیگر حرف که بعد از او، و یا است، آن کلمه را لازم نباشد، بلکه بعضی وقت ازان کلمه را منفک هم می شود، پس در حدیث آمده اگر چه او بعد از الف زانده واقع شده است اما چونکه جدا شدن تا آنکه از حدیث خارج نیست، ازین سبب آن را به همزه بدل کردن ممنوع است مگر آنجا که در آن واجب است، چرا که الف و نون تنبیه مَرَمَائِی را لازم نیست، چنانچه در مفرد و جمع از منفک می شود. پس این الف نون چون فی الجملة غیر منفک ازین جهت کالعدم شمرده، او، و یا را حکم طرف دادند، گویا که در آخر کلمه اند، پس همزه کردن آن هر دو واجب شد فتدبر ۱۴
- ۱۵ قوله بمقابل لام کلمه الی احتراز است از عَوِیَّ و حَوِیَّ که فاد در آخر نیست ۱۵
- ۱۶ قوله مکسور باشد الی ملحوظ است این که متحرک باشد آن او زیرا که با وجود تحقق این شرائط اگر ساکن باشد، قانون مَبَعَاذُ درو جاری خواهد شد ۱۶
- ۱۷ قوله فتح غیر اعرابی الی باین احتراز شد از کَنِّیَّ حِیَّ زیرا که این یا اگر چه در فعل آخر است و ما قبلش مکسور است مگر شرط بودن فتح غیر اعرابی است لے بنائے است، پس نزد او شان دعا خواندن جائز است ۱۷
- ۱۸ قوله و ما قبلش مکسور باشد الی احتراز است از حَوِیَّ می که در اصل صحیح بود ۱۸
- ۱۹ قوله مضموم یا مکسور الی احتراز است از مَفْرُوحٍ چنانچه در یَدْعُوُ الی دَعِیَّ مَبَعَاذُ که این تعلیل در آن جاری نمی شود و کلمه علی حاله می ماند ۱۹
- ۲۰ قوله بمقابل لام کلمه الی زیرا که اگر متوسط خواهد بود، قانون اجوف درو جاری خواهد شد، نه قانون ناقص ۲۰
- ۲۱ قوله میان کسره و او و ضممه، و یا باشد الی زیرا که درین قانون قبیل اجوف جاری خواهد شد، پس احتراز شد از مَدْعِیَّیْنِ در اصل مَدْعُوْیَّیْنِ بود و ازین مضمون که در اصل یَدْعُوْیَّیْنِ بود، کَنِّیَّ مَدْعُوْیَّیْنِ را کَنِّیَّ مَدْعِیَّیْنِ خواندن جائز است ۲۱

واو، ویا بدل از همزه بابت جواز و حرکتش منقول از همزه نباشد
 تعلیل یدعی الی دراصل یدعو بود، و او بود در جائے ثالث و اکنون رابع گشت حرکت ما قبلش
 مخالف او شد آن را بیا بدل کرده بالف بدل کردند، تا از یدعو الی یدعی الی شد
 قانون هر دو که واقع شود سیوم چون صداید شود، و حرکت ما قبلش مخالفش شود آن را بیا بدل کنند
 تعلیل دعاء دراصل دعوة بود، و او را بالف بدل کردند، فتح فاکلمه را بضم بدل کردند، تا که ملتبس نه شود
 بصلوة و تلووة و قنوة که ایشان مفرداند، تا از دعوة، دعاء شد،
 تعلیل دعی دراصل دعوة بود و او واقع شد در آخر اسم متمکن ما قبلش و او مد زانده بود آن را بیا بدل
 کردند تا از دعوة، دعوی پس واو، و یا در یک کلمه هم آمدند نخستین، از ایشان ساکن بدل از چیزه نه بود آن را
 رایا کرده در یا ادغام کردند تا از دعوی، دعی شد در آخر اسم متمکن ما قبلش مضموم ضمه ما قبلش را بکسر بدل کردند
 تا از دعی، دعی شد، پس ضم اولی را نیز بکسر بدل کردند، برائے مناسبت ثانی تا از دعی، دعی شد،
 قانون هر دو لازم غیر بدل از همزه که واقع شود، در آخر اسم متمکن ما قبلش مضموم باشد، یا او مد زانده
 باشد در جمع آن را بیا بدل کنند و جوبا، و در مفرد مانع از وجوب اعلال است آن او مد زانده مگر و تکیه
 ما قبلش دیگر و او متحرک باشد،
 قانون هر یا شد یا محقق که واقع شود، در آخر اسم متمکن ما قبلش اگر یک حرف مضموم باشد

له قول بابدال جوازی الی احترام است از ابدال و جوی که در آن جا این قاعده جاری خواهد شد چنانچه در جای این قاعده جاری خواهد شد یعنی در حق
 این هموز خواهد آمد که اگر دو همزه متحرک یک جا می شود، اگر یکی از آنها کمسور است ثانی را بیا بدل کردن واجب است، اگر چه دراصل جابجاء بود و ثانی با
 بدل شده است و جای شده است، پس ضم یا را باین قانون برمی انداختند پس بسبب التماسی یائے نیز خواهد شد و جابجاء خواهد شد، لے دراصل جابجاء
 بود، یا با همزه بدل کردند، بقانون یا ششم پس دو همزه متحرک هم آمدند اول کمسور بود، ثانی را با از این قانون جاری کرده، ضم یا را انداخته بسبب
 التماسی ساینین انداختند جابجاء شد ۱۲
 له قول منقول از همزه نه باشد الی احترام شد از یحیی و یسوی که دراصل یحیی و یسوی بودند ۱۲
 له قول هر دو الی انحصار کرد بود، ازین جهت که اگر بیشتر یا راست، حاجت بدین قانون نیست چرا که مقصود ازین بیا کردن است آن حاجت پیشتر در فرغ است
 که قول چون صداید شود الی عام است که رابع شود، چنانچه دیدیم الی با زانده از آن ۱۲
 له قول حرکت ما قبلش مخالفش شد الی ما قبلش متحرک باشد، پس احترام شد، از دعاء، چرا که ما قبلش ساکن است و احترام شد از یدعو، چنانچه
 حرکت ما قبلش موافق است زیرا که ضم است و او را مناسبت است بمادون مخالفت ۱۲
 له قول هر دو لازم الی احترام شد از صداید که دراصل صداید یک بود، و در حالت وقف بقانون جوازی لحاظ با قبل که ضم بود، آن را داد کردند،
 اکنون این و او ساکن لازم نیست که را و گرنه همیشه صداید خواندن واجب مانندی حال آنکه صداید خواندن و تنوین را بر او بدل کردن هم جائز
 است بلکه اصل است ۱۲
 له قول غیر بدل الی احترام شد از صداید که دراصل صداید بود
 له این قانون بر سه مثال مشتمل است، دو در جمع یک در مفرد، مثال دو جمع آن که در جمع ما قبلش مضموم باشد چون دعو صفت مشبیه دعی
 بعد از دعی مثال دوم یا ما قبلش او مد زانده باشد چون دعو دعی بعد از دعی مثال مفرد آنکه او مد زانده و دیگر و متحرک مثل صداید، صداید خوانده
 شود اگر او قبل مد و دیگر و نیست پس در مفرد تعلیل منع است بدون صداید ۱۲

آن را بکسر بدل کنند و جوباً، و اگر دو باشند چون دُعَى ضمّه متصل را و جوباً، و غیر متصل را جوازاً،
تعلیل دَوَاعٍ در اصل دَوَاعٍو بود، و او واقع شد بجائے لام کلمه ما قبلش مکسور، آن را بیاید بدل کردند تا از
دَوَاعٍو دَوَاعِی شد پس ضمّه بر یا ثقیل بود، آن را انداختند پس التقائے ساکنین شد میان یا و نون
تنوین مقدره اول ایشان مده بود، آن را حذف کردند، تا از دَوَاعِی، دَوَاعِی شد،

تعلیل لَمْ یُدْعُ، لَمْ یُدْعُ الزَّارِیْدُ عُو، یُدْعِی الزَّیْنُا کَرْدَن، یُدْعُو، یُدْعِی الزَّیْنُا کَرْدَن، یُدْعُو، یُدْعِی الزَّیْنُا کَرْدَن
چون خواستند که فعل جمد بنا کنند، لم جازمه مجدیه در اولش در آورده آخرش را جزم کرد، علامت
جزمی سقوط حرف علت شد در پنج پنج صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در هفت هفت صیغه و
سقوط چیزه نه شد، در دو صیغه، زیرا که بنی اند و البنی مَا لَا یَتَّعَبُوا خِرَّةً بِدُخُولِ الْعَوَامِلِ الْمُخْتَلِفَةِ
عَلَيْهِ تَارِیْدُ عُو، و یُدْعِی الزَّیْنُا کَرْدَن، لَمْ یُدْعُ شدند

قانون هر حرف علت که واقع شد در آخر فعل مضارع وقت دخول جوازم و بیت کردن امر حاضر
معلوم حذف کرده شود و جوباً،

تعلیل لِتُدْعُونَ در اصل لِتُدْعُوا بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد لِتُدْعُونَ شد،
پس التقائے ساکنین شد میان او و نون مدغم، چون اول ایشان غیر مده و او جمع بود، آن را حرکت
ضمه دادند، تا از لِتُدْعُونَ، لِتُدْعُونَ شد

تعلیل لِتُدْعِیْنَ در اصل لِتُدْعِیْی بود، چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد لِتُدْعِیْنَ شد
پس التقائے ساکنین شد، میان او و نون مدغم ایشان غیر مده یا را واحده بود، آن را کسره دادند تا از
لِتُدْعِیْنَ، لِتُدْعِیْنَ شد،

قانون در التقائے ساکنین علی غیر مده اگر ساکن اول غیر مده و او جمع باشد، آن را حرکت ضمّه می دهند
و جوباً و اگر ساکن اول غیر مده یاے واحده باشد، آن را حرکت کسره می دهند و جوباً،

سه قول لِتُدْعِیْنَ باید دانست که اذْعُونَ صیغه واحد مذکر غنی طلب امر حاضر معلوم مؤکد با نون ثقیله خواه ضعیفه هر گاه نون تاکید در آخرش لاحق نمودند، حرف
علت که محذوف شده بود، باز آمد، زیرا که در حالت وقف تاثیر وقف در آخرش می شود، اکنون آخر کلمه نون تاکید است که بر سبب آن وقف در آن تاثیر
نمی کند، اما داد که بسبب وقف محذوف شده بود، در وسط کلمه است، و در آن تاثیر وقف ممکن است ۱۲

سوال ۳- اگر گفته شود جمع مذکر غنی طلب معلوم مؤکد با نون تاکید، دو واحد مؤنثه غنی طلب معلوم مؤکد باشد، بسبب التقائے واحده در صورت
اول و یا مده واحده در صورت ثانی بسبب التقائے ساکنین حذف می شود، پس بایستی که اول تعلیل او بیان نمودی، بعد حکم علی حده که ضمّه دادن است،
و او جمع را کسره و او ن است یا واحده را بیان کردی ۱۲

جواب :- کوی حکم التقائے و سقوط مده چون در قانون التقاریر تفصیل مذکور است آن را ترک نمود، اما چونکه در آن جا بیان کرده بود که کسره در
تحریک ساکن اصل است و غیر او بدیگر عارضه اکنون برائے ایضاح او تعلیل بیان کرد، تا که دادن حرکت غیر ضمّه بکدامی عارضه واضح شود، لهذا تعلیل جمع
بیان کرد، و مثال وجوب کسره و اصله او در یاے واحده بیان کرد، فتدبیر ۱۲

تعلیل دُعی در اصل دُعُو بود، و او واقع شد بجائے لام کلمہ فُعَلٰی اُمّی آن و او را بیار بدل کردند؛
 قانون و اولام کلمہ فُعَلٰی اُمّی یار میشود و جو بیا، و یار لام کلمہ فُعَلٰی اُمّی اومی شود، و جو بیا
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الجئی بزانو نشستن
 باب سوم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الرِّضَاءُ خوشنود شدن
 باب چهارم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون المَخْوَدُ دور کردن
 باب پنجم صرف صغیر ثلاثی مجرد ناقص و اوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ چون الرِّخْوَةُ سست شدن
 (و از حَسِبَ یَحْسِبُ نیامده)

تعلیل رُخَا یا رَا رُخِيَّةٌ بنا کردند، رد کردندش بسوئے اصلش که اصل او رُخِيوَةٌ بود، سوم جا الف
 علامت جمع مکسر بفتح ما قبل در آورده، حرقی که بعد از الف علامت جمع مکسر شد آن را کسر داده تائے
 واحدة تنوین تمکن علامت اسمیت را حذف کردند، برائے ضدیت منع صرف تا از رُخِيوَةٌ، رُخَا یُو
 شد، پس یار واقع شد، بعد از الف مفاعل آن را به همزه بدل کردند، تا از رُخَا یُو، رُخَا یُو شد
 پس بقانون دُعی، رُخَا یُو، شد، پس همزه واقع شد بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل
 از یار نه بود، آن همزه را بیامفوح بدل کرده قانون باء جاری کردند رُخَا یَا شد،

۱۱. قول فُعَلٰی اُمّی الی الی حقیقه باشد، چنانچه عَلِیاً بمعنی بلندی و دُنْیَا بمعنی این بان، بغیر لحاظ معنی صفت در علو، و دنو پوزند و بقاعده
 مذکوره عَلِیّاً دُنْیَا بودند محلاً باشد، چنانچه درین جا دُعِیاً مذکور شد ۱۲
 ۱۲. قول فُعَلٰی اُمّی الی الی چون تَقْوٰی که در اصل تَقْوٰی بود، پس یائے لام کلمه فُعَلٰی مضموم الی الی بر حال ماند، چنانچه در میامیاد جمع مجردات اتم تفضیل مؤنث
 ناقص یائی و اویان شد بلکه بر حال ماند ۱۳
 ۱۳. قول فُعَلٰی اُمّی الی الی علماً، چرا که حقیقه صفت است اما بسبب زیادتی معنی بر اصل صفت آن را مخن کردند بر فُعَلٰی اُمّی چرا که محض صفت نیست
 بلکه زیادتی هم در موجود است، پس فُعَلٰی صفت همان که بمعنی صفت چیزه در آن زائید نه باشد ۱۴
 ۱۴. قول آن را به همزه بدل کردن از آن بقانون شَرَّاهُتْ زیرا که حرف علت در این جا اسطه زائید است لے در ماضی نه بود. پس درین وقت
 تقدم حرف علت برائے الف مفاعل ضروری نیست، زیرا که شرط تقدم در همان حرف علت است بر الف مفاعل ۱۵
 ۱۵. قول بقانون دُعی الی الی و او واقع شد مقابل لام کلمه ما قبلش مکسور، و او را بیار بدل کردند، پس رُخَا یُو، رُخَا یُو شد ۱۶
 ۱۶. قول قانون باء الی الی یائے متحرک بحکمت لازمی ما قبلش مفتوح آن را بالف بدل کردند، تا از رُخَا یُو، رُخَا یُو شد ۱۷
 سوال :- بقانون باء گفته و بقانون قال چنانچه گفته. با وجودیکه این شرط و این قانون را بقانون قال مسمی
 کرده است ۱۲

جواب :- گویم چونکه در قال و او الف شده است، و در باء یار الف شده است، پس چونکه در این جا یار الف
 شده، و این چنین در باء می شود، نه در قال لهذا بقانون باء گفت، زیرا که شرط بدل بودن یار خواه داد بالف یک طور است
 دستوی الاقدام، لهذا یک جا در قانون جمع کرده صرفیاں را اصطلاحی است
 که اگر در یار تغییر شود، بسوئے یائے نسبتش کنند
 و اگر در او باشد، بسوئے و او
 نسبت می کنند اگر چه قانون
 بعکس او مذکور باشد ۱۸

قانون هر همزه که واقع شود، بعد از الف مفاعل قبل یار و در مفرد قبل از یار نه بود، آن را بیا
مفتوح بدل کنند و جویا، مگر آن همزه که واو واقع شده بود، در مفرد بعد الف چهارم جا چرا که آن همزه
را در جمع یوا و مفتوح بدل کنند و جویا،

تعلیل دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ رَا از دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ بنا کردند، بر دو کردن بسوئ وصلش هم چون شَرِيْفٌ
بنا کردند، قانون دُخِيٌّ جاری کردند دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ شدند، پس اجتماع ثلاث
بیایات شد، در یک کلمه اول مدغم در ثانی و ثالث مقابل لام کلمه، ثالث را حذف کردند نسیاً
منسیاً، تا از دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ، دُخِيٌّ وَ دُخِيَّةٌ شدند،

له قوله در مفرد قبل از یار نه بود، لایه باید دانست که برائے بدل کردن این چنین همزه چند شرائط اند، بعضی از آنها چنان اند که وجود آنها در جمع
شرط است و آن شرط است بودن همزه از الف مفاعل قبل یار و بودن یار بعد از همزه، و هوقوله واقع شود بعد از الف مفاعل قبل یار
در جمع و وجود این در جمع بعضی دیگر در مفرد آن شرط نیست که آن همزه قبل یا نه بود، و این عام است که اصلاً در مفرد همزه نه بود، پس نیست
سادق می آید که در مفرد قبل از یار نیست، چرا که چون همزه در مفرد موجود نیست، پس قبل یار چه گونه متصور شود، یا در مفرد همزه موجود باشد مگر بعد
از آن همزه یار نه بود، بلکه یائے قبل همزه باشد، پس برای هر دو صورت صادق می آید، که در مفرد قبل یائے نیست، زیرا که التماس مرکب چنانچه
بانتفائے جمع اجزای می شود، هم چنین بانتفائے بعضی می شود، پس درین جا انتفائے بعضی است لایه انتفائے وجود یار بعد همزه پس این هر
دو شرط داخل شدند تحت قوله و در مفرد قبل از یار نه باشد، مثال اول دُخَايَا که در اصل دُخِيَّةٌ بود، همزه در اصل نه بود، مثال ثانی حَطَايَا
که در اصل حَطِيَّةٌ بود، پس سوم با الف بفتح ما قبل در آورده تا آنکه تنوین هر دو را حذف کردند حَطَايَا شد، یا بقانون شَرِيْفٌ همزه
شد پس خطا و شد دو همزه جمع شدند، اولین کسور بقانون هموز چنانچه قریب در قوانین هموز خواهد آمد ثانی را بیا بدل کردند حَطَايَا
شد، اکنون بقانون دُخَايَا جاری خواهد شد، زیرا که همزه در جمع بعد الف مفاعل قبل یائے است، و در مفرد لایه حَطِيَّةٌ قبل یار
نه بود، پس حَطَايَا شد، پس بقانون بیام، خطا یا شد و هم چنین است مطا یا جمع مَطِيَّةٌ و قوله در مفرد قبل یائے نباشد،
استزاست ازین که همزه مفرد قبل یائے باشد، پس اگر در جمع نیز قبل یار باشد، و در مفرد نیز آنگاه - این قانون جاری نه خواهد شد، چنانچه
جایبیه بتقدم همزه بر یار مفرد است و جمع کسرها چنان بنا کرده شود، که الف را بر او مفتوح بدل کرده، بعد از آن الف جمع کسرها آورده
همزه پس از الف جمع خواهد شد، آن کسور بر مال داشته شود، چنانچه در مفرد موجود است، پس جَوَايَا خواهد شد، بعد حذف تا آنکه تنوین بسبب
ضدیت منع صرف، پس اکنون نه گفته شود، که جَوَايَا نیز همزه را بیا به مفتوح بدل کرده یائے دوم را بقانون بیام، جَوَايَا کنند، زیرا که در جمع اگر چه
قبل یار و بعد الف مفاعل موجود است، و در مفرد شرط نه بودن قبل یا مفعول است، یعنی در مفرد قبل یائے واقع شده است، پس همزه
جَوَايَا یا مفتوح نه خواهد شد، بلکه بقانون جَوَايَا ضعیفی ضم یار انداخته شود به سبب اجتماع ناسکین میان یائے تنوین و مدغم بودن یار
یائے محذوف خواهد شد جَوَايَا خواهد شد ۱۲

له قوله مگر که واقع شد وادفعیه است برائے سوال بطریق استثنائی و آن اعتراض این که آدَاةٌ یعنی کوزه چرمی، جمع مکرر آن آدَاةٌ
می آید، یعنی وقت بنائے جمع الف و دال مفتوح شدند، بعد دال الف جمع آمد، و الف که در مفرد بعد دال موجود است همزه شد، و تا آنکه
تنوین محذوف شدند آدَاةٌ شد، واد بقانون دُخِيٌّ یا شد، آدَاةٌ شد، اکنون سائل اعتراض باین طوری کنند، که اکنون در جمع
همزه واقع شده است، بعد از الف مفاعل، قبل یار و در مفرد همزه قبل یار نه بود، چرا که اصلاً همزه نه بود پس در قبلیت چه گونه متصور شد
چنانچه در دُخِيَّةٌ پس باید که همزه آدَاةٌ را نیز بیا مفتوح بدل کرده بیایثانی را با الف بدل کنند واد یا خوانند، چنانچه در حَطَايَا و دَلَا حَطَايَا
شد، بعد دُخَايَا کرده اند، پس باستثنائے بقوله، مگر جواب داد، که وقت وجود شرائط جمع و وجود شرائط مفرد، آن جمع همزه
یار می شود، مگر یک صورت مستثنی است یعنی اگر در مفرد الف باشد، در سوم جا چهارم جا و هوقوله در مفرد بعد از الف چهارم جا
باشند پس آن الف در جمع چون همزه خواهد شد، واد یا خواهد شد، پس همزه را بیا مفتوح بدل کرده نه خواهد شد، بلکه آن همزه
را بر او مفتوح بدل کرده شود، بعد یار را الف بدل کرده آدَاةٌ خواندن واجب است ۱۲

قانون ہر جائے کہ یار در یک کلمہ جمع شوند، یا این طور کہ اول مدغم در ثانی و ثالث مقابلہ لام کلمہ آن ثالث را حذف کنند یا منسیا، بشرطی کہ در فعل و جاری مجرای فعل نہ باشد، ہم چنین اگر دو یار جمع شوند، حذف یکے جائز است چون سید کہ اورا سید خوانند جائز است،

قانون ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث با زیادتی فعلان ما قبلش واو مضموم باشد، ضمہ ما قبلش را بکسرہ بدل کنند و جو با، و اگر غیر واو باشد، آن یار را باو بدل کنند و واو بر حال خود باشد،

ختم شدند ابواب ثلاثی مجرد ناقص و شروع شدند مرئیات فی

باب اول صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن افعال چون اِلْعَلَاءُ بلس کردن
 باب دوم صرف صغیر ثلاثی مزید فیہ ناقص بر وزن تفعیل چون التَّجِیةُ رہانیدن

۱۱ قولہ قانون الی چون در تعلیل ذکر کردہ، کہ ثلاث ہر اہر ات جمع شدند، در یک کلمہ، و اولین مدغم در ثانی ہم در ثالث مقابلہ لام کلمہ باشد، پس ثالث کہ بمقابلہ لام کلمہ ایست حذف کردہ شود و جو با، ثبوت و وجوب مدفیت ازین قانون معلوم شد، قولہ نیا منسیا، لے محذوف منوی نیست، پس یائے مدغم فیہ در حکم آخر است، و اعراب نیز براد خوانندہ شود، اگر محذوف منوی ہوئے، کل اعراب بر یائے مدغم فیہ درست ہر شدی، قولہ در فعل و جاری مجرای فعل نہ باشد، چنانچہ حی حی حی و صحیحی، قولہ ہر واو، و یار کہ واقع شود، قبل تائے تانیث مثل واو چون قُووُوت و مثال یار چون طُووُوت، قولہ، فَعَلَّان چون قَوَوَان و مثال یار چون طَوَوَان قولہ بکسرہ بدل کنند، پس در قُووُوت، قَوَوُوت نخواہد شد، پس واو کہ ما قبل تائے است یار بدل شد قُووُوت شد، ہم چنین در کَلَوُوت، طَوَوُوت، و در قَوَوَان، قَوَوَان و در طَوَوَان، طَوَوَان شد ۱۲

۱۲ قولہ و اگر غیر واو باشد الی ما قبل یار و واو، چنان واو، و یاد کہ ہر واحد قبل تائے تانیث است. یا ہر واحد از آنها قبل زیادتی فَعَلَّان است، اگر ما قبل واو، یار، واو مضموم نیست، بلکہ حرف دیگر است، پس در آن حالت در حرکت ما قبل یار و ما قبل واو، بیخ تغییر کردہ شود، بلکہ بر حال داشتہ شود، و نظر کردہ شود، در ما بعد آن پس اگر واو است، آن ہم بر حال ماند، چنانچہ در قَوَوُوت و قَوَوَان ضمہ ہائے نیز بر حال ماند، و واو نیز بسلامت ماند و اگر ما بعد یار است، چنانچہ در دَعِیَّت و دَمِیَان. اکنون جمع ما قبل یائے بر حال خواہد ماند، لیکن یائے ہر دو ضمیر واو خواہد شد، پس دَمَوُوت و دَمَوَان خوانند و واجب شدہ در صوت و دَمِیَان ممتنع است ۱۳

۱۳ قولہ التَّجِیةُ رہانیدن الی وزن این باب وزن تفعیل است چنانچہ در مبع ہر دو قسم مثال و ایچف گذشت پس تعلیلش این کہ تَنْجِیةٌ در اصل تَنْجِیجاً بود، بر وزن تَفْعِیلاً، پس یائے مصدریہ یعنی یائے کہ بعد ازین کلمہ واقع شدہ است، آن را حذف کردہ بکسرہ اقامتہ تائے متحرک بفتح ما قبل در آخرش در آوردند تَنْجِیةٌ شد، ذداد بقانون دُجِی یا شد تَنْجِیةٌ شد، پس یائے کہ بعد تعلیل موجود است بدل از داد است و یا مصدریہ است، و این لے تَنْجِیةٌ الی دن در اصل و تَنْجِیةٌ شدن بعد تعلیل مذہب بعض صرفیان است، و اما نزد بعض دیگر مصدر این باب از ناقص واوی باشد، خواہ یائی بر وزن تفعیلہ می آید، در اصل و ہم چنین است، در مصدر ہموز اللام، پس حاصل این شد، کہ مصدر ناقص واوی و یائی بر وزن تفعیلہ می آید، پس بعض صرفیان می گویند کہ اصل نیست کہ مصدر این ہر دو قسم تفعیلہ باشد در اصل، پس نزد آن ما حاجت بہ تفصیل نیست و بعضی می گویند کہ اصل درین سراسام نپسہ تفعیلہ است، چنانچہ در اقسام دیگر. پس ایان بعد تعلیل تَنْجِیةٌ و غیرہ خوانند و ہمیں اختلاف اصالتہ تفعیلہ و تفعیلہ شدہ است، اما ہر دو فریق را درین، اتفاق است کہ مصدر باب سوم ناقص واوی و یائی و مصدر ہموز اللام تفعیلہ واجب است و تفعیلہ ممتنع است، اگر در اصالتہ فرحیت اختلاف است، اما در ماسولتے این سہ باب در بعض مواد ہر چہ تفعیلہ در تفعیل آمدہ است جائز است و واجب، اما اصالتہ آن یا فرحیت در او اختلاف باقی است، اتفاق در جواز است ۱۴

باب سوم، بروزن مفاعلة چون المناجاة با هم راز گفتن

باب چهارم، بروزن تفاعل چون التبتی به پسر خواندن

باب پنجم، بروزن تفاعل چون التواضی از یک دیگر خوشنود شدن

باب ششم، بروزن افعال چون الاعتدال از حد در گذشتن

باب هفتم، بروزن افعال چون الإبجلاء روشن شدن

باب هشتم، بروزن استفعال چون الاستدعاء خواستن

باب نهم، بروزن افعال چون الإرعواء باز ایستادن

باب دهم، بروزن افعال چون الإعرواء برهنه سوار شدن بر اسب

در ختم شدن مزیدات ناقص وادی، و شروع شدن مجردات ناقص وادی،

باب اول بروزن فعل یفعل چون الرمی تیر انداختن

تعلیل رمی در اصل رمی بود یا واقع شد، در آخر فعل بعد ضم، آن را بواو بدل کردند، تا از

رمی، رموشد

قانون هر بار که واقع شود، در آخر فعل و ما قبل او مضموم باشد، و او شود

له قول المناجاة الا المناجاة در اصل المناجاة بود، بروزن مفاعلة واد را بقانون یدعی یا کرده، یا را بقانون یالف کردند المناجاة شد ۱۱
له قول التبتی الا التبتی در اصل التبتی بروزن تفاعل واد واقع شد در آخر اسم متکلم الا بقانون نخستین دعی شد پس یا واقع شد در آخر اسم متکلم یا تبتس یک حرف مضموم الا پس بقانون دومی دعی التبتی شد، پس ضم بر یا ثقیل بود، بقانون یدعی آن را انداختند التبتی شد در مصدر منصوب تبنی، تبنی، بود، و او یا شد تنبیا شد، یا در آخر بود، ما قبلش مضموم بقانون دومی دعی تنبیا شد اما حالت ضم در فتح اول این دو تعلیل شده، بعد از آن ضم و کسر بر یا ثقیل شد، آن را انداخته، التبتی ساکنین شد، پس یا بود، آن را انداختند تون تابع حرکت تون شد و در هر دو حالت فتح و جر تثبت شد ۱۲

له قول الإعرواء الا الإعرواء در اصل الإعرواء بود، بقانون ضاء، الإعرواء شد و ماضی و مضارعش الإعروی یدعی الإعرواء فهو موعود
أمرعوی یدعی الإعرواء هذا موعوداً، کموعوداً، لا موعوداً، لکن یدعی لکن یدعی لکن یدعی الامرونة امرعولاً و الموعود
والنهی عنه لا توعوداً و الموعود منه موعوداً موعوداً، اگر گفته شود، که بر مثل ایحتمر یحتمر این باب را
أمرعوی یدعی غیر کرده نمی خوانند، جواب این که در آن موعوداً حکمت احد المتناهیین بر آن اقدام یکدیگر می نماید، و بعد از اقدام کردن جائز است
و لام ثانی را بقانون یدعی یا کرده، آن را بقانون تفاعل الف کردن واجب است. لهذا مقدم داشته شد و جوبی بر قانون جوازی و آن قانون جوبی
در جمع میفرمته اقدام جاری شد لهذا اقدام با کلیه متروک شد ۱۲

سوال :- باید که لام اولی، له واد اولی نیز الف گردد، بقانون قال ۱۲

جواب :- شرطش مفقود است زیرا که در حکم مین کلمه ناقص است، پس لازم خواهد آمد اجتماع تعلیلین، لهذا بر حال عوام مانده ۱۲

له قول الإعرواء الا معناه، سوار شدن بر اسب برهنه (اصولاً) در اصل اعرواء بود، لام کلمه له واد ثانی بقانون ضاء موعوداً موعوداً واد اولی
ساکن بود، ما قبلش کسور بقانون بیعتاد یا در شد اعرواء شد، اما ماضی مضارعش اعرودی، یعرودی، اعرواء فهو موعوداً موعوداً
سوال :- در واد اولی چرا بقانون یدعی جاری کردند، واد اولی نمی کنند ۱۲

جواب :- در قانون مذکور شرط است که واد در موضع ثالث باشد، و مراد از ثالث این کلام کلمه باشد و این واد بجای لام کلمه

یست بلکه قبل از لام است، و نیز مانده ۱۲

(شروع شدند ابواب لفيف مفروق)

باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الوَقِيُّ وَالْوَقَايَةُ تَكْهَلُ شَتْن

باب دوم، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْوَحْشِيُّ ستوده شدن کم ستور

باب سوم، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْوَلِيُّ کار کے بر خود داشتن و نزدیک شدن و از

باقی نیامده)

(ستم شدند مجزوات ابواب لفيف مفروق و شروع شدند مزیدات سے)

باب اول، بروزن اَفْعَالٌ چون الْاِیْصَاءُ و صی کردن

باب دوم، بروزن تَفْعِيلٌ چون التَّوْفِيَةُ تمام کردن

باب سوم، بروزن مَفَاعَلَةٌ چون الْمُؤَالَاةُ با یک دیگر دوستی کردن

باب چهارم، بروزن تَفَعَّلُ چون التَّوَقَّى پدیده شدن

باب پنجم، بروزن تَفَاعَلَ چون التَّوَالَى پیل پی شدن

باب ششم، بروزن اِفْتَعَلَ چون الْاِتِّقَاءُ پدیده شدن

باب هفتم، بروزن اسْتَفْعَالَ چون الْاِسْتِنْفَاءُ تمام ذرا گفتن، و از باقی نیامده)

(ختم شدند ابواب لفيف مفروق و شروع شدند ابواب لفيف مقرون)

باب اول، بروزن فَعَلَ يَفْعَلُ چون الطَّيُّ نور دیدن

له قره الطي نور دیدن از در اصل الطوی بود قانون قَوَيْلٌ، اَلطَّيُّ شد، ماضی معلوش طوی، چون استء تعلیل از لام کلمه می شود، ازین جهت، یا الف گشت، بقانون بَاحٍ، در وادے که مین کلمه است تعلیل کرده اند، زیرا که اجتماع تعلیل خواهد شد یعنی اتصال تعلیلین خواهد شد و درین جا آن اجتماع متعین است زیرا که در مال طی خواهد ماند، پس استیصال کلمه خواهد شد، پس چون در اصل ازین جهت سلامت ماند، در طوی ماضی مجهول یَطْوِي مفاعله معلوش قانون یَبِيحُ جاری نکرده اند، که در آن شرط است که در اصل سلامت نمانده باشد، و درین جا سلامت مانده است، و در مضارع نیز اجتماع لازم خواهد آمد و اسم فاعل طَوَّارٌ است، زیرا که در اصل طَوَّارٌ بود، و ادوے که بعد از الف فاعل آمده است، در اصل سلامت مانده است لهذا آن را به همزه بدل نکرده اند معنی بقانون یَبِيحُ بعد از الف فاعل ساکنین طَوَّارٌ شده، و نکره طی جمع کسره که اسم فاعل در اصل طَوَّارٌ بود، بروزن حَوَّارٌ بقانون قَوَيْلٌ، طی شد، بقانون ثانی حَوَّارٌ کلمه شد، و هم چنین است حَوَّارٌ. که در اصل طَوَّارٌ بروزن حَوَّارٌ بود، اول قانون قَوَيْلٌ جاری شد، بعد از قانون ثانی حَوَّارٌ دیرا که مراد از آن کلمه اسم متمکن لام کلمه است، پس نام است که بعد از حَوَّارٌ از زود آمد باشد یا نه جمع و کسر اسم فاعل طَوَّارٌ است، که در اصل طَوَّارٌ، ضمیه یا بقانون یَبِيحُ، انداخته بقانون التَّقْوِيَةُ را انداخته و طَوَّارٌ کردند، اکنون آن که اجتماع تعلیلین را مطلقاً منع می دارند طَوَّارٌ شده و آنانکه

اجتماع را ممنوع می دارند بجائے فاسد بودن کلمه، و کلمه فاسد نه می شود

به بودن طَوَّارٌ ازین جهت جائز میسر دارند و طَوَّارٌ می

خوانند و طَوَّارٌ و طَوَّارٌ در اصل طَوَّارٌ، طَوَّارٌ

بود پس بقانون طَوَّارٌ و طَوَّارٌ شد پس اجتماع

یارات شد طَوَّارٌ و طَوَّارٌ شد، و باقی هر مثل ناقص است

باب دوم، برون فعل یفعل چون القوۃ تواناشدن، واز باقی نیامده،
(مزیدات و)

باب اول، برون افعال چون الإحیاء زنده کردن

باب دوم، برون تفعیل چون التثویۃ برابری کردن

باب سوم، برون مفاعله چون المداوۃ دوا کردن

باب چهارم، برون تفعّل چون التّقویۃ قوت کردن

باب پنجم، برون تفاعل چون التّساوی برابری شدن

باب ششم، برون افتعال چون الإستواء برابری شدن

باب هفتم، برون انفعال چون الإنتزاع بگوشه نشین شدن

باب هشتم، برون استفعال چون الإستحیاء شرم داشتن

(ختم شد ابواب لیفیفین، و شروع شد مهور)

قانون: هر همزه ساکن منظر که ماقبلش متحرک باشد، همزه دیگر کلمه ماسوائے همزه مطلقا آن همزه ساکن را بوقف
حرکت ماقبل بحرف علت بدل کنند جوازا، بشرطیکه باعث تحریکیش موجود نباشد

قانون: هر همزه ساکن منظر که ماقبلش دیگر همزه متحرک باشد ازان کلمه آن همزه ساکن را بوقف حرکت

له قوله القوۃ، او چنین لیفیف معنون است که لام کلمه او داد است، پس قوی در اصل قوۃ بود، پس بقانون دومی، قوی شد، و این باب در جمیع احکام
شکل طوی است، الا درین باب بجائے اسم فاعل صفت مشبیه می آید، و آن این چنین است قوی، قویان، قویون، قویاء، قویان در اصل
قویان بود قوۃ، قوی در اصل قوۃ بود در اصل قومی بود، ثانی قانون دومی، قوی، پس قوۃ شد، بقانون دومی، اقویاء، اقویاء
اقویۃ، قویۃ، قویان، قویات، قوۃ، قوی، قویۃ شد، و نیز باید دانست که آن باب که لازمی است بجائے اسم فاعل در
آن صفت مشبیه می آید، و از غیر لازمی متعارف و قیاسی وزن اسم فاعل است و صفت مشبیه موقوف است بر سماع، چنانچه درین جا با وجودیکه همزه
می آید، با وجود آن صفت مشبیه سماعی است اسم فاعل را ماصح طویا، طوی، طویۃ و هم چنین قویا، قوی، قویۃ پس طویا، قویا در اصل طوادی
قوادی بودند، و ادواتی شد بعد از الف معادل آن را به همزه بدل کردند طوادی، قوادی شد، پس بقانون باء، طوایا قوایا شد و این صح است
زیر که مانع از اجتماع تعلیلین نماند، پس اجتماع درین جا جائز است، چنانچه در کتایبها یا نیز جائز است ۱۲

له قوله ساکن الواحتراز است از متحرک که کلمش بعد ازین می آید ۱۲

له قوله منظر الواحتراز است از مدغم، پس خارج شد مستقل ۱۲

که قوله همزه در دیگر کلمه الیه متحرک بودن ماقبل شرط است، پس اگر ماقبل همزه متحرک است شرط است که کلمه دیگر باشد، زیرا که اگر وحدت کلمه است
ابدال ساکن بحرف علت واجب خواهد شد چنانچه الی پس خواهد آمد مثلث یا ایها القاری ایتمن که در ان القاری او تمین نیز جائز است ۱۲

له قوله مطلقا الیه کلمه واحد باشد یا متعدد، و مثل متعدد کلمه چون فلیؤد الذی ای الذی او تمین جائز صیح الذی یتمین است و
مثال وحدت کلمه چون یؤتمین که در ان یؤتمین نیز جائز است ۱۲

له قوله باعث تحریکیش الواحتراز است از قیوم در اصل یا مضمور بود اکنون یا مضموم متنع و قیوم واجب زیرا که قانون اولین جوازی است
و جوی نیست ثانی و جوی، و دومی مقدم است بر جوازی ۱۲

له قوله ازان کلمه الواحتراز شد از تعدد کلمه که بدان جائز است، چنانچه گذشت و واجب ۱۲

ما قبل بحرف علت بدل کنند و جو یا بشرطیکه باعث تحریکش موجود نباشد اگر همزه اول وصلی باشد درج
 کلام می افتد و همزه ثانی بصورت خود عود می کند و جو یا مگر محل و مَر و حَذ شاذاند
 قانون هر همزه مفتوحه که ما قبلش مفوم یا کسور باشد، همزه در دیگر کلمه ماسوائے همزه مطلقا، همزه مفتوحه را
 وفق حرکت ما قبل بحرف علت بدل کنند جزا،
 قانون هر دو همزه متحرک اگر جمع شوند در یک کلمه اگر یکی از ایشان مکسور باشد، ثانی را بیایدل کنند
 و جو یا، سوائے آئینه که درین جا جائز است، و اگر هیچ یکی مکسور نباشد، ثانی را باوا بدل کنند
 و جو یا مگر اکثر شاذ است،

۱۲ له قوله بدل کنند و جو یا الزمناش امن اذین ایمانا که در اصل آمن اذین ایمانا بودند ۱۲

۱۳ له قوله باعث تحریک الزمناست از آمن پس آمن متع است، و اذین واجب است، اگر چه هر دو واجب اند، اما مخففه در ثانی پیشتر
 است چرا که در اول مضی ابدال است، و در ثانی حذف است و قلت است ۱۳

۱۴ له قوله اگر همزه اول الزمناست از این جمله ای که چون بسبب ما قبل بودن همزه مفتوح برائے همزه ساکن و مدت بودن کلمه همزه ثانی بحرف علت بدل
 خواهد شد پس آیا آن همزه بمبدل بصورت اصلی گاه عود می کند یا نه، پس بخش این که اگر همزه اولی قطعی است ثانی بصورت اصلی مطلقا عود نمی
 کند، اما اگر اولی وصلی است، پس در درج کلام وصلی محذوف خواهد شد، و ثانی بصورت اصلی عود خواهد کرد، چنانچه قلیسوا الذی شتمن بود پس ایتمن
 شد بدرج کلام ای الذی اشمع وصل محذوف شد یا همزه ساکن شد الذی اشمع شد الذی پس اکنون الذی ایتمن خواهد شد و همزه
 ساکن را بیایدل کردن جائز خواهد شد، بقانون اول چنانچه گذشت، بقانون و جوبی ۱۲

۱۵ له قوله مَر و حَذ و مَر و حَذ استثناء است از قوله بدل کنند و جو یا و قوله اگر همزه وصلی له قوله عود کند و جو یا جمله معترضة است، یعنی وقت وجود شرط
 بدل واجب است لیکن در صیغه مجازت ابدال حذف ساکن واجب خلاف قیاس و حذف اولی به سبب استثنای ازان- اما در مَر و حَذ حذف واجب
 است، و مَر جائز زیرا که در قرآن مجید قَامُوا أَهْلًا بِالْقَلْبَةِ است در درج شریف مَر و حَذ ایتمن است، و در خلاف
 قیاس کثرت استعمال فی المیوم و اللیل و در صورت مجازی در درج فصیح ابدال است از حذف و در است، انفع حذف است از
 ابدال زیرا که از قَامُوا معلوم می شود، که چون از قَامُوا بنا کردند اَمَرُوا شد، و بقانون و جوبی اَمَرُوا شد در درج کلام له و مَر و حَذ و او باز
 همزه ساکن شد قَامُوا شد، اکنون معلوم شد، که حذف نه کرده اند، بلکه ابدال کرده اند و آن بمبدل بسبب درج در حذف اولی باز بصورت اصلی خود
 ماندگشته است، پس قوله شاذاند، متعلق بوجوب و جوازی و جوب اولین علی خلاف القیاس شاذ است، له خلاف قیاس است، و قلیل است
 نیز زیرا که محض در این سه آمده است نه در دیگر ۱۲

۱۶ له قوله در دیگر کلام الزمناست ایتمن ایتمن که در آن وحید جائز است و یحیی ایتمن که بعد ما زمان است و قوله مطلقا له تعدد کلمه باشد چنانچه
 خلاص احمد که خلاص احمد که بعد، یحیی جائز است یا تعدد نباشد کلمه باشد، چنانچه میگوید که در آن وحید جائز است ۱۲

۱۷ له قوله کسور باشد الزمناست ایتمن ایتمن که در اصل کسور یا اول کسور یا مفوم و مفوم یا ثانی کسور اول مفوم و مفتوح و کسور ۱۲

۱۸ له قوله قوله ثانی را بیایدل کنند الزمناست ایتمن ایتمن که در اصل ایتمن بود، پس باین قانون جای شده و بقانون نیز حرف و التقاء جابجاء شد ۱۲

۱۹ له قوله سوائے آئینه الزمناست ایتمن ایتمن که در اصل آئینه بود، بسبب ادغام آئینه شد، اکنون کسور همزه ثانی عارضی است، لهذا هر آن که بر آن
 حرکت عارضی باشد، پس با وجود شرط قانون بنا ابدال بیاید جائز است و واجب نه مرفوع شد، تفصیص آئینه و عام شد استثنای جوازی-
 ۲۰ له قوله کسور نباشد الزمناست ایتمن ایتمن که در اصل ایتمن بود، یا اول مفوم یا اول مفوم ثانی مفوم جمله چهار احتمال اند، درین ثانی دلوشد

۲۱ له قوله ایتمن ایتمن که در اصل ایتمن بود، و آئینه که در اصل آئینه بود، واحد متکلم مضارع امر یؤمر ۱۲

۲۲ له قوله اکثر شاذ است الزمناست ایتمن ایتمن که در اصل ایتمن بود، و آئینه که در اصل آئینه بود، واحد متکلم مضارع امر یؤمر ۱۲
 است لهذا در آن جا گفته همزه ثانی و حذف کردند- علی خلاف القیاس کما مر ۱۲

قانون هر کلمه که در آن زیاده از دو همزه جمع شوند تخفیف کرده می شود، دوم و چهارم باقی بر حال باشند،

باب اول، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَتَمُّ تَرَاشِيْدِن

باب دوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَمْرُ حَكْمُ كَرْدِن

باب سوم، برون نَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَمْنُ بِي غَم شَدِن

باب چهارم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاِلَٰهِيَّةُ پُرَسْتِيْدِن

باب پنجم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْاَدْبُ ادب شدن و از حَسِبَ يَحْسِبُ نياده

(مزیدات مهموز الفار)

باب اول، برون اَفْعَالُ چون الْاِيْمَانُ اِيْمَانُ آوَرْدِن

باب دوم، برون تَفْعِيْلُ چون التَّادِيْبُ اَدِيْبُ دَاوِن

باب سوم، برون مَفَاعَلَةٌ چون الْمَوَاحِدَةُ بَكْنَاهُ كَرَفْتِن

باب چهارم، برون تَفَعَّلُ چون التَّادُّبُ ادب كَرَفْتِن

باب پنجم، برون تَفَاعَلُ چون التَّامُّ مَصْلَحَتُ كَرْدِن

باب ششم، برون اِفْتِعَالُ چون الْاِسْتِمَانُ اِيْمِنُ شَدِن

باب هفتم، برون اِنْفِعَالُ چون الْاِنْفِطَارُ بَدُوْدِ اِمْرَادِن

باب هشتم، برون اسْتِفْعَالُ چون الْاِسْتِنْجَاؤُ بِمَزُوْرِي كَرَفْتِن

(ختم شد مهموز الفار شروع شد مهموز العين)

باب اول، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْزُوْرُ بَانِكُ كَرْدِن شِيْرَانِ سِيْنِدِه

باب دوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون السَّامُّ طُوْلُ شَدِن

باب سوم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون السُّوَالُ پُرَسِيْدِن

باب چهارم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون الْبُؤْسُ رَسِيْدِن لِسْحَتِي

باب پنجم، برون فَعَلَ يَفْعَلُ چون اللُّوْمُ نَاكْسُ شَدِن و از نَصَرَ يَنْصُرُ نياده

(مزیدات و)

له قوله زیاده از دو همزه الا چون که اگر زیاده نیست، دو باشند یا یک باشد و حکمها پیشتر مذکور شد
 له قوله تخفیف کرده می شود الا نه فرض کن که جمله پنج همزه آء و واء و یاء و عا و برون سَفَرٌ سَجَلٌ پس تا در تخفیف مذکور است اول هر دو اولین را یک کلمه فرض
 کن، هر دو مفتوح اند بقانون اَدَاوْمَرُ اَدَوْدُوْیُ شده باز چون ثانی و او شود، ثالث و رابع را یک کلمه فرض کن، که اول ساکن، ثانی متحرک است بقانون قَرَوْدُوْیُ
 رابع باشد خاص بر حال مانند آء و واء و یاء شده هم چنین اگر محض سه باشد ثانی را و اگر صاعدا باشد فرد گذاشته زوج را تخفیف کن ۱۲
 له قوله دوم و چهارم الا نه در صورتی که محض همزه پنج فرض کرده شود، و حکم ما سوائه، له فیما سبق مذکور شد ۱۳

یاب اول، بروزن اِفْعَال چون اِشْتَمُّ سَتُون در آمدن
 یاب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّسْبِيلُ سوال کنائیدن
 یاب سوم، بروزن مفاعلة چون المَسْأَلَةُ یا یک دیگر سوال کردن
 یاب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّرْوُؤُس رنیں شدن
 یاب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّسَائُلُ یک دیگر را سوال کردن
 یاب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلْتِسَامُ پیوسته شدن
 یاب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلْفِطْمَانُ واپس شدن
 یاب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلسْتِئْزَانُ طلب رحمت کردن، و از باقی نیامده
 (شروع شد مہموز اللام)

یاب اول، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اِلْهِنَاءُ گواریدن کے راطعام
 یاب دوم، بروزن فَعِلَ یَفْعَلُ چون اِلْبِزَاءُ بیزار شدن
 یاب سوم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون الدَّنَاءَةُ فرومایہ شدن
 یاب چهارم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون القِدَاءَةُ، وَالْقَرْدُ، وَالْقُرَانُ خواندن
 یاب پنجم، بروزن فَعَلَ یَفْعَلُ چون اَلْجُرَاءَةُ دلیر شدن، و اِنْحَسِبَ یَحْسِبُ نیامده
 (شروع شد مزیدات و)

یاب اول، بروزن اِفْعَال چون اِلْبِزَاءُ بری ساختن
 یاب دوم، بروزن تَفْعِيل چون التَّبَاءَةُ بری شدن
 یاب سوم، بروزن مفاعلة چون المَفَاجَاةُ کے رانا گاہ گرفتن
 یاب چهارم، بروزن تَفَعُّل چون التَّبْرُّؤُ بری شدن
 یاب پنجم، بروزن تَفَاعُل چون التَّوَابُؤُ موافقت کردن
 یاب ششم، بروزن اِفْتِعَال چون اِلْجَبْتَاءُ دلیری کردن
 یاب هفتم، بروزن اِنْفِعَال چون اِلْفِطْمَانُ فرو مردن چراغ
 یاب هشتم، بروزن اِسْتِفْعَال چون اِلْسْتِئْزَانُ طلب بیزاری کردن، و از باقی نیامده
 (ختم شد مہموز، و شروع شد مضاعف)

قانون ہر گاہ دو حرف متجانسین اگر جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی مجرور یا رباعی مجرور ادغام ممتنع است
 لے قول جمع شوند در اول کلمہ ثلاثی در میان ہر دو قاصدہ باشد ۱۳

در اول کلمه ثلاثی مزید فیه جائز است مطلقا سوائے مضارع چرا که در مضارع وقتی جائز است که حاجت به همزه وصلی نیفتد

قانون و اگر هر دو متجانسین در اول کلمه نباشند، و اول ساکن ثانی متحرک باشد ادغام واجب است بوجود پنج شرط، اول اینکه آن متجانسین دو همزه در کلمه غیر موضوع علی التضعیف نباشد چنانچه قدوة می که در اصل قدوة بود، دوم اینکه اول متجانسین باوقف نباشد چنانچه اغتره هلال سوم اینکه اول متجانسین مده مبدل ابدال جائز نباشد چنانچه ریسیا که در اصل ریسیا بود، چهارم اینکه اول متجانسین مده در آخر کلمه نباشد چنانکه فی یوه، پنجم اینکه ادغام باعث التباس یک وزن قیاسی بدیگره وزن قیاسی نباشد چنانچه قوول و تقوول که متبسی می شود بقوول و تقوول،

قانون و اگر آن متجانسین هر دو متحرک باشند ادغام واجب است، بوجود نو شرط اول اینکه اول متجانسین مدغم فیه نباشد، چنانچه حجب، دوم اینکه کسی از متجانسین زائده برائے الحاق نباشد چنانچه جلیب و شملک، سوم اینکه اول متجانسین تا کنونی افتعال نباشد چنانچه اقتل چهارم اینکه آن متجانسین دو، و او در باب افعلال نباشد، چنانچه ارمعوی که در اصل ارمعوی بود پنجم اینکه کسی

۱۱ قلم مطلقا الی حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد یا نیفتد چنانچه در تزک وقت جاری کردن آن بر باب تفعیل متحرک خواهد شد این دو متجانسین جمع شده اند در اول کلمه ثلاثی مزید فیه پس تا اول را دوم ادغام کردن و بمال بودن ابتدا بسکون همزه وصلی آوردن جائز است پس التزک خواهد شد و اگر التزک باشد فتزک خواهد شد ای حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد و این حکم اعمی است چرا که در مضارع همزه وصلی نیفتد چنانچه فتزک فتبعاعد فتزک فتبعاعد جائز است و اگر حاجت بطرف همزه وصلی نیفتد چنانچه در متباعد و متزک که اگر ادغام کردند ابتدا بسکون شده و همزه وصلی آوردند به جائز نیست ۱۲

۱۳ قلم در اول کلمه نباشد الی در وسط باشد یا در آخر و نیز عام است که اولین در آخر یک کلمه باشد ثانی در اول کلمه دوم باشد و نیز هر گاه در اول کلمه نباشد جمله چهار احتمال عقلی اند اول اینکه هر دو ساکن باشند و این تقدیر ممنوع است زیرا که در وقت التعمیر علی غیر مده خواهد شد و هر دو بر ال خواهند ماند بالفرض کسوف خواهد شد و بعد حذف اجتماع متجانسین خواهد شد و بحث در اجتماع متجانسین است نه در غیر، دوم اینکه اول متحرک باشد ثانی ساکن، درین صورت نیز ادغام ممنوع است، زیرا که ادغام برائے حاصل کردن خفته کرده می شود، و درین صورت چونکه ثانی ساکن است، خفته بدل ادغام حاصل است دوم، سوم اینکه اول ساکن ثانی متحرک باشد چهارم اینکه هر دو متحرک باشند و درین هر دو تقدیر ادغام کرده می شود، اما در صورت اول ادغام آنگاه واجب است که پنج شرط آن قیام شوند، و در صورت ثانی همان وقت است که نه شرط آن یافته شوند، چنانچه شرایط بر دو قسم اتقن خود ذکر کرده است فاطم ۱۲

۱۴ قلم غیر موضوع علی التضعیف الی در موضع واحد که تشدید در اصل وضع او داخل باشد پس احتراز شد مثل سائل و سئیل ماضی معلوم و مجهول از تفعیل ۱۲

۱۵ قلم که هائے وقف نباشد الی هائے سکت نباشد و سکت عبارت است از هائے که در وقف آرنده و گاهه در وصل که او را حکم وقف داده باشد نیز آرنده چون عدو و حلف و جرمناح این که در صورت ادغام قائده با که انفصال است باقی نخواهد ماند ۱۲

۱۶ قلم نباشد الی زیرا که ابدال همزه بیار در مثل دسیا و مثل آن نیست ادغام نه بوده است مگر بعضی در یوقی و دره جائز دارند در قرآن نیست آمده است انا تا و دسیا ۱۲

۱۷ قلم مده در آخر کلمه نباشد زیرا که در مثل فی یوه و قالوا و سائلنا و مثل آن ادغام نمی کنند و پیش اینکه ادغام برائے تحصیل خفته است آن قبل از ادغام حاصل است ۱۲

۱۸ قلم مدغم فیه نباشد چنانچه حجب زیرا که یا ثانی مدغم فیه که ادواش اصلی است در ثالث مدغم نشود، و الا انفکاک ادغام اصلی لازم می آید ۱۲

۱۹ قلم برائے الحاق نباشد الی تا ملحق بر صورت ملحق بیاتی ماند چون لیب ملحق بدحویر، و قدود ملحق بر جعفر ۱۲

۲۰ قلم تا کنونی افتعال نباشد الی تا کنونی افتعال نباشد، اما در صورت اول ادغام واجب است، باب احمودی، چرا که ادغام درینها جائز است و واجب، تا تک ادغام واقع التباس افتعال و افعلال و بالتعمیل باشد و لهذا اگر کتاف و تار یا هر دو در افتعال و جار و وایا هر دو در افعال آمده است ۱۲

۲۱ قلم در باب افعال نباشد الی قد مروجیه انفا ۱۲

از متجانسین مقضی اعلال نباشد چنانچه قوی که در اصل قوود بود، ششم اینکه حرکت ثانی عارضه نباشد، چون اُدُّو والقَوْمَ، سفتم اینکه آن متجانسین در دو کلمه نباشد، چون مَكْتَنِي وَاكْرَدِر كَلِمَةً باشند پس اگر ما قبل متحرک یا لین غیر مدغم باشد، ادغام جائز، ورنه ممتنع، ششم اینکه آن متجانسین دو یا نباشند چون حَبِي وِرمِيَّانِ، نهم اینکه آن متجانسین در اسم بریکه ازین پنج اوزان نباشد، چون فَعَلٌ فِعْلٌ فَعْلٌ، فَعْلٌ فَعْلٌ، فَعْلٌ فَعْلٌ، دود، سُورٌ، عَلَلٌ، دَرَمٌ سَوَلٌ مصدر حرف مدغمش را بیا بدل کنند و جواباً، چون دِيْنًا وِشِيْرًا، که در اصل دِنًا وِشَرًا بود،

- باب اول، (مضاعف) فَعَلٌ يَفْعَلُ چون اَلْقَدْرُ وَالْفِئَامُ گریختن،
- باب دوم، بَرُوزَن فِعْلٌ يَفْعَلُ چون اَلْعَضُّ چینه را بدندان گرفتن،
- باب سوم، بَرُوزَن فَعْلٌ يَفْعَلُ چون اَلْمَدُّ وَالْمَدُّ كَشِيْدَن،
- باب چهارم، بَرُوزَن فَعْلٌ يَفْعَلُ چون اَلْحَبُّ وَالْمُحَبَّةُ دوست داشتن، و از باقی نیامده

(شروع شد مزایات مضاعف)

- باب اول، بَرُوزَن اَفْعَالٌ چون اَلِإِمْتِدَادُ مد کردن
- باب دوم، بَرُوزَن مَفْعِيلٌ چون التَّقْلِيلُ اندک ساختن
- باب سوم، بَرُوزَن مَفَاعَلَةٌ چون الْمُحَابَةُ با یک دیگر دوستی داشتن
- باب چهارم، بَرُوزَن تَفْعَلٌ چون التَّحَبُّبُ دوستی داشتن
- باب پنجم، بَرُوزَن تَفَاعُلٌ چون التَّحَابُ با یک دیگر دوستی کردن
- باب ششم، بَرُوزَن اَفْتِعَالٌ چون اَلِإِمْتِدَادُ دراز شدن
- باب هفتم، بَرُوزَن اِنْفِعَالٌ چون اَلِإِمْتِدَادُ بند شدن
- باب هشتم، بَرُوزَن اِسْتِفْعَالٌ چون اَلِإِسْتِمْدَادُ طلب مد کردن، و از باقی نیامده

۱۱ قول مقضی اعلال نباشد لا چرا که وقت مزجرت اعلال با ادغام اعلال کنند زیرا که تخفیف در اعلال پیشتر است از ادغام پس جایکه اعلال ممکن بود ادغام نشود ۱۲
 ۱۳ قول عارضه نباشد زیرا که حرکت عارضی در حکم سکون است و شرط بر آنست که در ادغام حرکت ثانی است بجز حرکت غیر عارضی ۱۴
 ۱۵ قول متحرک باشد چون لا تا ما متسا که در اصل لا تا ما متسا بود یعنی نون اول را قبلش که میم است نیز متحرک است نون اول را ساکن کرده در ثانی ادغام کردند ۱۶
 ۱۷ قول لین غیر مدغم باشد چون ثوب بشو که درین جا ادغام جائز است، صاحب فصول اکبری گفته است ادغام متحرک را اول با متحرک ثانی جائز است، اگر ما قبل اولی ما قبل حرف اول متحرک نیز متحرک است یا مدغم دوم، و آرنه یعنی اگر ما قبل متحرک یا مدغم نباشد بلکه حرف صبیح ساکن بود یا دوم متحرک نباشد بل ساکن ادغام جائز نیست، مثل قوم مالك و ضرب ابن عمر ۱۸
 ۱۹ قول حبی الا صاحب فصول اکبری گفته است، ادغام واجب است، مثل اَقْتَسَلَ وِحَبِي شارح می گوید، جایکه دو یا در آخر ماضی معروف و مجهول مجزوم باشد، و هم چنین است حال آخینی و اشتحیی ۱۹
 ۲۰ قول ازین پنج اوزان نباشد لایه جایکه بلیس یکم دیگر باشد، بر تقدیر ادغام چون سَبَبٌ یعنی رسن که اگر در اول ادغام کند التباس با سبب یعنی دشنام لازم آید، و هم چنین شعری که بر تقدیر ادغام متبیس شود شعری یعنی بدی ۱۲ الحافظ الحاج مولانا محمد اکو مراد نصاری -

واذرباعی مجرد الدَّ حُدَجَةٌ چون الذَّلْزَلَةُ جنبانیدن، واذرباعی مزید فیہ بروزن تَفَعَّلُ چون التَّسَلُّلُ پیوسته شدن، واذرباقی نیامده،

(ختم شدند ابواب مضاعف شروع شد مختلطات مرکبات،

باب اول، هموز الفار و اجوف و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوَبُ بازگشتن
 باب دوم، هموز الفار و اجوف یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَايِدُ قوی شدن
 باب سوم، هموز الفار و ناقص و ادوی بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُ تَقْصِيرُ کردن
 باب چهارم، هموز الفار و ناقص یائی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُی مَبْجَدُ شدن شیر،
 باب پنجم، مثال و ادوی و هموز العین بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُذُ زنده درگور کردن
 باب ششم، مثال یائی و هموز العین بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَايَسُ نایب شدن
 باب هفتم، هموز العین و ناقص و ادوی بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ و مَنَعَ يَمْنَعُ چون الَاوُ فَرِيقُ
 باب هشتم، هموز العین و ناقص یائی بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الَاوُی ویدن
 باب نهم، اجوف و ادوی و هموز اللام بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُی بازگشتن
 باب دهم، مثال و ادوی و هموز اللام بروزن مَنَعَ يَمْنَعُ چون الَاوُی اشاره کردن
 باب یازدهم، اجوف یائی و هموز اللام بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَاوُی خواستن
 باب دوازدهم، هموز الفار و لقیف مقرون بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُی پناه گرفتن
 باب سیزدهم، هموز العین و لقیف مفروق بروزن ضَرَبَ يَضْرِبُ چون الَاوُی وعده کردن
 باب چهاردهم، هموز الفار و مضاعف بروزن نَصَرَ يَنْصُرُ چون الَاوُی آمادگی رفتن کردن
 باب پانزدهم، مثال و ادوی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَاوُی دوست داشتن
 باب شانزدهم، مثال یائی و مضاعف بروزن عَلِمَ يَعْلَمُ چون الَاوُی بدریا انداختن
 و از مزیدات کثیر الاستعمال هموز العین و ناقص از افعال چون الَاوُی نمودن
 قدتمت الرسالة بفرمایش مولوی محمد عظیم نورالله مرقدۀ

المفيدة لجميع طلبة التصريف المسماة "بارشاد الصرف" المحشاة "بامداد الصرف" على يد الاحقر الضعيف الجريم الاثيم اقل الوهمى بالتدامة النديم، اغبر من الثوى عبد الكريم ادرک الله بلطفه العميم وفضلہ الجسيم انه هو الغفور الرحيم -
 تصحيح شده و بعضه فوائد و حواشی اضافه کرده شده از دست عبد العزيز فارغ شده و سند يافته، عربي كالج اعظمی و مدرس مظهر العلوم كده كراچی

طریقہ تعلیم رسالہ "ارشاد الصّرف"

حضرات مدسین کی خدمت میں التماس ہے، کہ مبتدی کو اس کتاب کا پہلا حصہ جس میں محض صرف بہائی کی چند صرفی اصطلاحیں ہیں، بر زبان حفظ کرا کے صَوَّبَ یَصْرِبُ کا صرف حفظ کرائیں، اس کے بعد اس کے ماضی سے لے کر فعل تعجب جمع ابواب کے گردان بلا معنی اچھی طرح سے یاد کرائیں، اس کے بعد ان سب صیغہ جات کے معانی پڑھائیں، جب وہ اچھی طرح ضبط ہو جائیں تو ان کی بنائیں اور بناؤں کے اثنار میں جو جو قوانین آتے رہیں بخوبی یاد کرا دیں، اس کے بعد صحیح کے باقی ابواب جاری کرائیں، جب افتعال کے قوانین تک پہنچ جائیں پہلے قوانین ضبط کرا کے اس کے بعد افتعال خواہ تفاعل کے باب پڑھائیں، جب صحیح کے جمیع ابواب حسب مرقوم بالا ختم ہو جائیں، تو مثال اجوف ناقص، مہموز، مضاعف ہر ایک کے اول قوانین حفظ کرا کے، قوانین کے قیود و احترازی سے انہیں بخوبی واقفیت کرا کے اس کے بعد ہر ایک کے پہلے اول صغیری اس کے بعد کبیری پڑھائیں، اور ہر ایک صرف صغیر، خواہ صرف کبیر میں جو جو تعلیل ہو کر آتے جائیں گے، چونکہ طلبہ کو قوانین بخوبی یاد ہوں گے، جس جس صیغہ میں قانون جاری ہوتا ہوگا، قانون کے زور پر خود بخود تعلیل کرتے جائیں گے، اور جب مختلطات کی نوبت آجائے، تو قوانین مثال، اجوف ناقص اور مہموز و مضاعف کو دوبارہ تازہ کرا کے مرکبات و مختلطات شروع کرائیں، طلبہ خود بخود گردانوں کے پڑھنے اور قوانین جاری کرنے میں دوڑتے جائیں گے، فقط

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَالْآخِرَا

فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نه زود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی منفی معلوم ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	مَا ضَرَبَ
نه زدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَا
نه زدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبُوا
نه زود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَتْ
نه زدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه غائبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبَتَا
نه زدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غایبات فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْنَ
نه زودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتَ
نه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمَا
نه زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمْ
نه زودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتِ
نه زدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُمَا
نه زدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُنَّ
نه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه متکلم مشترک فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْتُ
نه زدم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی معلوم	مَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ

نه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی مجهول ثلاثی مجرید صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ	مَا ضَرِبَ
نه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَا
نه زده شدند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبُوا
نه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنثه غایبه فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَتْ
نه زده شدند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تنبیه مؤنثه غائبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبَتَا
نه زده شدند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غایبات فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْنَ
نه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتَ
نه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تنبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتُمَا
نه زده شدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی مجهول	مَا ضَرِبْتُمْ

زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی منفی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	مَا ضَرَبْتَ
زده شدید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه مخاطبتین فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُمَا
زده شدید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُنَّ
زده شدم من یک مرد و یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْتُ
زده شدیم ما دو مردان یا دو زنان یا هم مردان یا هم زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی منفی مجهول	مَا ضَرَبْنَا

فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تحقیق زده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرَبَ
تحقیق زده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبَا
تحقیق زده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبُوا
تحقیق زده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبَتْ
تحقیق زده استند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه غائبتین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْنَا
تحقیق زده استند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه غائبات فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْنَ
تحقیق زده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر مخاطب فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مخاطبه فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنثه مخاطبتین فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده هستید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنثه مخاطبات فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده هستم من یک مرد و یک زن در زمان گذشته صیغه واحده متکلم مشترک فعل ماضی قریب معلوم	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده هستیم ما دو مردان یا دو زنان یا هم مردان یا هم زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی قریب	قَدْ ضَرَبْنَا

فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

تحقیق زده شده است آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحده مذکر غائب فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب	قَدْ ضَرِبَ
تحقیق زده شده استند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبَا
تحقیق زده شده استند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبُوا
تحقیق زده شده است آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی قریب مجهول	قَدْ ضَرِبَتْ

تحقیق زده شده هستند دوزنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل ماضی قریب مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب ال	قَدْ ضَرَبْتَا
تحقیق زده شده هستند همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْنَ
تحقیق زده شده هستی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتَ
تحقیق زده شده هستید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُمْ
تحقیق زده شده هستی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتِ
تحقیق زده شده هستید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُمَا
تحقیق زده شده هستید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُنَّ
تحقیق زده شده هستم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی قریب مجهول ال	قَدْ ضَرَبْتُ
تحقیق زده شده هستیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی	قَدْ ضَرَبْنَا

فِعْلٌ مَاضِيٌّ مَعْلُومٌ بَعِيدٌ، ثَلَاثِيٌّ مُجْرَدٌ صَحِيحٌ اِزْ بَابِ نَحَلٍ يَفْعَلُ

زده بودند یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی معلوم بعید ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلٍ يَفْعَلُ	كَانَ ضَرَبَ
زده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَا ضَرَبَا
زده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانُوا ضَرَبُوا
زده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث غائبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث غائبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَتَا ضَرَبْتَا
زده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كَانَ ضَرَبْنَ
زده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تشبیه مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحد مؤنث مخاطبه فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تشبیه مؤنث مخاطبین فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ
زده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم ال	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی معلوم بعید معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب نَحَلٍ يَفْعَلُ	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی بعید مجهول، ثلاثی مجرد، صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

زده شده بود آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی بعید مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	كَانَ ضَرِبَ
زده شده بودند آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَا ضَرَبَا
زده شده بودند آن همه مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانُوا ضَرَبُوا
زده شده بود آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتْ ضَرَبَتْ
زده شده بودند آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل ماضی بعید مجهول	كَانَتَا ضَرَبَتَا
زده شده بودند آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی بعید مجهول	كَانْنَ ضَرَبْنَ
زده شده بودی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتَ ضَرَبْتَ
زده شده بودید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمْ ضَرَبْتُمْ
زده شده بودی تو یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه مخاطبه فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتِ ضَرَبْتِ
زده شده بودید شما دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث مخاطبتین فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُمَا ضَرَبْتُمَا
زده شده بودید شما همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُنَّ ضَرَبْتُنَّ
زده شده بودم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغه واحد متکلم مشترک فعل ماضی بعید مجهول	كُنْتُ ضَرَبْتُ
زده شده بودیم ما دو مردان یا دو زنان یا همه مردان یا همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی بعید	كُنَّا ضَرَبْنَا

فعل ماضی احتمالی معلوم، ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

شاید که زد آن یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر غائب فعل ماضی احتمالی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ يَفْعَلُ	لَعَلَّ ضَرَبَ
شاید که زد آن دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبَا
شاید که زد آن همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبُوا
شاید که زد آن یک زن در زمان گذشته صیغه واحده مؤنثه غایبه فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبَتْ
شاید که زد آن دو زنان در زمان گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبَتَا
شاید که زد آن همه زنان در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث غائبات فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبْنَ
شاید که زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغه واحد مذکر مخاطب فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبْتَ
شاید که زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغه تثنیه مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمَا
شاید که زدید شما همه مردان در زمان گذشته صیغه جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی احتمالی معلوم	لَعَلَّمَا ضَرَبْتُمْ

کاشکه زدندے آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث غائبین فعل ماضی تمنائی معلوم ثلاثی مجرد صحیح از باب	لَيْتَ ضَرَبْتَا
کاشکه زدندے آن ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث غائبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُنَّ
کاشکه زدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتَ
کاشکه زدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُمَا
کاشکه زدید شما ہمہ مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُمْ
کاشکه زدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبہ فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتِ
کاشکه زدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث مخاطبتین فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُمَا
کاشکه زدید شما ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُنَّ
کاشکه زدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْتُ
کاشکه زدم ماد و مردان یا دوزنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی معلوم الخ	لَيْتَ ضَرَبْنَا
فعل ماضی تمنائی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَحَلَّ يَفْعَلُ	
کاشکه زده شد آن یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر غائب فعل ماضی تمنائی مجهول ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَّ يَفْعَلُ	لَيْتَ ضُرِبَ
کاشکه زده شدند آن دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبَا
کاشکه زده شدند آن ہمہ مردان در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبُوا
کاشکه زده شد آن یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث غائبہ فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبَتْ
کاشکه زده شدند آن دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث غائبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتَا
کاشکه زده شدند آن ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث غائبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُنَّ
کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ واحد مذکر مخاطب فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتَ
کاشکه زده شدید شما دو مردان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُمَا
کاشکه زده شدی تو یک مرد در زمان گذشته صیغہ جمع مذکر مخاطبین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُمْ
کاشکه زده شدی تو یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد مؤنث مخاطبہ فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتِ
کاشکه زده شدید شما دوزنان در زمان گذشته صیغہ تثنیہ مؤنث مخاطبتین فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُمَا
کاشکه زده شدید شما ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع مؤنث مخاطبات فعل ماضی تمنائی مجهول الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُنَّ
کاشکه زده شدم من یک مرد یا یک زن در زمان گذشته صیغہ واحد متکلم مشترک فعل ماضی تمنائی الخ	لَيْتَ ضُرِبْتُ
کاشکه زده شدیم ماد و مردان یا دوزنان یا ہمہ مردان یا ہمہ زنان در زمان گذشته صیغہ جمع متکلم مع الغیر مشترک فعل ماضی تمنائی الخ	لَيْتَ ضُرِبْنَا

توفیق احمد ولد نور احمد مرحوم مالک اداره

مولوی محمد عظیم ایند سنو، قاجوان و ناشوان کتب شاہی بازار شکار پور